۲۹

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۴۴۷۳

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۴ ع ت/ب ۱۹۳ الف ۹۸۴ / ۲۹۷

سرشناسه: ابو مخنف، لوط بن یحیی، - ۱۵۷ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: بحر الانساب

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: [۱۲۹۴ ق]

صفحه شمار: ۱۸۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱ × ۱۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: شیخ محمد صالح علامه حائری مازندرانی تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۵۱

یادداشتها: ۱. نسخه‌ای از این کتاب به خط امام صادق (ع) و یا امام حسن عسکری در مسجد الاقصی بود که در سال —

موضوع(ها):
۱. امامزادگان - سرگذشتنامه
۲. صحابه - سرگذشتنامه

شناسه(های) افزوده: الف. علم الهدی، علی بن حسین، ۳۵۵-۴۳۶ ق، مترجم. ب. علامه حائری مازندرانی، محمد صالح، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاد. تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۸

۹۸
ب ۱
۵۵

اسم ک
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چ
جزء ک
شماره
واقف
طول

۱۰۹

صداقت - ...

۱۰۱ امام رضا

- یادداشت: ۶۵۳ بدلت سید ابوطاهر جعفر بن حمدان بن موسی بن امام محمدتقی (ع) به ایران - سبزوار آورده شد و سپس توسط سید مرتضی علم الهدی از عربی به فارسی ترجمه شد.

- عنوان دیگر: { ۱. کنز الانساب و بحر المصائب
۲. بحر المصائب }

۹۸
ب ۱
۵۵

اسم ک[tab]
مصنف
ابو مخنف ابن لوط
مؤلف
خطی نسخ نستعلیق ایران
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۴ - ق عدد اوراق
جزء کتب رجال و انساب شماره خصوصی
شماره عمومی ۵۰۸۱/م شماره قبض
واقف مرحوم شیخ محمد صالح علامه حائری تاریخ وقف مرداد ۵۱/۱
طول عرض شماره صفحات ۱۵۰

۲۴۴۷۳

۱۰۱

صداقت - تابرگه داخل

۱۰۱

٢. بحر النصاب

٢٩٧/٩٨
ب ٥١١ خ
١٢٥٥

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب بحر النصاب / نثار
مصنف
مؤلف خزاعی، ابو محنف ابن لوط
خطی نسخ نستعلیق ایران
چاپی
سال چاپ یا تحریر ١٢٩٣ ق عدد اوراق
جزء کتب رجال و انساب شماره خصوصی
شماره عمومی م/٥٠٨١ شماره قبض
واقف مرحوم شیخ محمد صالح علامه حائری تاریخ وقف مرداد ٥١/
طول عرض شماره صفحات ١٥٠

٣٤٤٧٣

١٠١

صداقت - کارگاه داخلی

١٠١ امام رضا

اولاد امام کاظم ۶۶

حضرت رضا ۱۰۱

کنعان از اولاد بوعیسی امام زین

سمنان
کتابخانه محمد صالح حائری علامه

ایضا کنعان فرزند محمود بن امام حسن مجتبی ع است

حمید از اولاد عمار یاسر است با این که حمید بن محمد بن جعفر
بن سهل بن ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر است [illegible]
و برادران احمد بن شمس الدین برهان بن محمد بن حسن
بن امام زین العابدین علیه السلام است

اهدائی کتابخانه آیت الله شیخ محمد صالح
علامه حائری ... آستان قدس رضوی
۱۳۵۱
کتابخانه شخصی
شیخ محمد ... علامه حائری مازندرانی
۱۲ شماره ترتیب
تاریخ
۲۹

(وبه نستمد) بسم الله الرّحمن الرّحیم (وبه نستعین)

الحمد لله خالق البرایا والشکر لواهب العطایا والصّلوة علی النبیّ والوصیّ والبتول والسبطین والسجّاد والباقر والصادق والکاظم والرّضا والتقی والنقی والعسکریّ والمهدی صاحب الزمان صلوة الله علیهم اجمعین امّا بعد نقل است از ابو مخنف ابن لوط ابن یحیی خزاعی علیه الرحمه که این کتابیست موسوم ببحر الانساب بنام امامان وامامزادگان از ذکور واناث واین کتاب را حضرت امام جعفر صادق ع بدست مبارک خود نوشته وبعضی بخط امام حسن عسکری ع بود ومدتی در مسجد اقصی ماند ودر انوقت از هجرت رسول صلی الله علیه وآله ششصد وپنجاه وسه گذشته بود که حضرت سیّد ابو طاهر بن جعفر ابن عمران موسی ابن امام محمد تقی ع از مسجد اقصی بولایت عجم این کتاب را آورد وتا مدت وقتی گذشت حضرت سیّد ابو طاهر در شهر سبزوار رحمت حق پیوست این کتاب بلفظ عربی بود حضرت سیّد مرتضی علم الهدی فارسی کرد تا نام امامان وامامزادگان وشیعیان آل محمّد روی زمین مخفی نماند ایراد این کتابیست درباب آنچه کرده خارجیان در حق آل رسول ص چه ستمها کرده اند کدام سنگ نیست که این حدیث بگذرد وکدام دیده که جوی خون نبارد برای اهل بیت اخبار چنین روایت میکند که روزی صدر بدر کاینات در مسجد نشسته بودند واز اصحاب کسی حاضر نبود مگر ولیّ خدا ووصیّ خواجه عالم فرمود بدان وآگاه باش که چون من ازین دنیای دون سفر کنم این امّتان بیوفا حق فراموش کنند اول کسیکه با تو خصومت کند ابو بکر ابن ابیقحافه لعنه باشد اما باعث فتنه وظلم آن شقی گمراه عمر ابن خطاب باشد که قباله فدک را بدرد وفاطمه زند چنانکه فرزند در بطن مادرش هلاک شود

ولکد بر شکم فرزندم زند ع

بحر الانساب
تألیف لوط ابن یحیی
ابو مخنف

وتیغ بیدریغ بر روی تو وفرزندان تو کشند اول کسی که با تو حرب کند معاویه علیه الهاویه باشد وعایشه تیر در لشکر تو اندازد یا علی لعنت بکن بر سه حرامزاده که خون فرزند واولاد من در گردن ایشانست کسی که فاطمه را بیازارد چنان باشد که مرا آزرده وخصم او خدا باشد چنانکه فرموده اند لعنت الله علی قوم الظالمین وچون مدت من تمام شود وصی من وامام وجانشین من تو باشی چنانکه هارون نزد موسی خلیفه ونایب مناب بود چنانکه حق مرا جامهٔ نبوّت پوشید تو را نیز جامهٔ امامت دهد وچون روزگار تو بسر شود شخصی از زمین بیاید ونام آن شخص عبد الرحمن بن ملجم باشد تو را الضرب شمشیر در مسجد کوفه شهید کند فرزندم حسن را جعده چون الماس دهد چنانکه هفتاد پاره جگر از حلق مبارکش بیرون آید ویرا شهید کند وحسین را خارجیان در کوفه بخوانند وچون بزمین کربلا رسند یزید بن معاویه علیه الهاویه با جماعت ظالمان او را شهید کنند واولاد ایشانرا در شام ودمشق برند چون نوبت بامام زین العابدین رسد خالد ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه ویرا شهید خواهد کرد واولاد امام بظلم عبد الملک مروان روی باطراف وجوانب نهند وهر یکی را در شهری شهید کنند وا ... بن یوسف علیه اللعنه شهید شوند وامام موسی کاظم را خلفای بنی عباس علیهم اللعنه شهید کنند وامام علی الرضا را مامون علیه اللعنه شهید کند وامام محمد تقی ع بدست زوجه خود ام الفضل کشته خواهد شد امام علی النقی را متوکل علیه اللعنه شهید کند واولاد او بدست همان ملعون شهید خواهد شد وامام حسن عسکری را معتصم علیه اللعنه شهید خواهد کرد واو را یک فرزند خواهد بود کنیت او کنیت من باشد والقاب او القاب من باشد مگر ابو القاسم

تو نیز بعد از مرتبه هارون داری
وجانشین من باشی

والامام محمد باقر را هشام ابن عبد الملک
مروان ... شهید کند

والامام جعفر صادق را منصور دوانیقی

نام منست و نام او را مهدی هادی گویند و در ان عصر که او ظهور کند عالم را
از نور پروردگار منور گردانند چنانکه پر باشد از ظلم و جور و چون امیر المؤمنین ع
این سخن از پیغمبر ص شنید زار زار بگریست چنانکه اهل آسمان از مصیبت او بگریه در آمدند
و گفت یا رسول الله در حق فرزندان من جفا و ستم و محنت و مصیبت رود هیچکس از
امتان تو در حق ایشان رحم نکند یا نخواهند کرد و حضرت پیغمبر ص آب از دیده
بگردانید و سر بسوی آسمان کرد و گفت الهما ملکا پادشاها هر که در حق اولاد
من جفا کند انقوم را رحمت مکن در میان فرزندان پیغمبر بدانکه حضرت رسول را
پنج فرزند بود اناث حضرت فاطمه و زینب و ام کلثوم بودند
و ذکور قاسم و ابراهیم که پیش از رسول فوت شدند تربت ایشان در مدینه است
اما فاطمه علیها السلام بعد از پدر هیجده روز و بعضی از روایات آمده است
که مدت شش ماه بجوار رحمت حق در پیوست اما راوی گوید که رسول ص از دنیا
رحلت کرد حضرت فاطمه از مفارقت پدر بزرگوار مشغول بگریستن بود
که مردم مدینه از گریه فاطمه بجان آمده بودند و پیوسته بگریستند مگر ابو بکر و عمر
و عثمان علیهم اللعنه والعذاب که منکر نبوت بودند و میگفتند که خانه را بسر
فاطمه اندازید و خراب کنید القصه حضرت فاطمه علیها السلام بجوار رحمت
حق در پیوست و تربت شریف او نزدیک پیغمبر است در میان فرزندان
حضرت شاه مردان و شیر یزدان و ناطق قرآن و ولی کردگار قاتل کفار
ابن عم احمد مختار اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب آورده اند که بیست و هشت فرزند بود از ذکور و اناث
اما از ذکور حضرت امام حسن ع و امام حسین ع و محمد حنیفه و عباس و عون و محمد ماه رود
ابو بکر و عمر و عثمان و عمل و سهل و زید و عبد الله و سالم

و ابراهیم و عقیل و ابو طالب و دختران ام صغری و ام کبری و فاطمه و میمونه و ام هانی
٥ و ام کلثوم و ام سلمه و رابعه و زینب و عائشه و رقیه
حضرت امام حسن ع را معاویه و خالد بن ولید زهر دادند باعث ان بود که شاید
امام حسن ع از دست آن حرامزاده هلاک شود آخر الامر آن حرامزاده ها از مدینه بیرون آمدند
و کنیزی که او را اسویه نام بود ده هزار دینار زر سرخ دادند که زن امام حسن ع را از راه ببرد
الماس بحضرت امام دادند چنانکه هفتاد پاره جگر از حلق مبارکش بیرون آمد
و بدین نوع شهید گردید و تربت شریف در گورستان بقیع است و حضرت
امام حسین ع و ابو بکر ابن علی و عمر و عثمان ابن علی و عباس ابن علی در زمین کربلا
مدفونند چنانکه قصه پر غصه آن در جمیع کتب معتبر مذکور است عون و علی و محمد
ماه رو در ولایت خراسان در شهر طوس مدفونند و کشنده ایشان قیس ابن مره
علیه اللعنه والعذاب است اما از حضرت محمد حنیفه روایت میکنند و بعضی گفته اند در کوه
عقیق غایب است و بعضی گفته اند که بعد از مختار ابن ابو عبیده خروج کرده
چندان هزار خارجیان را بجهنم رسانید و بعد از ان او را بولایت طارم شهید کردند
و تابوت مبارک او را بر شتر بار کردند چرا که وصیت چنان کرده بود و آن شتر
در روی زمین میگردد تا روز قیامت تابوت در پشت شتر خواهد بود و بعضی
گفته اند که تربت شریفش در بانشت است اما عقیل و ابراهیم از ظلم یزیدیان
در حوالی دزفول افتادند در انجایگاه که رودخانه آب میگذرد بدست طور سلمی علیه اللعنه
شهید شدند و شیخ ابراهیم ابن یوسف ابن عبد المؤمن کلبی ایشانرا در آن موضع
دفن کرد و شهید شاه و قاتل ایشان ابو سعید دمشقی بود اما عبد الله و ابو طالب
در ولایت شهریار افتادند تا مدت روزگار بتقیه بسر بردند آخر الامر
در موضع ایدران که در ولایت فشاتو به است ایشانرا در آن ده شهید کردند

اما زید و سالم را در ولایت ... بموضع گندابا شهید کردند
و کشنده ایشان

کشنده ایشان محمد قیصر علیه اللعنه بود اما اهل و سهل در ولایت قم افتادند
و ایشانرا جراحت بسیار رسیده بود چون بنزدیک غار میرسند بنالیدند که
الهاملکا پادشاها که مارا درمیان این غار جای ده بقدرت خدایتعالی آن غار
شگافته شد و ایشان دران جایگاه غایب شدند اما دختران آنحضرت ام صغرا
وام کبرا و میمونه و صفیه را در شهر حلب بمسجد علی قاسم ابن ازرق علیه اللعنه
شهید کرد اما رقیه و ام هانی وام سلمه در ولایت ری افتادند در حوالی شهر
بکوچه سوزن گران مسجدی بود که آن مسجد را بناد کفشدی و دران جایگاه
یک چشمه آب بود و یوسف دوانقی علیه اللعنه ایشانرا شهید کرد اما زینب
وام کلثوم در شهر دمشق در پیش مسجد ابن امیه دران جایگاه طاقی بود که سر
مبارک امام حسین ع دران طاق نهادند و خون سر مبارک وی دران جایگاه
چکیده بود وقتی که مسیب بن قعقاع خزاعی خروج کرد اهل بیت از کوه لبنان
فرود آمدند و چون بشهر دمشق رسیدند زینب خاتون را چشم بران خون افتاد
در ساعت بجوار رحمت حق درپیوست و تربت شریف وی نزدیک آن
طاق است و آن جایگاه مشهدی ساختند و آن مشهد را اکبر خوانند بنا بر خاطر
خون امام حسین است اما فاطمه و رابعه و عایشه در شهر کوفه در مسجد فدنی کمنده
ایاس مغربی علیه اللعنه شهید کرد در بیان اخبار سر مبارک قاسم بن حسن ابن
علی علیه السلام روایت میکنند لوط یحیی خزاعی که در زمانی که یزید پلید علیه اللعنه
که قصد اولاد اهل بیت کرد و خانه نبوت را خراب کرد و درخت شجره نبوت را
بی بهره کرد و علم سیاه بدر خانه خویش افراخت و خانه کعبه را بآه و ناله اهل بیت
خراب کرد و صد هزاران لعنت خدا و نفرین ملائکه بر یزید باد و بلر کسانی که این

بروایت درست

کار کرده اند چهار کس بودند عبیدالله زیاد و عمر سعد نحس و سنان بن انس
و شیث ربعی که مقدمه لشکر ضلالت بودند که لعنت خدا بران چهار ملعون باد
و هر که بیعت رسول خدا را شکست و کمر عداوت برمیان بست و دران روزی
که بزمین کربلا رسیدند و پرده عصمت مصطفی و مرتضی را دریدند و تیغ و سنانها
بر روی فرزندان رسول خدا کشیدند و طمع خود را از آخرت بریدند ای وای بر
این امتان بیوفا وای برین طالبان جفا کنندگان عترت شیعیان وای محبان
مصطفی و مرتضی چون شمارا رنجی و المی رسد نگاه براولاد مصطفی و مرتضی کنید
و آن جفای ایشانرا بیاد آورید و از مصیبت ایشان دیده خود را اشکبار سازید
امام حسین ع با دل پرغم در زمین کربلا نزول کرد و آن خارجیان اهل بیت رسول را
یکان یکان شهید کردند و چون نوبت بحضرت امام حسین ع رسید غلغله در آسمان
افتاد و زلزله در زمین و آسمان افتاد و فرشتگان ملکوت همه فغان کردند و همه
انگشت بدندان گزیدند همه گفتند خداوندا زمین و آسمان این چه ظلم است و چه
بیدادیست که آل امیه میکنند اما از اهل بیت کسی باقی نمانده بود مگر شاه شهیدان
کربلا امام مقتدا چون آهنگ حرب کرد غلغله در میان پردگیان برخاست
انگاه زینب از حرم بیرون آمد و جامه پاره کرد و دست بر سر زنان بدست
و پای حضرت امام حسین ع افتاد و گفت ای برادر مهربان وای مادر و پدر یتیمان
وای شفاعت خواه عاصیان وای نور دیده مصطفی وای سرور سینه
علی مرتضی وای جگر گوشه فاطمه زهرا ما غریبان و بیکسانیم و مصیبت زدگانیم
و آواره از خان و مانیم و مارا بکه میگذاری و سفارش مارا بکه میکنی و مارا بکدام
دیار میفرستی انگاه حضرت امام حسین ع زینب را درکنار گرفت سر و روی وی را

بوسه میداد و میگفت ای جان خواهر مهربان من بدان و آگاه باش که ما را
بتقدیر پروردکار و جلیل جبار چنین حکم کرده است که ما سینهٔ خود را بآتش
هجران دنیای دون بسوزانیم و لب خود را از تشنگی پاره پاره سازیم
و این بلاها را بر تن خویش راه دهیم چنانکه حضرت رسول ص فرمود که البلاء
موکل الانبیاء و حضرت حق تعالی میفرماید که من اصابهم من مصیبة الا
باذن الله انگاه اهلبیت را وداع کرد و چون امام حسین ع سوار شد
این آیه را برخواند که توکلت علی الله ان الله المتوکلین و روی بحرب
نهاد و چون پرده کیان چنین دیدند فریاد برآوردند از آه و ناله اهلبیت
و ملائکه هفت آسمان بگریه درآمدند و میگفتند الفراق بینی و بینکم و اما راوی
گوید که چون ناله و فریاد اهل بیت بسمع مبارک امام حسین ع رسید عنان مرکب گردانید
و بدر خیمه آمد و گفت ای غریبان و ای مظلومان من شما را چه افتاده است بگذارید که یکبار عنان رضای
حق تعالی را بجای آورم و بسوی خداوند خود وصل خود روم و جان شیرین خود را بدرجهٔ اعلی رسانم
و لب تشنهٔ خود را بشربت شهادت بچشانم و انگاه شهربانو از خیمه بیرون آمد و دست و پای
حضرت امام را بوسه داد و میگفت یا امام عالمیان فرزندان تو عبدالله از جهت
آب فریاد میکنند و چون حضرت امام از شهربانو این سخن بشنید آب از دیده
بگردانید و فرزندان خود را در کنار گرفت و روی بدان ظالمان نهاد و گفت
ای قوم اگر مرا گنه کار میدانید این طفل چه گناه دارد که آب نمیدهید ناگاه برادرزاده
سعد ابن اندق اشعث نام تیر دو شاخ پیکان چند اخت و بدان شاهزاده زد چنانکه
از قفای او بیرون آمد و جان بحق تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و چون حضرت امام حسین ع
فرزند خود را کشته دید زار زار بگریست و گفت لعنت الله علی قوم الظالمین

بدتیر بود که بر اولاد من زدی و اولاد آن طایفه همچنین بدتیر بمانند انگاه امام حسین
عنان مرکب بگردانید و گفت ای شهربانو بستان طفل خود را که از دست
جد خود سیراب شد چون پرده کیان آن طفل نه ماههٔ خود را کشته دیدند فریاد
برآوردند و گفتند اللهم کل بیت و البلاء و اهل البیت مصطفی و المصیبة فاطمه
الزهرا یا سیدنا تعالی و عنی زار الحسین ع اما راوی روایت میکند که در آن
زمانیکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و کشندگان حضرت امام حسین ع را
که در کوفه بودند دمار از آن مخالفان برآورد و چند هزار کافر و خوارج
که کینهٔ آل محمد ص و کمر عداوت در میان بسته و زبان ناسزا برگشاده بودند بتوفیق
الله تعالی که خدای عالم و عالمیان است دمار از آن سگان برآورد و جان پلید
ایشان را بجهنم رسانید اما اشعث که برادرزادهٔ سعد ازرق بود از ضرب تیغ مختار
روی بهزیمت نهاده در کوه پایهٔ رستمدار در بالای دربندک رودبار علیا کنار خود
رودبار وطن ساخت تا زمانی که یوسف ابن یعقوب ابن یحیی ابن حضرت امام
موسی کاظم ع از ظلم خارجیان مدتی در شام بود و بصعوبت بسر برد و چون در آنجا
نتوانست بود روی در کوه پایهٔ رستمدار نهادند و در بالای رودبار علیا کلیک رسیدند
همان خوارج که عبدالله بن امام حسین را تیر زده بود در زمین کربلا بکرامام زاده یوسف
درآمدند و هفت تیر بر تن امام زاده زدند و امام زاده مینالید و میگفت الله اکبر
بدتیری بود که بر من زدند الهی خداوندا که القاب این طایفه بدتیر باد تا در آن
زمان که ملک شاه غازی که کهترین فرزندان ملک یزدجرد شهریار بود ملک شاه
غازی را چهار فرزند بود ملک اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک کیخسرو
و با در ولایت دار المرز بر ملک کیخسرو قرار گرفته بود فرمود تا آن طایفه که اسم ایشان

و در بعضی از کتب مذکور است که اقدک سمک
با قاتلان امام حسین مظلوم حرب کرد و علقمه بود
و من بعد مسیب صح

پسر امام زاده دست بد عابرد و لعنت صح
نامر خالق کبیر اسم الطایفه همچنان بدتیر مانده

بد تر او و پیاده روند و بعضی را بکشتند و بعضی را بسوختند بعضی را خرج و تکلیفات
که بود بر گردن ایشان گذاشتند و هر سال هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه
میگرفت چرا که ایشان از نسل سعد ابن ازرق بودند که لعنت خدا بر آن طایفه جفا
کار باد ایشان حدیث طغرل را قبول کرده بودند واجب القتل بودند که لعنت خدا بر ایشان باد
روایت میکند ابو مخنف ابن لوط بن یحیی خزاعی رحمة الله که چون حضرت امام
حسین ع را فرزندان و برادران و برادرزادگان آنجماعه را شهید کردند و امام
زین العابدین ع بیمار بود و خارجیان بدر آن خیمه رفتند و اهل بیت را شهید
ساختند حرام زاده که نام وی نوفل ابن نعمان بود آن حرامزاده میخواست
که امام زین العابدین ع را شهید کند مردی در میان لشکر کفار بود محاسن سفید
و عصای سفید در دست داشت و نام وی حبیب بن کبش مجید بود و گفت
ای حرامزاده پدر و برادران و بنی اعمام او را بکشتید از خدا ایتعالی شرم نداری که این
کودک بیگناه را میخواهی بکشی چنان فریاد بر آورد که عمر سخس علیه اللعنه بشنید
بانگ بر سپاه زد و گفت دست از اهل بیت بدارید و هر چه غارت آورده اید
باز دهید و امام زین العابدین را میازارید و آنگاه سرهای مبارک اهل بیت را
از تن جدا کردند و حضرت امام حسین ع و فرزندان و برادران و برادرزادگان
و عمزادگان از جمله اهل البیت بودند و سرهای مبارک ایشان هیجده بود که بنیزه
کرده بجانب کوفه بردند آنگاه عبید الله زیاد علیه اللعنه بفرمود تا منادی بزنند
بزبان تعرض بمردمان کوفه گفتند اگر میخواهید که امام خود را ببینید باستقبال
بیرون آئید اما شیعیان بدر خانه سلیمان بن عروه آمدند و بر و جمع شدند و
شیعیان را قصد چنان بود که خانه عبید الله زیاد را خراب کنند این حکایت بگوش

عبید الله زیاد رسید بفرمود آن شب سرهای مبارک اهل بیت را از شهر
بیرون بردند و سپه سالار عمر سخس و شمر ذوالجوشن علیهم اللعنه بودند و دو
منزل راه رفتند آنگاه حصین بن نمیر کندی سپه سالار لشکر عجم بود روی بعمر
سخس کرد و گفت یا امیر امروز شش ماه است که من در این ولایت مانده ام اگر صلاح
میدانید مرا باز گردانید که خبر از خانه خود ندارم آنگاه عمر سخس بفرمود تا آن
حرامزاده را خلعت شاهی و اسب گرانمایه دادند و روانه کردند آن ملعون سر
فرود آورد و گفت یا امیر از آن سرهای ابو ترابیان یکی بمن ده تا ببرم تا آن مومنان
نیز شادی کنند آنگاه عمر سخس بلید امر کرد تا سر قاسم ابن الحسن را که نو داماد بود
بآن حرامزاده دادند روی براه نهاد و روز و شب میراند و بهر دهی که رسیدی
او را عزیز داشتندی و اکرام کردندی و زر و مال بسیار نثار کردندی امام زمان
همدان و درجزین و قزوین پیشتر دادندی از جاهای دیگر و چون بشهر ری و خار
و ورامین و دماوند و کوه پایها جمله باستقبال آن حرامزاده بیرون آمدند
و بسیار زر و مال نثار ایشان کردند و میگفتند روح بوسفیان از شما شاد باد
و طغرل ملعون حاکم ری بود بفرمود تا سر امام زاده قاسم را بمیدان فرستادند
و چوگان بازی کردند و شرم از مصطفی و مرتضی نداشتند که لعنت خدا و نفرین
رسول و ملائکه بدان منافقان باد اما شاه میران سلطان زنی بود از نسل جابر انصاری
و نام او جاریه خاتون مدتی بود که در ان ده مقام گرفته بودند آنگاه آن
اوقات آن حرامزاده سر مبارک امام زاده را بدان خانه پیرزن برسم امانت
سپردند آن زن کیفیت احوال آن سر را نمیدانست که از کیست هر روز آن سر
مبارک را بجانب ری بردند و چوگان بازی کردند تا شب جمعه رسید آنگاه

رسید خبر بکند وری فرستادند
تاله تمام بزرگان و امیران ری

روایت میکنند که در ری

١٢

پیرزن در خانه رفت چو دید که خانه از نور پروردگار روشن شد پیرزن متحیر ماند
گفت بار خدایا مگر این سر یکی از اهل البیت است و هرگز از سر بنی آدم اینچنین
علامت ظاهر نشده چون پیرزن آن نور را بدید از جای برخواست و آن سر
خون آلوده را بمشک و گلاب بشست و نگاه بسر مبارک شاهزاده قاسم میکرد
و چنین میگفت   موئی چگونه موئی هر حلقه پیچ و تابی روئی چگونه روئی مانند
آفتابی انگاه پیرزن زار زار بگریست و گفت نذر کردم که امشب چهار شمع
روشن کنم و نزدیک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب غفلت باز
دارم شاید که بر من ظاهر شود که این سر از کیست و چون شب درآمد آن پیرزن
چهار شمع روشن کرد و نزدیک آن سر بر زمین نهاد و گاه بطاعت حق سبحانه
و تعالی مشغول شدی و گاه بمصیبت آن سر بگریستی تا نصف از شب درگذشت
دید که شش زن آمدند از آسمان اول فاطمه زهرا دختر محمد ص دوم فاطمه بنت اسد
مادر امیر المؤمنین سیم آمنه مادر محمد مصطفی چهارم خدیجه مادر فاطمه زهرا پنجم آسیه
زن فرعون ششم مریم مادر عیسی ع همه جامهای سیاه و مویهای کبود آنگاه
سر مبارک از جای برخواست و گفت السلام علیک یا مادر بزرگوار به بینید
که امتان شما در حق ما چه کرده اند که تنهای ما در زمین کربلا و سرهای ما هرکدام بیک
ولایتی و اهل بیت ما را غارت کردند و عترت پیغمبر را بطریق اسیران در شام
بردند فاطمه زهرا چون از سر بریده این سخن بشنید بگریست چنانکه فرشتگان
هفت آسمان بگریه درآمدند و خروش از زمان ائمه برخواست آنگاه فاطمه علیها
السلام آن سر را بر سینه خود میمالید و زار زار میگریست و این ابیات میگفت
حسین نور دیده جان مادر حسین سر بریده جان مادر   ددان کربلا کشتند

انگاه باواز فصیح خواندام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا
من ایاتنا عجباً الذین شکر بدنجال ما

حسین را نور دیده جان مادر

١٣ غم اغنچه جدت علی مرتضی

سیراب   تو یکدم با چشیده جان مادر وانگاه گفت ای فرزند زاده من چون
فردای قیامت درآید من عمامه پدرت مصطفی را در گردن اندازم و جامه زهر
آلوده پدرت حسن را بدوش راست و پیراهن خون آلوده حسین مظلوم را بدوش چپ و مرکب
جراحت یافته کربلا را سوار شوم و از همه مقدم تر در عرصه قیامت درآیم و داد شما را از آن مخالفان
خواهم و چندان در بهشت نروم که ظالمان را گروه گروه بدوزخ نرسانم
وانگاه پیرزن دست دراز کرد و دامن فاطمه را بگرفت و گفت ای سیدة النسا
تو میدانی که من شیعه ام و دوستدار شمایم و زنهار که شکایت من پیش پدر کن
آنگاه فاطمه بدست مبارک خود نامه نوشت و بدست آن زن داد و گفت ای
جاریه بخدای که پیش تو قدم در بهشت ننهم و چون روز شد آن ظالمان آمدند تا سر
مبارک امام زاده قاسم را باز بشهر ری برند اما آن پیرزن را پسری بود عبد الله
نام گفت ای جان فرزند امروز می بینی که درختهای نبوت را بریده اند و شاخها را
درهم شکسته اند و میوه ها را درهم ریخته اند و فرزند زاده مصطفی و نور دیده علی مرتضی
و یادگار حسن مجتبی قاسم ابن الحسن را در کربلا شهید کردند و سر مبارک وی را بدینجا
آوردند و چوگان بازی همی کنند و شرم از خدا و رسول خدا ندارند که صد هزار لعنت
خدا بر حصین بن نمیر کندی و طغرل ملعون باد آنگاه پیرزن گفت ای فرزند اگر
میخواهی شیر پستانم را بر تو حلال کنم بیا تا سر تو را ببرم بعوض سر امام زاده بدان
ظالمان دهم که ما را شرم می آید که دیگر باره سر فرزند زاده رسول خدا را بدان
کفرکیشان دهم پسر گفت ای جان مادر غلامم را جان بچه کار آید در آن روز که خواجه
زادگان وی بسلامت نباشند هزار جان من فدای امام زاده قاسم باد و چون
مادر این سخن از پسر بشنید شاد شد کارد برکشید و سر فرزند خود را ببرید و از تن

جدا کرد و گفت ای جان مادر من از تو خوشنودم که خدا از تو خوشنود باد
در این فکر بود که ناگاه آن حرامزادگان در رسیدند و سر امامزاده را طلبیدند
و آن پیرزن سر فرزند خود را بیاورد و بدیشان داد و آن حرامزادگان ببردند
و چون بمیدان ری رسیدند چند دست بازی کردند دیدند که آن سر پاره و از
هم ریخته شد پس مخالفان دانستند که این سر آن نیست همه یکبار روی بشمران
نهادند اما پیرزن را پسری بود و همین نام در باغ ایستاده بود از دور دید که سواران
و پیادگان از قفای یکدیگر می آیند آن پسر مادر را خبر کرد و چون پیرزن از آمدن
مخالفان خبر یافت بنالید و گفت بار خدایا تو میدانی که من این جفا را جهة نبی
و ولی تو کشیدم اجل فرنیقه بر من گمار که من تاب این سگان درنده ندارم
چون پیرزن این دعا کرد فی الحال جان بحق تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون
اما راوی گوید که فرزندان عمار یاسر که در ولایت آرنگ رودبار بودند شنیدند
که سر مبارک امامزاده قاسم را بری آوردندی و باز بشمران بردند ابراهیم بن
محمد ابن عمار یاسر با ابن عمان خویش روی بشمران نهادند با ظالمان محاربه
بسیار کردند چندین مخالف را بجهنم رسانیدند و سر مبارک شاهزاده قاسم را
و تن آن پیرزن را با تن پسر در بند موضع رودبار علیا دفن کردند و شب دوشنبه
بیست و نهم ماه صفر بود که این حکایت در بهر بضاب مذکور شد تا بر علما و فضلا
و صلحا معلوم شود [illegible] امام زین العابدین علیه السلام آنحضرت را
ده فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و حمزه و سلیمان و ابراهیم و سعید و
داود و ایوب و اسد و یوسف و چون امام محمد باقر را هشام ابن عبدالملک
مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد عبدالله و حمزه را در

توابع

توابع بغداد بموضع باقیه شهید کردند اما قاسم دران هزیمت روی بدار المرز ۱۵
مازندران نهاد در موضع درازده او را شهید کردند اما سلیمان و ابراهیم
دران هزیمت روی بمنجیل حذر پل نهادند چون بمنجیل رسیدند مدتی بسر بردند
و مردمان منجیل سلیمان را که خدا کردند و او را دوازده فرزند با این اسامی طاهر
و مطهر و مظفر و فضل و هارون و کنانه و خالد و علی و اداهم و سالم و قایم و
حاتم اما ابراهیم را در حذر پل که خدا کردند و او را ده فرزند بود با این اسامی
حسام الدین و نظام الدین و شرف الدین و جلال الدین و غیاث الدین و ابو تراب
و عباس و عدنان و جعفر اما محمد دران هزیمت روی باصفهان نهادند چون
باصفهان رسیدند در محله سرخ فرود آمدند اما حسن ابن محمد ابن علی علی بن
هاشم ابن زید بن امام حسن ع را دختری بود سکینه و برا العقد محمد درآوردند و
محمد را شش فرزند بود بدین اسامی حمدان و برهان و افقم و صنیقم و قطر و اظهر
اما اسد و یوسف دران هزیمت روی بسبزوار نهادند و مردم سبزوار ایشان را
بسیار اعانت کردند اسد و یوسف را که خدا کردند و اسد را ده فرزند بود
بدین اسامی محمود و داینال و آسود و بهمن و زکریا و یاسر و لوط و شعیب و یوسف
و اسحق و یوسف را چهارده فرزند بود بدین اسامی الیاس و غالب و مطلب
و طالب و علی و زید و محسن و اهل و سهل و ابرار و مختار و علمدار و اسلام و کنعان
اما سعید بن حسین بن امام زین العابدین علی دران هزیمت روی به تبریز
نهادند و چون به تبریز رسیدند او را که خدا کردند و او را ده فرزند با این اسامی
مالک و محسن و یاسر و ناصر و داینال و صالح و حافظ و خالق و قادر و ادریس
اما در زمانی که حضرت امام جعفر صادق ع را منصور دوانقی علیه اللعنه زهر داد

و شهید کرد

وشهید کرد آنگاه نامه نوشت و باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت
که خواهان آل ابوسفیان چون نامه من بشمار رسد باید که دمار از ابوترابیان
برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگرباره آن ظالمان خروج
کردند و قصد اولاد ائمه کردند اما سلیمان بن حسین ابن امام زین العابدین ع را
با دو پسر خالد و علی در مجیل شهید کردند و باقی فرزندان وی روی
بهزیمت نهادند و فضل و هارون و کمانزاد در توابع لمردده در شاب شهید
کردند اما دهم و سالم و قایم و افتم را در شهر قم شهید کردند و حاتم بن سلیمان
بن حسین ابن امام زین العابدین ع را در سلطانیه شهید کردند اما از اولاد ابراهیم
ابن حسین ابن امام زین العابدین ع در آن هزیمت روی باطراف و جوانب نهادند و
ابراهیم با دو پسر حسام الدین و نظام الدین روی بولایت بغداد و چون بهاروه
رسیدند ایشانرا شهید کردند و باقی فرزندان متفرق شدند شرف الدین
و علاء الدین روی بطالقان نهادند و دران موضع وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی و جلاء الدین و غیاث الدین در کوه پایه
ساوجبلاغ وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ابا ابوتراب
و عباس درمیان کرد و حشام افتاد وطن ساخت و ذریات او بسیار شد
بالقاب الکائی اما عدنان و جعفر را در ساوه شهید کردند اما محمد بن حسین بن
امام زین العابدین ع از هزیمت منصور دوانقی در صفهان روی بهمدان
نهادند و محمد را با یک پسر جدان نام در میدان اصفهان شهید کردند
وضیغم و افطر در ولایت دماوند افتادند چون بشهر شلمه رسیدند ایشانرا
شهید کردند و اظهر بن محمد ابن حسین ابن امام زین العابدین ع را در ولایت

وطاهر و مطهر و مسعر را در ساوجبلاغ شهید کردند موضع ... و جالد و علی ... کردند

خواندی

شهریار در موضع ورک شهید کردند که بائمن فشاویه است امار بهان و اقهم مدتی در همدان
بسر بردند و بعد ازان روی بقزوین نهادند ده کلانی بود که نام آنده ترک بود دو چهارصد
کدخدائی نامی در آنده بودند اما امزاده اقهم در آنده وطن ساخت و ذریات او بسیار شد
بالقاب حسینی و سید کل حسب و نسب از ذریت حضرت علی ابن ابیطالب ع اما ربهان
ابن محمد ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین علیه السلام در قزوین بخانه کمال
افتادند تا مدت بیست روز بماند و بعد ازان روی بولایت اشکور نهاد و چون بشهری رسید که آنرا
الیان و کل محجان میخوانند و شهر عظیم بود امامزاده را بسیار رعایت کردند و ویرا
کدخدا ساختند بدین اسامی سپه سالار کیا و ابوالحسن و یحیی و قاسم و رضا کیا و بالی کیا و
ناصر کیا و حسن کیا و حیدر کیا و اسد کیا و خلیل کیا و شیر کیا و علی کیا و خالی کیا اما ربهان
در همان موضع بجوار رحمت حق پیوست تا زمانیکه خلفای بنی عباس علیهم اللعنه
حضرت امام موسی ع را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه نمودند آنگاه ملعون سپاه
بی اندازه جمع کرد روی باطراف و جوانب نهاد و هرجا که یکی از اولاد
ائمه بدست آوردی همان لحظه شهید کردند تا بولایت اشکور رسیدند و جاسوس
بدهات فرستادند تا معلوم کنند اماده بده و خانه بخانه و منزل بمنزل میگشتند تا
بالیان و کل محجان رسیدند یکی از کسان ایاس مضارب که در کوفه از زیر تیغ مختار گریخته بود در
الیان و کل محجان وطن ساخته بود الخ امزاده نام ربیع بود بنزد یک خلفای
بنی عباس رفت و گفت اینجا فرزندان ابوتراب بسیارند آنگاه خلفای
بنی عباس کس فرستاده و رئیس و مهتر ده را آورده و زجر و سیاست بسیار کرد و
گفت شما چرا فرزندان ربهان ابن محمد ابن حسین حضرت امام زین العابدین ع را پنهان
کرده اید و بما نمیدهید در ان ده مردی بود شیرازی بسیار مالدار و توانگر بود و ویرا

واورا چهارده فرزند

فرزند و فرزندزادگان صد نفر بودند امیر دمؤمن صد و سی سال عمر داشت
و بسیار خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او کرده بود شیعه
و دوستدار اهل بیت رسول خدا صلعم بود با خلفای بنی عباس علیهم اللعنة مجادله
عظیم کرد چون شب در آمد امامزادگان روی بهزیمت نهادند بعضی در کوهها نهادند
و بعضی بدار المرز جیلان افتادند اما کیا و ابوالحسین و یحیی و قاسم روی به هزار و سه
هزار نهادند و قاسم و یحیی را دو هزار بالای انیس شهید و کیا و ابوالحسین ابن برهان
ابن محمد ابن حسین ابن امام زین العابدین علیه السلام را در ولایت لنگا شهید کردند
اما رضا کیا و بالکیا و خالیکیا در ولایت لاهیجان افتاده وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا مشهور شد اما
ناصر کیا و حسن کیا و حید کیا در ولایت تن کابن افتاده وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما اسد و خلیل در
ولایت کردستان افتادند و چون در دره و سعد آباد رسیدند
ایشان را شهید کردند اما شیر کیا و علی کیا روی
بولایت کوکه نهادند چون به کوکه رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما سپه
سالار ابن برهان ابن محمد ابن حسین ابن امام زین العابدین
علیه الصلوة والسلام را هشت فرزند بود بدین اسامی
ابراهیم و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و حمید و مجید و محمد
اما سپه سالار و فرزندان از خوف خلفای بنی عباس از
اشکور روی بولایت الموت نهادند چون برودبار الموت

الموت رسیدند پراکنده شدند حمید و مجید را در ولایت شهریار بموضع
خاوه شهید کردند قاسم و حسن روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر
شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اسمعیل بن سپهسالار ابن برهان بن
محمد بن حسین ابن امام زین العابدین را با برادرین کهترین محمود نام در رودبار الموت
ماندند چند روزی که گذشت روی در کوه پایه الموت نهادند در موضعی افتادند
که آن موضع را آقشابه گویند در آنجا وطن ساختند سپهسالار که پدر ایشان بود با یحیی
از فرزند محمد نام روی بولایت ارنگه و رودبار نهادند و از آنجا گذشتند
و در موضع الکبر رسیدند و وطن ساختند و هر روزه مردم آن ولایت
بزیارت او می آمدند و خارجی الموت تیری بر پیشانی او زد و از آن جراحت که
داشت روزی چند بنالید و در گذشت امام زاده مظلوم بدست آن خلایق
روی خود را پنهان کرد اما راوی گوید که در بالای الکبر موضعی بود که
جماعت صحرا نشینان آنجا وطن ساختند روزی یک گوسفندی روی
دران کوه نهاد و دران موضع که امام زاده غایب بود گوسفند در آنجا پناه
برد امام زاده بطاعت حق تعالی مشغول بود قضا را خداوند گوسفند در عقب
گوسفند خود میگشت و بدان موضع گوسفند خود را دید گفت سبحان الله
هر سال گوسفند که تو دزدیده میخورده آن ملعون قصد آن کرد که امام زاده را
بیازارد هر دو دستش خشک شد و گفت ای بزرگوار تو چه کسی که من تو را نشناختم
امام زاده گفت برو که آتش به خانه خود زده و میبینی آن مرد گوسفند را
برداشت و روی بخانه نهاد و آن گوسفند گرگ شد و صاحب خود را بخورد
و مردم آنجا این قسم عجایب بدیدند ملک رستمدار را خبر کردند ملک چند باره

در بیان احوال امام زاده امام زاده محمد مدفون ان

من کلام ... طاهر ...

دهراوقف

۴ ده را وقف کرد و بدان امام زاده داد اول شهرستانک چهار دانک کلحراج
و باج گوسفند سا و جلاغ و لصفه قومه و یکدر باغ که آن باغ را علی شهر ام
گویند و در ولایت رستمدار از ناتله رستاق دهیست که آن را لند که گویند
اول این سند مشهور است چنانکه ملک فرمود که لعنت بر من و اولاد من که وقف
امام زاده را تغییر دهم امام زاده که سپهسالار ~~مشهور است که آنجا~~ شهید
کردند اما در اخبار آورده اند که الموت رود بار ملک عجم داشت و حاکم ملک
اشرف ابن ملک قباد بن ابن ملک پشرن ابن ملک کاوس ابن ملک
کیخسرو ابن ملک شاه غازی ابن ملک یزدجرد ابن شهریار که دوستدار
خاندان امیرالمؤمنین ع بودند اما جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان بن ابراهیم بن
محمد بن عمار یاسر در ولایت الموت رود بار بودند در ان زمانیکه اسمعیل بن
سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در کوه پایه الموت
در موضع آقشابه وطن ساختند و جمشید در خانه خویش بود شنید با برادران
و فرزندان بدیدن شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و نذر و علوفه بسیار آوردند و دست
و پای شاهزاده را ببوسیدند تا مدت سه ماه در خدمت شاهزاده بودند
و بعد از سه ماه جمشید همشیره خود فاطمه نام را بعقد امام زاده اسمعیل درآوردند روزی
چند درگذشت جمشید روی بولایت رستمدار نهاد چون بشهر رویان رسید
روزی چند درگذشت ملک اشرف از جمشید پرسید که از اطراف و جوانب
چه خبر داری از جای برخواست و گفت دولت مستدام باد اما خبر آنست که
اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع با
یک برادر محمود نام در کوه پایه الموت در آقشابه وطن ساخت چون ملک

مجموع انهار وقف آنحضرت نمود

ابن برهان ابن محمد ابن حسین امام زین العابدین علیه السلام را درکند صح

۵ این سخن بشنید شاد شد آنگاه فرمود تا زر و مال بسیار بر جمشید نثار کردند
خلعت ملوکانه بر وی پوشانیدند آنگاه ملک اشرف کس فرستاد فضل ابن
یحیی ابن اسد بن مسیب ابن قعقاع خزاعی علیه الرحمه را بخواند و چون فضل
ببارگاه ملک درآمد زمین خدمت ببوسید و خدمت کرد آنگاه ملک گفت
یا فضل ترا باید بالموت رفتن در موضع آقشابه دو معصوم زاده مطهر اند از نسل
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع امام زاده اسمعیل و محمود در آنجا زیارت کن و دست
و پای ایشان را ببوس و نیازمندی فقیر را بدیشان برسان و ایشان را
با عزاز و اکرام بسوی من بیار فضل سر فرود آورد و روی براه نهاد و روز
و شب میرفت تا بکوه پایه الموت رسید بموضع آقشابه از آمدن رسول شهزادها را
خبر کردند و شاهزادها بیرون آمدند و چون فضل را چشم بر رخسار مبارک آن دو
دوست خدا افتاد سلام کرد و دست و پای شهزادگانرا ببوسید و پیغام را
بخوبی ادا کرده آنگاه امام زادها روی بولایت رستمدار نهادند اما چون بموضع
برود بار علیای دربندک رسیدند ملک را از آمدن امام زادها خبر کردند و چون
خبر بملک رسید شاد گردید و سوار شد با تمامت امیران و بزرگان و مهتران
و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا باستقبال امام زادها بیرون آمدند نزدیک
امام زادها رسیدند ملک اشرف با تمامت سپاه پیاده شدند و دست
و پای امام زادها را ببوسیدند ملک فرمود تا بسیار زر و مال بر سر امام زادها
نثار کردند و ایشانرا با عزاز و اکرام بشهر رویان درآوردند و جمله مردان و زنان و دختران
ببالای درآمدند و بر امام زادها نظاره میکردند و ملک امام زادها را بقلعه برد
و مدت شش ماه نگاه داشت آنگاه کسی بالموت فرستاد و مردم ترکان و چولاک

بر جیلان شورستان بیاوردند و ملک آن مردمان را گفت که دهها ی
خود را بمن بفروشید و هرچه از من طلب میکنید بشما میدهم و مراد و مقصود
من آنست که آن دههارا بخرم و بتسلیم امامزادها امام زاده اسمعیل
و امام زاده محمود کردانم و ثواب ان آیه یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
حاصل کرده باشم انگاه جمله مردم برخواستند و کفتند یا ملک هزار جان
ما فدای امام زاده اسمعیل و محمود باد آنگاه آن مردم را ملک آفرین کرد بفرمود
تا یک کاتب و حاکم بیاوردند و بیع شرعی در نهادند و چهارده مزرعه خرید بخط شیخ
عبدالله ابن شیخ حبیب ابن شیخ عزیزالله ابن شیخ نصرالله ابن شیخ امان الله
ابن شیخ جابر انصاری علیه الرحمه بدین عبارت که آفتابه و ترکان و جولاک
و ~~دیلمان~~ شورستان فرستاد و باد و نان و در تسلیم ملک کردند و ملک
تسلیم امام زادها کردانید و امام زادها با ملک وداع کردند و روی براه نهادند
و انگاه ملک با لشکر صغار و کبار در خدمت حضرت امام زادکان بولایت
طالقان بموضع شهرک رفتند و انگاه ملک دست امام زادکان را ببوسید
و وداع کرد و روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند و برفت و امام زادکان
میرفتند تا بولایت الموت بموضع آفتابه رسیدند توطن کردند و قرار گرفتند
اما حضرت امام زاده اسمعیل را شش فرزند بود بدین اسامی شمس الدین کمال الدین و علاء
الدین و ناصر الدین و نظام الدین و حسام الدین و عبدالله اما سیف الدین را
دو فرزند بود بدین اسامی علی و بایزید و ذریات وی بسیار شد بالقاب حسینی
اما دران زمان که امام علی النقی ع را متوکل علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد
انگاه آن ملعون حکم کرد که هر جا سید صحیح النسب باشد تا بکشند یا بسوزانند

ونسل

و نسل ایشان را از روی زمین منقطع سازند انگاه از ظلم آن حرامزاده جمله سیدان
بیچاره به ترسیدند و نسب خود را پنهان ساختند بسیاری از آن سیدان
مخفی نسب بماندند و چون متوکل علیه اللعنه از کشتن امام علی النقی فارغ
شد لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهادند بهر شهر و دیار
که رسیدند دمار از اولاد ائمه برآوردند و چون متوکل علیه اللعنه بشهرک
رسید فرود آمد اما عباس ابن سعید بن رشید بن ثابت بن خالد بن ولید
علیه اللعنه خانه ان ملعون در الموت رودبار بموضع شهرک بود آن حرامزاده با
متوکل علیه اللعنه گفت در کوه پایه موضعی است که آفتابه بدر میکویند فرزندان
اسمعیل بن سپهسالار بن برهان محمد ابن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع
در موضع آفتابه بدر وطن ساختند و ذریات ایشان نسب خود را بدست دارند
و چون متوکل علیه اللعنه این سخن بشنید شاد شد و میخواست که شبیخون بر سر
امام زادکان مظلوم برد اما فرزندان مالک اژدر در الموت رودبار بموضع
کیلاباد وطن ساختند چون خبر بایشان رسید همه کریه و زاری آغاز کردند
اما محمد بن عبدالله ابن هارون ابن علی ابن مالک اشتر که حضرت علی ع مالک
اشتر را غلام خوانده بود و انگاه محمد روی بموضع آفتابه بدر نهاد و
حضرت امام زادکان را از آمدن مخالفان خبر کردند و چون شهزادکان این
سخن بشنیدند پریشان خاطر شدند و آنشب نسب نامه خود را در آب افکندند
چون روز شد مخالفان در موضع آفتابه رسیدند و با امام زادکان بسیار مجادله
کردند آخر الامر نسب سادات آفتابه بدر مخفی بماند و بشیخی مشهور شد و مردم
ترکان و جولاک و دیلمان کرستان و تمامت مردم کوه پایه آمدند و قسم یاد کردند که

مردمی که

مردمی که بموضع افشابه بدر میباشند سید صحیح النسب نیستند انگاه متوکل علیه اللعنه
از کشتن ان سیدان بیچاره دست باز داشت واز آن زمان سید آفشا به بدری
مخفی نسب بماندند وآن محل که هجرت حضرت پیغمبر ص سال بششصد رسیده بود
تا علما و فضلا را معلوم شود واین حکایت صحیحه از بهر نصاب قدیم از خط شریف
امام جعفر صادق ع است اما در اخبار آورده اند که چون متوکل علیه اللعنه نامه
باطراف وجوانب فرستاد وحکم کرد که دمار از ابو ترابیان واولاد ائمه علیه السلام
برآورند وچون نامه باطراف وجوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند
اما ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع با دو فرزندان در شهر
تبریز شهید کردند وباقی فرزندان روی بهزیمت نهادند اما علی اکبر ومالک
ومحسن از شهر تبریز بولایت شمران افتادند اما علی اکبر ابن ابراهیم ابن حسین
ابن حضرت امام زین العابدین ع در ده جیره شمران بدلالان عبد الله یانس
رسید انگاه عبد الله یانس حضرت امام زاده علی اکبر را دشنام داد وگفت
ای ابو تراب زاده بمنزل من بچه کار آمدی آن ملعون که عبد الله یانس نام داشت
بیل محکم بر پیشانی امام زاده علی اکبر زده وشهید کرد که لعنت خدا ونفرین
رسول بر آن حرامزاده باد اما مالک ومحسن از شمران روی بولایت دار المرز
مازندران نهادند وچون در بارفروش ده رسیدند ایشانرا شهید کردند
اما ناصر ویاصر بولایت طالقان افتادند ایشان را شهید کردند اما دانیال
وصالح بولایت تالش استان افتادند چون بموضع جرجان رسیدند ایشان را
شهید کردند اما ادریس ابن ابراهیم بن حسین ابن حضرت امام زین العابدین ع
بولایت ری چون بموضع مهران رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم حافظ ابراهیم

ابن حسین

ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت شیراز شهید کردند
ذکر فرزندان اسد بن حسین ابن حضرت امام زین العابدین ع چون از هزیمت
متوکل علیه اللعنه روی باطراف وجوانب نهادند وبعضی بولایت نشابور
افتادند وبعضی بولایت استراباد اما اسد ابن حسین بن امام زین العابدین را
در شهر سبزوار شهید کردند ومحمود ومسعود بولایت نشابور افتادند وچون بشهر
نشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اسحق واسعد ویحیی ذکریا بهزار جریب افتادند
وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب سادات حسینی اما خوبان ولوط
وشعیب در ولایت مازندران افتادند وچون بشهر ساری رسیدند ایشان را
شهید کردند ذکر اولاد یوسف ابن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع
اما یوسف وفرزندان وران هزیمت از سبزوار روی بشهر ری نهادند چون بشهر ری
رسیدند یوسف وطالب وغالب در شهر ری شهید کردند اما سهل واهل در
ولایت ساوج بلاغ بموضع گوکین رسیدند ایشان را شهید کردند اما مخلب ومطلب
در شهر قم افتادند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما حضرت مختار وابرار بولایت ساوه افتادند وچون بشهر ساوه رسیدند ایشان را
شهید کردند اما علم دار واسلام کنعان در ولایت کاشان افتادند وچون بشهر کاشان
رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابراهیم
ابن سپهسالار ابن برهان ابن محمد حسین ابن حضرت امام زین العابدین ع در ولایت
رستم دار بموضع دمنه ده شهید کردند در احوال شهر بانو خواتون وزبیده
خواتون ابن امام حسین ع اما در اخبار آورده اند که در ان زمانیکه امام حسین ع و
فرزندان وبرادران وبرادر زادگان وعم زادگان تمامی را در زمین کربلا شهید

بولایت استراباد متوجه شدند وچون بشهر
ابراهیم رسیدند ایشانرا شهید کردند
که در زمان متوکل ملعون روی باطراف نهادند
ثانی وقاسم را بانو وشهر خواتون زبیده احوال ان در سال

کردند

کردند اما حضرت امام حسن برادر خود امام حسین را وصیت کرده بود که
دختر خود زبیده خواتون را بعقد قاسم من درآوری اما حضرت امام حسین ع را
مقصود چنین بود که هرگاه که بکوفه رود شاهزاده قاسم را کدخدا کند و چون
یزید بن معاویه علیه اللعنه که کینه حضرت امام حسین را در دل گرفت و بسیار
حیله کرد که حضرت امام معصوم را شهید کند نتوانست و لشکر بی اندازه
جمع کرده بحرب حضرت امام حسین ع فرستاد و سر راه حضرت امام حسین ع را
بگرفت و نگذاشت که بکوفه رود و چون اهل بیت حضرت محمد مصطفی ص و علی
مرتضی ع در زمین کربلا گرفتار شدند یکان یکان را شهید کردند و چون نوبت
بقاسم بن حسن رسید حضرت امام حسین ع قاسم را در کنار گرفت و گفت
ای نور دیده عمّم تو از برادرم امام حسن یادگار مانده و برادرم مرا وصیت چنین
کرده بود که دختر خود زبیده خواتون را بعقد قاسم درآوری ای جان عم تو باش
تا من وصیت پدرت را بجای آورم تا فردا در قیامت شکوه من در پیش
جدت نکنی آنگاه قاسم گفت ای جان عم امروز چه جای دامادی وعروسی است
زیرا که امروز جای جان دادنست آنکه حضرت امام حسین ع بفرمود که تا زبیده را
بصورت عروسان بیار استند و دست وی را بدست قاسم دادند حضرت
امام حسین ع نگذاشت که آنروز قاسم بحرب رود و چون زبیده خواتون را بعقد
قاسم درآوردند قاسم یکشب در حرم خود بماند و با جفت خود صحبت داشت بتقدیر
خدای عز و جل فرزندی در رحم مادر بند شد چون حضرت امام حسین ع و اولاد و
اصحاب او را شهید کردند اما شهربانو و سکینه خواتون بر اسب امام حسین ع
سوار شدند و از کربلا روی بولایت ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت

اما در روایت

اما در روایت صحیح آورده اند که هرگاه آن مخالفان در عقب شهربانو و سکینه
خواتون می آمدند تا ایشان را باز گردانند آن اسب بقدرت خدای تعالی
پریدی و چون از مخالفان دور افتادی هموار راه رفتی تا آنگه بولایت
ری رسیدند اما در حوالی شهر ری غاری بود آنگاه حضرت شهربانو و زبیده
خواتون آمدند روی بدان غار نهادند و بنالید و گفت الهی پادشاها پروردگارا
بی نیازا تو دانی که بعد از حضرت امام حسین ع ما زندگی نمیخواهیم که چشم مخالفان
بروی ما افتد ما را درین غار پناهی ده چون خواتون زمان این دعا بکرد بقدرت
حق سبحانه و تعالی ان غار بشکافت و در آن غار بروی حضرت شهربانو پیدا
شد آنگاه شهربانو خواست که در ان غار رود زبیده خواتون دامان مادر را
بگرفت و گفت ای مادر تو میروی و ما را بکه میگذاری شهربانو گفت ای جان
مادر تو هنوز امانت حضرت قاسم داری تو را رخصت نیست آنگاه شهربانو
دختر را در کنار گرفت و زار زار بگریست و زبیده خواتون تنها و بیکس بماند
آنگاه در ولایت ارنگ رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن زن رابعه
بود و چون بشنید که زبیده خواتون بنت امام حسین ع بولایت ری وطن
ساخت آنگاه آن نیک زن در خدمت زبیده خواتون آمده بود و چندان
بماند که زبیده خواتون را فرزند متولد شد و آن فرزند را قاسم ثانی نام نهادند
اما ملک شاه غازی ابن ملک یزدجرد بن شهریار که ملک عجم بود ~~ملک شاه~~
~~غازی قاسم ثانی را~~ بسیار گرامی داشت تا زمانی که حجاج ابن یوسف علیه اللعنه
خروج کرد و قصد اولاد ائمه کرد و دمار از اولاد ائمه برآورد چون بولایت
ری رسیدند از اولاد ائمه خبر رسید سعد ابن ابوهریره علیه اللعنه

که مشایخ

۱۲

مشایخ ری بود بحجاج علیه اللعنه گفت که در ولایت شمران جماعت ملوکند
که فرزند زاده امام حسن ع قاسم ثانی در پیش ایشان است چون حجاج علیه اللعنه
این سخن بشنید شاد شد و مخالفان همه یکبار روی بولایت شمران نهادند و
چون به نزدیک قلعه رسیدند ملوکان از آمدن مخالفان خبردار گردیدند و ملوکان
با مخالفان مجادله بسیار کردند و بسیار مخالفان را جان بجهنم رسانیدند انگاه
مخالفان زیاده شدند و چندین ملوکان را شهید کردند و قاسم ثانی را از دست
ملوکان بازستانیدند و قاسم ثانی را بعد از مجادله از عقب ملوکان شهید
کردند و چون جارجیان بازگشتند انگاه ملوکان قاسم ثانی را بموضع درزید
علیا بردند و خواستند که دفن کنند سر مبارک پدرش قاسم بن الحسن
در قبر آواز داد که حبیب را به نزدیک حبیب آورید آنگاه قاسم ثانی را در قبر
پدرش نهادند تا علما و صلحا و فضلا را معلوم بوده باشد ذکر فرزندان

ذکر فرزندان امام حسن ۴

حضرت امام حسن ع در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن ع را چهار فرزند بود
بدین اسامی قاسم و عبدالله و زید و حسن که حضرت امام حسن ع نام خود را
بفرزند خود عطا کرده بود و برا بدان سبب حسن گفتندی اما قاسم و عبدالله را
در زمین کربلا شهید کردند و زید و حسن ماندند اما زید را شش فرزند بود
بدین اسامی سپهسالار و عبدالله و محمد و ابراهیم و فضل و یک دختر بود فاطمه
نام اما حسن ابن امام حسن ع را چهار فرزند بود بدین اسامی زکریا و ادهم و قاسم
و معصوم و مظلوم و مختار و عون و سالم و سعید اما ابراهیم بن زید بن
حضرت امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی سپاه انگیز و عبدالمناف
و عبدالمطلب و خضر و الیاس و عبدالمجید اما فضل بن زید بن حضرت

محمد و احمد و محمود و یعقوب و یونس
دیوفا و حارث و هاشم و حبیب
و هادی و جمشید و مرتضی و مصطفی
و ابوتراب اما زید ابن امام حسن ع را
چهار فرزند بود بدین اسامی یوسف و موسی
و اسحق و سپه سالار اما سپهسالار ابن محمد ابن زید ابن امام حسن ع را دو فرزند بود بدین اسامی اسلام و کنعان اما عبدالله ابن زید ابن امام حسن ع را که فرزند بود

امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و عبدالمعالی و عبدالباقی
و عبدالفرض و عبداللطیف اما احمد بن حسن بن امام حسن را سه فرزند بود بدین
اسامی سلیم و حکیم و حلیم اما محمود بن حسن را نه فرزند بود بدین اسامی لقمان و
نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و سام اما یعقوب بن حسن
ابن امام حسن ع را هشت فرزند بود بدین اسامی ایوب و عزیز و عیسی و کامل و زاهد
و حامد و احد و غفار اما یونس بن حسن ابن امام حسن را چهار فرزند بود بدین اسامی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اما حارث ابن حسن ابن امام حسن را پنج فرزند بود
بدین اسامی مالک و ملک و موسی و ازرق و رحیم تا زمان هشام ابن عبدالملک
مروان علیه اللعنه والعذاب که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد
اولاد ائمه کردند و جمله امام زادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما زید بن امام
حسن را دو فرزند یوسف و یوفا نام در زمان مسیب ابن قعقاع خزاعی در شهر
دمشق شهید کردند اما علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن بن امام حسن را
با فرزندان عبدالملک مروان علیه اللعنه از بغداد روی بولایت ری نهادند و چون
بولایت شهر ری رسیدند حسن بن امام حسن را با یک فرزند دیگر احمد نام در مشهد
حی شهید کردند و برا القاب حسن مثنی خوانند و باقی فرزندان متفرق شدند
بعضی بولایت ورامین افتادند و بعضی بکوه پایه دماوند افتادند و بعضی بولایت
دارالمرز اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین جسیع ایرنکی شهید کردند اما
محمود و یعقوب و جعفر و فرزندان محمود ابن امام حسن لقمان و نعمان و یزدان
و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت این ده تن را در دماوند در موضع قتلگاه
شهید کردند اما سه روز تنهای مبارک ایشان در میان خاک مذلت افتاده

بود

۱۳ و عبدالموالی
ابن امام حسن را
محمد ابن ع
در موضع ابوانک ع

بود و کسی را زهرهٔ آن نبود که تنهای مبارک ایشان را دفن کنند چون شب
در آمد یحیی بن شجاع الدین یا ابو لؤلؤ انصاری فرزندان امام زادگان را دفن
کردند آنگاه یحیی با فرزندان خود گفت یا با جهد کنید تا حرام زادگان از
حال ما آگاه نشوند بدان سبب القاب آن طایفه با با جهد بماند اما هاشم و حارث
و هادی به موشلی افتادند و حارث و هادی را بده موشلی شهید کردند
اما هاشم را جراحت بسیار رسیده بود چون بجلهٔ موشلی سید بجوار رحمت در پیوست
امام تضی و ابو تراب بولایت دار المرز مازندران افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مرتضوی و القاب رکابی اما سپهسالار
و فرزندان او از شهر ری روی بدار المرز جیلان نهادند و مدتی به تقیه روزگار بسر
بردند و بعد از آن روی بولایت قم نهادند و چون بشهر قم رسیدند اما سپهسالار
ابن زید بن حسن با دو فرزند که اسلام و کنعان نام داشت در شهر قم شهید
کردند اما زکریا و عبد الله و اوهم را در شهر ورامین شهید کردند اما قاسم و بن عبد الله
بن زید بن امام حسن ع را بولایت دماوند شهید کردند بموضع گلخندان شهید کردند اما معصوم
و مطلوم ابن عبد الله را بولایت ورامین بموضع آب باریک شهید کردند اما عون و سام
و سعید را بولایت ورامین بموضع خاوه شهید کردند اما عبد المناف و عبد المطلب را
در شهر بوستان شهید کردند اما خضر و الیاس را بولایت طالقان بموضع مرجان
شهید کردند اما عبد المجید ابن ابراهیم بن زید بن امام حسن ع از بغداد روی بولایت
دار المرز جیلان نهادند و مدتی در آنجا به تقیه روزگار بسر بردند و ~~بعد از آن مخالفی~~
بو ~~بگیلاو~~ را کیا سپاه انگیز گفتندی از جهة آنکه حکم هشام بن عبد الملک مروان
علیه اللعنه بود بسیار مجادله کرد آخر الامر از دار المرز جیلان روی بدار المرز مازندران

نهادند

الیسان را شهید کردند ح

ابراهیم ابن زید ابن امام حسن ع را ح
در شهر همدان شهید کردند اما
سیاه انگیز ابن ابراهیم ابن زید ابن امام حسن ع ح

نهادند و چون بکوه پایهٔ مازندران رسیدند که آن موضع را ابو رستاق خوانند
در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد ~~بالقاب~~ شیخی از زمان خلفای
بنی عباس علیه اللعنه بهر طرف و جوانب میکشند که حضرات را به پسند
و بکشند و بسوزانند و چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه بکوه پایه مازندران بموضع رستاق
رسیدند سیدان را زجر و سیاست کردند اما مردان آن رستاق در پیش آمدند
و برای مخالفان قسم یاد کردند که اینها که در ده آن رستاق هستند سید نیستند
و شیخ اند و ~~در آن زمان که خلفای بنی عباس علیه اللعنه~~ از کشتن سیدان دست باز
داشتند و در آن زمان القاب ایشان بشیخی مذکور شد و سیادت ایشان مخفی بماند
اما فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه
روی بولایت سبزوار نهادند و جملهٔ فرزندان در عقب وی میرفتند و چون
بشهر دامغان رسیدند فضل را با دو فرزند عبد المولی و عبد المعالی را در شهر
دامغان شهید کردند اما عبد الباقی و عبد الفرض را چون بشهر سبزوار رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما عبد اللطیف ابن فضل بن
زید بن امام حسن ع را روی بولایت استرآباد نهادند و چون بشهر استرآباد رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابو طالب بن فضل بن
زید بن امام حسن ع را بکوه پایهٔ فرح راه بموضع دیدکان شهید کردند اما طیب بن
حسن بن امام حسن را بتوابع شمران در موضع اوبلی رئیس خیر الدین و فرزندان
شهید کردند اما سالم و جالوت روی بولایت لمر نهادند و چون بسامان قلعه
رسیدند ایشان را شهید کردند اما سلیم و حکیم و حلیم روی بولایت شیروان
نهادند و چون شماخی رسیدند ایشان را شهید کردند اما جمشید بن حسن

بن

حسن ابن علی ابن زید در جنگ شهید دست ح

بکوه پایه دیدکان شهید کردند

بن امام حسن را بتوابع شمران در موضع سونانک طایفه کاوسواران شهید کردند
اما فرزندان یعقوب ابن حسن بن امام حسن ع در زمان هشام بن عبد الملک
مروان علیه اللعنه روی بولایت لاریجان نهادند اما ایوب و عزیز و عیسی و کامل
و زاهد و حامد و واحد و غفار به بهرستاق رسیدند مردم مروانک و مردم
زیار و حسن سونا که مقدمه لشکر ضلالت بودند در عقب شاهزادگان رفتند
و بسیار مجادله کردند آخر الامر هشت تن امامزادگان را در موضع بهرستاق
حسن سونا و علی سونا شهید کردند اما یونان [فرزندان] بن حسن بن امام حسن ع در ولایت
یزد افتادند اما جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بشهر یزد رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان حارث ابن حسن ابن امام حسن ع مالک و موسی
در ولایت آذربایجان افتادند ایشان را شهید کردند اما مالک رحمه و رزاق
بولایت خراسان افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما ابو تراب ابن حسن بن امام حسن ع شش فرزند بود بدین اسامی
سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد اما سلیم و مسلم و عابد در ولایت استراباد
افتادند و چون بموضع کلباد رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی اما ادریس ابن ابو تراب ابن جعفر بن امام حسن ع در ولایت قزوین
افتادند و چون بشهر قزوین رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی ختم شد اولاد امام حسن ع در ذکر اولاد امام حسین ع اما در اخبار
آورده اند که حضرت امام حسین ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام
زین العابدین ع و علی اکبر و عبد الله و محسن و دختران فاطمه و زبیده خاتون
اما علی اکبر و عبد الله را در زمین کربلا شهید کردند اما حضرت امام زین العابدین ع

ودر آنجا شهید شدند ح

مجلس سیم ح

و محسن و فاطمه را در شهر دمشق بردند اما خواهران حضرت امام حسین ع سه تن
بودند زینب و رقیه و ام کلثوم و چون بشهر شام رسیدند محسن بن حضرت
امام حسین ع شش ماهه بود که از بیم مخالفان بروی نشسته بود اما محسن در شام
بجوار رحمت حق در پیوست و باقی اسیران را بدمشق بردند و روایت میکنند
سلیمان بن عبد الله شیرازی که اسیران اهل بیت مصطفی و مرتضی را که در دمشق
آوردند من بودم که ایشان را نزدیک حرم یزید بن معاویه علیه اللعنه جا دادند
اما مردی در خدمت یزید بن معاویه علیه اللعنه نام وی طاهر بن حارث دامغانی
بود اما طاهر گوید که من آن شب در پیش یزید علیه اللعنه ایستاده بودم که یزید
علیه اللعنه را خواب گرفت مرا گفت یا طاهر بیا تا من سر خود را بر دامن تو نهم
آنگاه من بنشستم یزید علیه اللعنه سر خویش را بدامن من نهاد در خواب رفت
سر مبارک امام حسین ع را دیدم که بر طشت زرین نهاده بودند چون ساعتی
از شب درگذشت یکبار دیدم که غریو از پرده کیان امام حسین ع برآمد آنگاه
سر مبارک امام حسین از جای برخواست و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش
بایستاد و مانند باران میگریست و میگفت اللهم هذا اولادنا و هذا اجدادنا
و هذا اصحابنا چون آن بدیدم گریه آغاز نهادم و جامه را چاک کردم و بآواز
بلند گفتم که ای مخدومان وای مظلومان شما را چه کار افتاده است آنگاه
پردگیان آواز دادند که حضرت امام حسین ع را دختری مانده است فاطمه نام
در سن دو ساله است و حضرت امام او را بغایت دوست داشت و حالا
میگوید که پدرم کجاست و من بدیدن پدرم میروم آه چون من از پردگیان این
سخن بشنیدم فریاد برآوردم چنانکه یزید علیه اللعنه از جای برخواست و از فریاد

۲

من بدرآمد و سر مبارک امام حسین ع همچنان ایستاده بود آنگاه یزید علیه اللعنه جواب
که با من سخن گوید که سر مبارک امام حسین ع روی بیزید علیه اللعنه کرد و گفت
ای پسر معاویه من در حق تو چه بد کرده‌ام که تو در حق من کردی و تنهای ما را در زمین
کربلا و سرهای ما را بدین حالت آوردی و پرده‌گیان ما را اسیر کردی و خانمان
ما را بغارت بردی و سر ما را در طشت در زیر نهادی و تن ما را در زمین کربلا
بخاک مذلت انداختی بار خدایا تو این ظلم را بپسندیدی چون یزید بن معاویه از
سر مبارک حضرت امام حسین این سخن بشنید لرزه بر اندام وی افتاد آنگاه
یزید علیه اللعنه بفرمود تا سر مبارک امام حسین ع را بسوی پرده‌گیان بردند چون
پرده‌گیان را چشم بدان سر مبارک حضرت امام حسین ع افتاد همه گریه و زاری
آغاز کردند دیگر باره نوحه و زاری و واویلاه و واحسرتاه و وامحمداه و واعلیاه و
واحسناه و واحسیناه بر آوردند واحسرتاه و دردا امروز سر دلها در کربلا شهید است
ای خاک بر سر ما آنگاه فاطمه را چشم بر سر و روی مبارک پدر بزرگوار افتاد
آنگاه فاطمه دوید و سر مبارک پدر بزرگوار خویش افتاد و بر داشت آن سر
خون آلوده را می‌بوسید و میگفت که ای جان پدر تو رفتی و ما را بکه گذاشتی
و آن سر مبارک را بر روی خود میمالید و مینالید تا آنکه جان شیرین بحق
تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون چون پرده‌گیان چنان دیدند همه
جامهای خود را چاک کردند و روی خود را خراشیدند و مویهای کندند
و نوحه و زاری آغاز کردند و روایتست که گریهٔ ایشان بفلک هفتم رسید
و دیگر باره نوحه و زاری زیاده شد اما در اخبار آورده اند که حضرت امام زین
العابدین ع هفده سال در بند یزید علیه اللعنه بود در کوه لبنان تا زمان

دو در قران بخوانی که سبب آفرینش جن
الانس و جمیع موجودات حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و
بداد اوست چگونه روا داری
بوشواران عرش محمد را از تیغ
تیغ و زهر قهر شهید گردانیدی
دار رسول خدا و علی المرتضی را
خواری دادی ... بلند
... خداوند ...
... و ...
جلاله ... و ...
... ظلم روا داشته باشد بر ...
... در حدیث صحیح وارد است
... حضرت امام حسین علی
... و یزید را با اتباعان و
... شهید گردید ع

۴

مسیب بن قعقاع خزاعی رحمة الله علیه که خروج کرد و دمار از کشندگان حضرت
امام حسین ع بر آورد و چون سر محمد بن زید بن حضرت امام حسین ع رسید لشکر جمع
کرد و روی بدان مخالفان نهاد چون بحضرت مسیب رسید از آمدن محمد بن
زید مسیب را خبر کردند چون مسیب این سخن بشنید با جمیع سپاه باستقبال محمد
ابن زید بیرون آمدند چون بنزدیک محمد بن زید رسیدند آنگاه مسیب با جمله
سپاه پیاده شدند و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند حضرت مسیب
وی را بصد اعزاز و اکرام بمنزل خود آورده مدتی در گذشت و دمار از مخالفان
بر آوردند مدت دو ماه شد که شهر دمشق را خراب کرد و تمام سپاه دمشق را
بقتل آوردند و سر تا سر دمشق را خراب کردند و تمام مال و خواسته را بدست
آوردند اما یزید بن معاویه که عمر ابن عاص و مروان حکم و خالد بن ولید با تنی چند
از مخالفان از بیم مسیب روی بهزیمت نهادند و بکوه پایه لبنان رفتند
و چون خبر ظفر بایشان رسید که مسیب شهر دمشق را خراب کرد و مال و خواسته را
بدست آورد آنگاه یزید علیه اللعنه قاصدی بسوی مسیب فرستاد و گفت مقصود
تو در این معامله چیست آنگاه مسیب گفت مقصود من آنست که حضرت امام
زین العابدین ع را از بند مذلت خلاص گردانم نه برای سلطنت و پادشاهی
آنگاه یزید علیه اللعنه رسول در پیش مسیب ابن قعقاع خزاعی فرستاد و قسم
یاد کرد و عهد بست که اهلبیت را مرخص خواهم کرد آنگاه یزید علیه اللعنه بفرمود
تا حضرت امام زین العابدین را با جمله اسیران بنزدیک مسیب بردند و چون
این مژده بمسیب رسید که حضرت امام زین العابدین و جمله اسیران بنزدیک
تو می‌آیند بسیار خوشحال شد و مژده بداد آنگاه مسیب و محمد بن زید و تمامت

روایت دیگر آمده که حضرت امام زین العابدین
را بنا بر خواهش زینب خاتون شهید
نکرده بودند بلکه یکی از مقربان
خود سپرده و او را از ستم نگهداشته و
رعایت میکنند تا وقت طلب
بعد از آنکه مسیب خروج کرد

بخشش یزید رقعه

بزرگان

بزرگان و امیران و سرهنگان جمله باستقبال شاهزادگان زین و زمان بیرون
آمدند و رفتند و جمله سپاه در عقب مسیب میرفتند و چون به نزدیک حضرت
امام زین العابدین ع رسیدند و آنگاه مسیب و یاران حضرت امام زین العابدین ع را
دیدند مسیب و حضرت محمد ابن زید و تمامی سپاه پیاده شدند و همه سر و پا برهنه
شدند و دست و پای امام زین العابدین را بوسیدند و آب حسرت از دیده
بگردانیدند و تمامت ماتم حضرت امام حسین را باز از سر گرفتند و فریاد و او یلا
و وا حسرتا برآوردند و نوحه و زاری کردند که ناله سپاه بفلک هفتمین رسید
و بعد از آن حضرت مسیب بفرمود تا از برای حضرت امام زین العابدین خلعت
شاهی آوردند آنگاه خلعت شاهی بتن حضرت امام معصوم و مطهر پوشانیدند
و بر اسب گرانمایه سوار کردند و جامهای حریر برتن پردگیان پوشانیدند و مدت
دو هفته در گذشت که حضرت محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع همشیره خود فاطمه
نام بعقد حضرت امام زین العابدین درآورد اما حضرت امام زین العابدین را
دوازده فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد باقر ع و حسین و محسن و زید و علی
و جعفر و موسی و اظهر و ابتر و هادی و مهدی و ابوتراب اما ذکر اولاد حسین ابن حضرت
امام زین العابدین ع در مجلس پنجم گفته شد اما محسن بن حضرت امام زین العابدین را
سه فرزند بود بدین اسامی تقی و نقی و عسکری اما زید بن حضرت امام زین العابدین را
شش فرزند بود عین و غین و امان و حیدر و حنانه و مالک و علی اما علی بن
حضرت امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و شبیر و شبر
و عین و صالح اما جعفر بن حضرت امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی
احلام و لام و رضا و اشرف و یعقوب و اسلام اما حسن بن حضرت امام زین العابدین را

چهار فرزند بود بدین اسامی احمد و نعمت و حبیب و عابد اما موسی بن حضرت
امام زین العابدین را نه فرزند بود بدین اسامی شیث و اسحق و اسمعیل و ایوب
و یوشع و هابیل و قابیل و روحیل و ادهم اما اظهر بن امام زین العابدین را هشت
فرزند بود بدین اسامی ابرار و مختار و کرار و حوت و نوح و لوط و هاشم و محتشم
اما ابتر بن حضرت امام زین العابدین را ده فرزند بود بدین اسامی قیدار و علمدار
و وهاب و نعیم و شمس و خضر و الیاس و عباس و القاسم و هارون اما هادی ابن
امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی محمد و زفیر و عبدالله و عقیل
و مسلم و ابراهیم و حامد اما ذکر اولاد مهدی ابن حضرت امام زین العابدین
در مجلس چهارم گفته خواهد شد اما تقی ابن محسن ابن حضرت امام زین العابدین را
چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و یعقوب و حسن و حسین اما نقی بن محسن بن
حضرت امام زین العابدین را چهار فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و فضل
و حارث اما عسکری ابن محسن ابن حضرت امام زین العابدین را پنج فرزند بود
بدین اسامی طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما عین ابن زید بن حضرت
امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی کحل و جمشید و قوام الدین
و قطب الدین و زین الدین و سیف الدین اما غین ابن زید بن حضرت امام زین
العابدین را دو فرزند بود بدین اسامی عقیقی و موشی اما امان ابن زید بن حضرت
امام زین العابدین را نه فرزند بود بدین اسامی سیف الله و خطاب الله و عطاءالله
و حساب الله و حجة الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله
اما حنانه ابن زید ابن حضرت امام زین العابدین را چهار فرزند بود بدین اسامی
غیب الله و لطف الله و عین الله و عباد الله اما مالک بن زید بن حضرت

و محی الدین

امام زین العابدین را دو فرزند بود بدین اسامی امین الدین اما طیب بن علی بن حضرت امام زین العابدین را سه فرزند بود بدین اسامی بود بدین اسامی ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن حضرت امام زین العابدین را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و جعفر و سلیمان و جبار اما رضا بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسامی ایوب و زکریا و هاشم و امرون و یامون و زیتون و حمزه و لمزه و طاها اما احمد بن حسن بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسامی اولیا و افضل و معصوم و سالم و صایم و طاهر و اشرف و فردوس اما عقیل بن هادی ابن حضرت امام زین العابدین را پنج فرزند بود بدین اسامی مالک و سلیمان و ذاکر و اسمعیل و نوح و روز بروز اولاد ائمه زیاده میشدند تا زمانی که هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه که حضرت امام محمد باقر را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد و جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما محسن و حسین و علی را در شهر حله شهید کردند و زید روی بولایت مدینه نهاد اما جعفر و حسن و موسی و اطهر و اقهر و هادی و مهدی و ابو تراب با همه اولاد و اصحاب از شهر حله روی بولایت ری نهادند و هر شهر و هر ده که میرفتند خوارجیان در عقب ایشان می آمدند و یکان یکان را شهید میکردند و چون بولایت شمیران رسیدند مخالفان در عقب ایشان ده بده و صحرا بصحرا بعضی بشمشیر و بعضی به نیزه و بعضی با پیل روی با امامزادگان معصوم نهادند و بسیار مجادله کردند اما فرزندان محسن ابن حضرت امام زین العابدین تقی و نقی و عسکری در ولایت ساوجبلاغ جنده و جستان شهید کردند اما فرزندان زید بن حضرت

با کفار و بسیاری را هلاک کردند

امام زین العابدین حسین و حسن بولایت پشتو افتادند چون بموضع بهمن آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان حمید روحخانه بولایت ساوه افتادند و چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان علی بن حضرت امام زین العابدین روی بولایت فیروزکوه نهادند اما شبیر و شبر و عیسی و صالح در شهر فیروزه شهید کردند اما طیب و طاهر را در توابع حبله رود بموضع کلاک شهید کردند اما جعفر ابن حضرت امام زین العابدین را در ولایت ساوجبلاغ در موضع غزو شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حضرت امام زین العابدین روی بولایت دار المرز مازندران نهادند چون بموضع سوادکوه رسیدند سالم و لاهم را شهید کردند اما رضا و اشرف در شهر سمنان افتادند و در محله زاغوان وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان حسن ابن امام زین العابدین در ولایت اردبیل افتادند احمد و نعمت و هیبت و علی و بدر را در شهر اردبیل شهید کردند اما موسی و یحیی و عیسی ابن حضرت امام زین العابدین را از کوه پایه ساوجبلاغ بموضع ساحانه شهید کردند اما فرزندان موسی بن حضرت امام زین العابدین را اسحق و اسمعیل و یعقوب و ایوب و یوشع و هابیل و قابیل در ولایت بازه رود بار افتادند اسمعیل و اسحق را در موضع مالذیه ده شهید کردند اما فرزندان هادی ابن حضرت امام زین العابدین بولایت امامیه افتادند محمد و زفر و عبدالله را شهید کردند و جلیل و ابراهیم ابن موسی ابن امام زین العابدین را در رود بدهنه رود خانه شهید کردند اما اظهر بن حضرت امام زین العابدین را در شهر در جزین شهید کردند اما فرزندان اقهر ابن حضرت امام زین العابدین بیدار و علم دار و داب و تمیم و شمس روی بمیان تیرگه کوه نهادند و آن پنج

اما یعقوب و اسلم در ولایت ساوه وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی

تن امام زاده را به بیابان پیرگوه شهید کردند اما خضر والیاس وعباس
وعلیا وهارون بولایت الموت افتادند چون بموضع آسیه دشت رسیدند
طایفه زرد بریان خبر یافتند با امام زادکان معصوم مظلوم درآمدند و بسیار
مجادله کردند آخر الامر آن پنج تن امام زاده را در موضع [illegible] دشت شهید
کردند اما فرزندان اظهر بن حضرت امام زین العابدین ابرار ومختار و کرار وحوت
ونوح ولوط وهاشم ومحتشم در ولایت تالش آستان افتادند اما حضرت ابرار
ومختار وکرار را در موضع رحمت آباد شهید کردند اما حوت ونوح ولوط را
در موضع ماهین دشت شهید کردند اما هاشم ومحتشم را در موضع لوشکون
شهید کردند اما عقیل وابراهیم ومسلم وحامد را در ولایت پنجهزار افتادند چون
اندرود هندی رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان تقی ابن محسن بن حضرت
امام زین العابدین در ولایت ارنک رود بار افتادند اما حسین را در موضع کورنا
شهید کردند اما حسن را در بالای کوشک بالای زمین با فرزندان [illegible] شهید
کردند اما محمود را در موضع اهوارک شهید کردند اما یعقوب ابن محسن ابن
حضرت امام زین العابدین طاهر ومطهر را در ولایت کنجه شهید کردند اما
تقی ابن محسن ابن حضرت امام زین العابدین فضل وجابر در ولایت قندهار
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
عسکر ابن محسن ابن حضرت امام زین العابدین یعقوب و یوسف وطیب
در ولایت تول خابر ایشان را شهید کردند اما فرزندان علی ابن زید ابن
حضرت امام زین العابدین عیسی وموسی را در ولایت ماو جبلاغ در موضع
اشتهار شهید کردند اما فرزندان حسین ابن زید بن حضرت امام زین العابدین

اسمعیل

کمل وجنید وقوام الدین وخطیب الدین ورضی الدین وزین الدین
در ولایت دار المرز مازندران افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد میر بزرگ آقا سیف الدین ابن [illegible] ابن زید بن حضرت امام زین
العابدین بکوه پایه مازندران شهید کردند اما فرزندان امان ابن زید ابن حضرت
امام زین العابدین کتاب الله وسیف الله وعطاء الله وحساب الله و[illegible]
واسد الله وعنایت الله وهدایت الله ونعمت الله در ولایت بدخشان
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان
ابن زید ابن حضرت امام زین العابدین در ولایت پشتو بموضع بهجین شهید
شدند اما فرزندان حمید ابن زید بن حضرت امام زین العابدین بتوابع ری
در موضع کلاک شهید کردند اما فرزندان حنانه ابن زید بن حضرت امام زین
العابدین غیب الله ولطف الله وعین الله وعبد الله در ولایت قزوین
افتادند و بشهر وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سادات
مرعش اما فرزندان مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین در ولایت
ری افتادند و چون بموضع بریانک رسیدند ایشان را شهید کردند اما
مالک را با دو فرزند محیی الدین وامین الدین در موضع بریانک طایفه کل
اسپهان شهید کردند اما فرزندان طیب بن علی بن امام زین العابدین
ابو طاهر وابو تراب وابو سعید جلیل ملونه در دیار کردستان افتادند
و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب ابن
علی بن امام زین العابدین در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان عیسی بن
علی بن حضرت امام زین العابدین در ولایت ارنک رود بار [illegible] افتادند

اما جعفر را در ده ارنک ری شهید کردند

اما محمد را در ولایت سکان شهید کردند اما سلیمان در موضع ابرقاباد شهید کردند
اما یحیی را در موضع عزیز کلایه شهید کردند اما فرزندان رضی ابن جعفر ابن
حضرت امام معصوم و مظلوم امام زین العابدین ایوب و زکریا در ولایت
دار المرز افتادند چون بموضع اوج علیا رسیدند ایشان را شهید کردند اما
هاشم و ... در ولایت ترخان ... بار افتادند ...
ابیار را شهید کردند اما فرزندان احمد بن حسن بن حضرت امام زین العابدین
الیاس و فضل و معصوم در ولایت ری افتادند چون بموضع سفار رسیدند
ایشان را شهید کردند اما ابراهیم و سالم و اشرف و فرد و سس و زاهد در ولایت
فیروزکوه افتادند چون بموضع ارکیله رسیدند ... ابن الیشار ... را
شهید کردند اما احمد بن حسن ابن حضرت امام زین العابدین را در موضع دارش
شهید کردند اما فرزندان عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ملک و سلیمان
و زکریا و اسمعیل و نوح در ولایت ری افتادند اما ملک و سلیمان را در ولایت
سلقان شهید کردند اما زکریا و اسمعیل در ولایت لمر افتادند چون بموضع
پارود رسیدند مردم پارود با حضرت امام زادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر
امام زادگان را در موضع پارود شهید کردند اما نوح ابن عقیل ابن هادی ابن
حضرت امام زین العابدین در ولایت شیراز افتادند چون مدتی روزگار بسر
بردند بعد از آن مردم شیراز نوح را کدخدا ساختند اما نوح ابن عقیل بن هادی
ابن حضرت امام زین العابدین را ده فرزند بود بدین اسامی عباس و رزاق
و حبیب الله و عطاء و لقمان و خاقان و عبد الله و دختر زبیده خاتون نام
بود علاء الدین و عمادالدین را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و حمزه و ادنان

و عمران

زین العابدین را در ولایت دماوند بموضع کاذان شهید کردند
هشت فرزند بود بدین اسامی یعقوب و ... و ابراهیم و موسی و یونس و جعفر و زید
و مالک اما مهدی ابن امام زین العابدین را ... فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و ...
عبد الله اما موسی ابن جعفر ابن امام زین
العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی
ابوطالب و حسین و رحیم و ثابت
و سالم و صالح اما جعفر ابن نوح ابن عقیل
ابن هادی ابن امام زین العابدین را

و عمران و کنعان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عمادالدین
ابن جعفر ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن حضرت امام زین العابدین را
نه فرزند بود بدین اسامی محمد و حسن و علی و محسن و عبد الرحمن و عبد المجید
و عبد الواسع و عبد الکریم اما حضرت عبد الواسع را چهار فرزند بود بدین
اسامی روح الله و نور الله و عین الله و عباد الله اما روح الله ابن عبد الواسع
ابن قاسم ابن عمادالدین ابن جعفر بن نوح ابن عقیل بن هادی ابن امام زین
العابدین را دو فرزند بود بدین اسامی قوام الدین و رکن الدین اما رکن الدین را
سه فرزند بود بدین اسامی قاضی سیف الدین و قاضی عبد الله و قاضی یحیی تا زمانی که حضرت
امام علی النقی را متوکل علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرده
و لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهادان ملعون تا مدت هفده سال
... باطراف و جوانب میگردیدند و هرجا که یکی از اولاد ائمه بدست آوردند
بکشتند و بجان امان ندادند اما متوکل علیه اللعنه دوازده هزار اولاد ائمه را بقتل
آورده بود از مرد و زن و پیر و جوان و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا و نفرین
رسول و ملائکه بر متوکل علیه اللعنه باد و آنگاه متوکل علیه اللعنه نامها باطراف و جوانب
فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که ما را از ابو ترابیان
برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر باره خروج کردند و جمله اولاد
ائمه را بقتل آوردند و باقی اولاد ائمه روی باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب
و ابراهیم و ... و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک از بغداد روی بری
نهادند چون در ری رسیدند ابلق سواران گند خبر یافتند روی با امام زادگان
نهادند و بسیار مجادله کردند آخر الامر ابوطالب و حسین و رحیم ...

در روایت صحیح آمده که ...
و هیچ کدام را امان نمیدادند ...
... شهید کردند ...
زید ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام
زین العابدین ... در موضع سقاره ...
... مهدی ابن امام زین العابدین ...
... شهید کردند ...
فیروز بهرام

تیز روز بهرام ابلق سواران کند شهید کردند اما صالح و سالم و صایب روی بولایت شبستر نهادند چون بموضع ... بابکسر رسیدند محمود و آب یار با جمله آبیاران آن سه تن امام زادکان را شهید کردند اما فرزندان جعفر ابن نوح ابن عقیل بن هادی ابن امام زین العابدین عباس و رزاق و حبیب الله و عطا و لقمان و ... از حله روی بولایت ری نهادند چون در پای عزم آباد رسیدند کاوسواران لویزان خبر یافتند و سر راه با امام زادکان گرفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن امام زادکان را کاوسواران لویزان شهید کردند اما عبد الله با یک همشیره زبیده خواتون نام از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع ... حوران رسیدند ایشان را شهید کردند اما عماد الدین و علاء الدین را ... علاء الدین لسکانی شهید کرد اما فرزندان عماد الدین ابن جعفر بن نوح ابن عقیل بن هادی ابن امام زین العابدین ع قاسم و حمزه و ادنان و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل از سامره روی باطراف ری نهادند چون بولایت شهریار رسیدند خوارجیان در عقب امام زادکان افتادند و ... شهید کردند اما عمران و کنعان ... از شهریار روی بولایت خوار نهادند آن سه تن امام زادکان را در خوار شهید کردند اما داود را در موضع تلذیکاه شهید کردند اما عقیل را در کشارد شهید کردند اما حافظ و کامل در ساوجبلاغ افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ع محمود و محسن در زمان متوکل علیه اللعنه از مکه روی بولایت کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند پیری بسیار زاهد و عابد و صالح بود آن پیر چهل هزار مرید داشت

نام وی

نام وی شیخ مسیح الدین بن شیخ ... بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن شیخ یعقوب بن شیخ صهیب الله رومی که خادم حضرت محمد مصطفی ص بود اما محسن در کشمیر بجوار رحمت حق در پیوست اما محمد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع دست اخوت بشیخ مسیح الله داد مرید او شد تا مدت پنجاه سال ریاضت کشید و خدمت کرد تا آنکه زید بن ابراهیم بن داود بن علی بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دختری بود زبیده خواتون نام در عقد امام محمد در آوردند اما حضرت امام محمد را سه فرزند بود بدین اسامی قاسم و قوام الدین و صالح الدین امام محمد همیشه بذکر خدا تعالی مشغول بود تا چهار دهم بهمن ماه قدیم بیست و هشتم شهر رمضان المبارک شب پنجشنبه ندا آمد از حضرت حق سبحانه و تعالی و گفت تو ... یا محمد نور بخش و از آن سبب القاب ایشان نور بخش بماند و نسب صحیح ایشان در بحر نضاب مذکور شد و که بخط شریف امام حسن عسکری اما سید محمد ابن سید جعفر بن نوح بن سید عقیل بن سید هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع علی و حسین در عربستان افتادند و بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب یگانه سادات و نسب نور بخش سادات مشهور است اما عبد الرحمن و عبد المجید و عبد الواسع و عبد الکریم از سامره روی بولایت تبریز نهادند و چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الواسع ابن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی ابن امام زین العابدین ع روح الله و نور الله و ... و عباد الله ... روی بولایت اخرجه نهادند و در اخرجه ایشان را شهید کردند اما فرزندان روح الدین بن عبد الواسع ابن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی ابن حضرت امام

زین العابدین ع قوام الدین و رکن الدین از آنکه روی بولایت خارزم نهادند و چون
بولایت خارزم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان رکن الدین بن
روح الله بن عبد الواسع بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن
هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع قاضی و یحیی و قاضی عبد الله و قاضی
سیف الله از آنکه روی بولایت ری نهادند و مدتی روزگار بسر بردند و بعد از آن
از ری روی بولایت تون نهادند چون بموضع کلایه رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی ارشاد یافته بودند از ...
و از آن سبب ایشان را نوربخش گویند ختم شد از اخبار امام محمد باقر ع اخبار
آورده اند که بعد از وفات امام زین العابدین حجاج بن یوسف علیه اللعنه خروج
کرد و قصد اولاد ائمه علیه السلام کردند و دوازده هزار اولاد ائمه را بقتل آوردند
و زن و مرد و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا و رسول و ملائکه بر حجاج
ابن یوسف علیه اللعنه باد آورده اند که در بغداد مردی بود بسیار شیعه و دوستدار
خاندان حضرت امیر المومنین ع بود اما در آن زمان که حجاج ابن یوسف علیه اللعنه
بر اولاد ائمه غضب کرد امام محمد باقر ع هشت ساله بود اما آن مؤمن مخلب نام
داشت آنگاه حضرت امام محمد باقر را در منزل خود برد و دست و پای شاهزاده
محمد باقر را بوسید و بسیار بگریستند و حضرت امام محمد باقر را میبردند تا بدر
خانه خود رسیدند آنگاه مخلب در خانه رفت با زن و فرزند خود گفت که امروز
نور دیده مصطفی و میوه دل مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا و مونس دل حضرت
امام حسین شهید کربلا و یادگار امام زین العابدین حضرت شاهزاده محمد باقر ع
بدر خانه ما غریب واقع شده آن مؤمنان چون این سخن بشنیدند همه یکبار

نوربخش

والنسیان نیز از دست

مجلس چهارم اخبار امامت امام محمد باقر ع

فغان بر آوردند و از خانه بیرون دویدند و چون فرزندان را چشم بر سر و روی
شاهزاده محمد باقر افتاد همه گفتند که السلام علیک یا ابن رسول الله و این
عجب است که شما قدم مبارک رنجه فرمودید و کلبه غلامان خود را روشن ساختید
آنگاه شاهزاده محمد باقر فرمود من یتیمم و بیکسم و مظلومم و از پدر و مادر دورم
آه چگویم از بیچارگی و مسکینی خود آه چگویم از سرگشتگی و بینوائی خود این بگفت
و بسیار بگریست و چون مخلب و اتباع او از حضرت امام محمد باقر این عجز و
زاری و نامرادی بشنیدند همه یکبار گریه آغاز کردند و جامهای خود چاک کردند
و جامه های بگریستند حضرت شاهزاده محمد باقر را بعد از آن بخانه بردند و در آن خانه
مخلب در زیر زمین جائی بود حضرت شاهزاده محمد باقر را بعد از آن بخانه بردند و
زن مخلب رابعه نام بود و از جان و دل کوشیده داشت تا مدت دو سال
آن نیک زن خدمت شاهزاده محمد باقر کردی اما حجاج بن یوسف علیه اللعنه را
غلامی بود مقبل نام آن حرامزاده همیشه در خدمت حجاج بن یوسف علیه اللعنه
بود و خانه آن غلام همسایگی خانه مخلب بود آن غلام حرامزاده را زنی بود جمیله
نام قضارا یک روز بخانه مخلب رفت دید که زن مخلب هر لحظه در خانه میرود
و با دیده گریان و دل بریان و سینه سوزان از خانه بیرون می آید با جمیله ملعونه
آن روز هیچ نگفت برخواست و در خانه خود آمد چون ساعتی از شب در گذشت
آنگاه جمیله پلیده با شوهر خود گفت که امروز من در خانه مخلب رفته بودم زن
مخلب را دیدم که هر لحظه در خانه میرفت و دیده گریان و دل نالان و سینه سوزان
از خانه بیرون می آمد آنگاه مقبل حرامزاده گفت تو نیز هر روزه برو و ببین
که ایشان بهمان گریه و زاری مشغولند یا نه اما جمیله پلیده تا مدت ده روز در خانه

مر مخلب را فرزندی ابراهیم نام در خانه امام محمد باقر بود

زیر زمین

محلب میرفت اولاد و اتباع محلب را دید که همان گریه و زاری مشغولند و چون
مدتی ازین مقدمه درگذشت آنگاه جمیله پلید با شوهر نابکار خود گفت که امروز
مدت ده روز است که من در خانه محلب میروم و زن و فرزند او را می بینم
که ایشان درین ده روز بگریه و زاری مشغولند چون مقبل حرامزاده این سخن
بشنید گفت با جمیله برو در خانه محلب و بگو من دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام
و شیعه و محب اهل بیت رسولم اگر اولاد ائمه در خانه ایشانست البته بتو خواهد
نمود اگر تو این سر نهان را آشکار اکنی من مژده بسوی حجاج ابن یوسف علیه اللعنه
برم و ما را از غلامی آزاد کند و از مال دنیا ما را غنی گرداند و ما را حاکم ممالک سازد
و چون روز شد جمیله پلیده جامه سفید در پوشید و روبخانه محلب نهاد و بخانه رفت
و سلام کرد و بنشست تا ساعتی درگذشت دیگر باره دید که زن محلب طعامی لذیذ
در سر دست دارد و بخانه اندرون رفت چون ساعتی درگذشت دیدم که یکبار
دران خانه همه گریه و زاری و ناله و فریاد برآوردند آنگاه جمیله پلیده فریاد برآورد
و واویلا برکشید و چون آواز زاری جمیله پلیده بگوش شاهزاده محمد باقر رسید
از زن محلب پرسید که این گریه و زاری از کیست آنگاه زن محلب با شاهزاده
محمد باقر گفت که ای بزرگوار ما را همسایه ایست زنی دارد جمیله نام و هر روز بخانه
ما می آید اما ندانستیم که مذهب وی چیست آنگاه زن محلب از خانه بیرون آمد
و گفت ای جمیله از برای چه فریاد و زاری برآوردی آنگاه جمیله پلیده با زن محلب
گفت که امروز ده روز است که من هر روز بخانه شما می آیم و می بینم که شما بگریه
و زاری مشغولید و چون من مؤمنه و شیعه ام و دوستدار خاندان اهل بیت
حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی میباشم و محب حضرت فاطمه زهرا بودم دو یکم

انکه

انکه دل مؤمنان مانند آبگینه است و چون شما را این گریه و زاری بسیار است
و مرا این گریه و زاری از آن سبب است اما مراد من آنست که اولاد حضرت
ائمه که دنیا با ایشان ضعیف و خوارند اما پادشاه آخرت و سلطان حشرند و سر
دفتر مخلوقاتند ما و شما را و جمله مخلوقات را حساب در دست ایشان است وای
بر آنکسی که طاعت ایشان را بجای نیاورد و همیشه در عذاب حشر گرفتار باشند
و فردا در قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا شرمنده
خواهد شد چون زن محلب این سخن از جمیله مکاره پلیده بشنید گفت ای جمیله
مراد تو چیست جمیله پلیده گفت مراد من آنست که من شنیده ام که حضرت شاهزاده
محمد باقر ع در خانه شماست که جمال باکمال شاهزاده محمد باقر ع را ببینم آنگاه زن محلب
گفت میترسم که شما را نزدیک شاهزاده محمد باقر برم و شما این راز نهفته را آشکارا
کنید و خلق عالم ازین حال خبردار شوند و حجاج بن یوسف علیه اللعنه برین کار آگاه
گردد آنگاه محلب بسوی جمیله آمد چون جمیله پلیده را چشم بر روی محلب افتاد
برخواست و سلام کرد و دست و پای محلب را بوسه داد و گریه و زاری در نهاد
آنگاه محلب بفرمود تا مصحف آوردند و جمیله پلیده را قسم داد و بعد از آن جمیله را
بسوی شاهزاده محمد باقر ع بردند چون جمیله پلیده را چشم بر امام محمد باقر افتاد سلام
کرد و دست و پای امام محمد باقر ع را ببوسید و بسیار بگریست و بعد از آن روی
بخانه خود نهاد و با شوهر خود گفت که من امروز چندان سحر و حیله کردم تا آنکه حضرت
شاهزاده محمد باقر ع را دیدم چون مقبل حرامزاده این سخن بشنید شاد شد که صد
هزاران لعنت خدا و نفرین ملائکه بر جمیله پلیده باد چون روز شد مقبل حرامزاده
نزد حجاج ابن یوسف علیه اللعنه رفت و گفت ایها الامیر عجب حکایتی دارم

اگر

٢ اکر مرا آزاد کنی بخدمت شما عرض کنم انکاه حجاج بن یوسف علیه اللعنه کفت
اکر خبر ابوترابیان داری تورا از مال خود آزاد کنم و از مال دنیا غنی کردانم و حاکم
و خلیفه بغداد کردانم و حکومت بصره را بتو دهم دیکر آنکه در میان مردم بغداد
خلیفه تو باشی چون حجاج بن یوسف علیه اللعنه این بکفت بفرمود تا سه مکتوب
بنوشتند اول آزاد نامه دوم حکومت شهر بصره سیم خلیفه مردم بغداد و آن
سه خط را بمهر ناپاک خود رسانید و بدست مقبل حرامزاده داد آنکاه مقبل بر حجاج
ابن یوسف علیه اللعنه کفت که در بغداد مردیست نام وی مخلب بسیار محب
خاندان ابوترابیانست و حضرت شاهزاده محمد باقر را در خانه دارد و آن کودک
ده ساله است و از حضرت امام زین العابدین ع مانده است و امروز مدت دو
سال است که در خانه مخلب در زیر زمین وطن ساخته است که صد هزار لعنت
خدا و نفرین ملائکه بر مقبل حرامزاده باد آنکاه چون حجاج بن یوسف علیه اللعنه
این سخن بشنید شاد شد و بفرمود تا زر و مال بسیار بر مقبل حرامزاده نثار کردند
آنکاه حجاج بن یوسف علیه اللعنه قاصدی بسوی مخلب فرستاده کفت
شاهزاده محمد باقر را نزدیک من فرست تا آنکه من وی را زجر و سیاست
بی نهایت بکنم آه چون مخلب بیچاره مؤمن این سخن بشنید فریاد و اویلاه و وا
حسرتاه و واعلیاه و واحسناه و واحسیناه بر آورد و کفت هیهات که جمیله پلید در حق
ما چه کارها کرده است آه اکر من حضرت شاهزاده محمد باقر را معصوم و مظلوم
بیچاره بدست مخالفان دهم وی را بصد هزار عذاب شهید کنند و فردا در قیامت
در پیش حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی چه عذر آورم این بکفت و آب از
دیدکان بکردانید و زار زار بکریست و کفت ای دریغا که اکر شاهزاده محمد

٣ باقر را بدست حجاج بن یوسف علیه اللعنه دهم وی را شهید کنند و آه از نسل
امام زین العابدین و امامزادکان از روی زمین منقطع شوند وای بر من که اهل
بیت رسول خدا را چکونه راضی شوم که در عذاب کرفتار شوند آنکاه مخلب فرزند
خود را طلب کرد و کفت ای فرزند من بدان و آکاه باش که این حرامزاده اراده
قتل امام مظلوم را دارد ای فرزند مصلحت این کار چیست پسر کفت ای جان
پدر غلام را جان درین روز بچه کار آید که خواجه زادکان بچنین مصیبت کرفتار
آیند و غلام را درین روز جان بچه کار آید که فدای فرق شاهزاده محمد باقر ع کند آنکاه
چون مخلب از فرزند خود این سخن بشنید شاد شد و کفت ای فرزند من بدان و آکاه
باش که این دنیای ناپایدار اکر با کسی وفا کردی میبایست که با محمد مصطفی ص
و علی مرتضی وفا کند که حق سبحانه و تعالی دنیا را بدوستی آن بزرکواران آفریده
است و آنحضرت از دار دنیا برفت و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را
عبد الرحمن بن ملجم ملعون در کوفه شهید کرد و حضرت امام حسن ع را اسمای
الماس داد که هفتاد پاره جکر از حلق مبارک او بیرون آمد وی را شهید کرد
و حضرت امام حسین ع را با اصحاب و اولاد در زمین کربلا شهید کردند و این
دنیای بی اعتبار با ایشان و هیچکس وفا نکرد و با ما چه خواهد کرد دنیا که
بقول مصطفی مردارست مانند سکی است هر که دنیا دار است آنکاه مخلب
دست فرزند خود کرفت و توکل بر خدای کرد و از آن القاب الطایفه توکلی
بماند و ایشان را توکلی کویند آنکاه مخلب فرزند خود را نزدیک حجاج بن یوسف
علیه اللعنه برد و کفت این کودک ده ساله فرزندیست از حضرت امام
زین العابدین چون حجاج بن یوسف این سخن بشنید شاد شد که صد هزار

آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل
و اسمعیل ذبیح

لعنت خدا و نفرین رسول و ملائکه براو باد پس آن ملعون بفرمود تا آن کودک
بیچاره را در میان بارو گرفتند و چهار گز دیوار بر سر وی بنا کردند و بعد از آن
آن فرزند را در میان بارو نهادند که هزار جان من و جان فرزند من بفدای
نام شاهزاده محمد باقر ع باد فریاد و اویلاه و احسرتا بر آورد و سر بسوی آسمان کرد
و گفت الهٰا ملکا پادشاها پروردگارا چاره سازا بنده نوازا که تو این ظلم را
نپذیری که ظالمان در من و در حق فرزندان دامتان پیغمبر تو کرده اند و میکنند
این بگفت و آب از دیده بگردانید و زار زار بگریست تا آنکه نماز شام در رسید
ناگاه مهمان در بکوفت چون آواز بگوش مخلب رسید برخواست و در
بگشاد و فرزند خود را زنده دید از خرمی سر خود بسجده نهاد و گفت ای جان پدر
احوال خود را باز گوی که هرگز مرده زنده نمیشود آنگاه ابراهیم گفت ای جان
پدر در آن وقتی که ظالمان مرا در میان بارو نهادند ناگاه مردی از آسمان مانند
کوه آهنین بر سر من افتاد و هر دو دست مبارک خود را بر سر من سپری
ساخت و من بدست وی تندرست بماندم و بسلامت بیرون آمدم تا چند که
ظالمان هر یک بگوشه رفتند و قرار گرفتند و بعد از آن شیر بیشه کارزار و
آن قاتل کفار و آن شیر خدا و آن پسر عم محمد مصطفیٰ ص حیدر کرار یعنی حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع مرا از میان بارو بیرون آورد و گفت ای
کودک بپدر خود سلام مرا برسان و بگو حضرت علی ولی میگوید که ای اصل
پاک و نسل پاک و اعتقاد پاک دین که صد هزاران رحمت خدای بر تو باد و بر
مادر و پدر تو باد و من که مرتضی علیم از تو و از فرزندان تو خوشنودم بدان و
آگاه باش که فردا در قیامت من بی تو قدم در بهشت ننهم تا آنکه ترا در همسایگی

خود

۵ خود جای دهم و بدانکه یاری من کم از یاری تو نبود اگرچه تو فرزند خود را بعوض
فرزند من دادی بدان ظالمان تا آنکه وی را در میان بارو گرفتند الٰهی حق تعالیٰ
ذریات شمار از یاد گرداند بالقاب توکلی چون که شاه مردان و شیر یزدان
و سرور مردان عالم حضرت مرتضی علی فرموده بود که القاب ایشان توکلی بماند
انگاه پسر مخلب با پدر خود بگفت که دوستی حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد وی
حسنه ایست در دنیا و هم در آخرت زیانی ندارد دیگر بدان و آگاه باش که
هر که بر اولاد مصطفی و مرتضی یاری کند بدانکه یاری خدایتعالی است و شفاعت
خواه او حضرت محمد مصطفیٰ ص و دستگیر او در روز حشر حضرت علی مرتضی بود
بدانکه دشمنی علی و اولاد نقصان است در دنیا و هم در آخرت و در آن وقت سودی
ندارد و هر که در بغض عداوت حضرت امیر المؤمنین کوشد بدانکه خصم او خداست
و دشمن او حضرت محمد مصطفیٰ ص و غضب کننده او جبرئیل و آنکس که در دنیا
بدشمنی او کوشد همیشه در آتش دوزخ خواهد بود چون مخلب این سخن از فرزند
خود بشنید از خرمی جان بحق تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون اما در اخبار
آورده اند که حضرت مخلب را دختری بود بدیعه نام آن دختر را بعقد شاهزاده
محمد باقر در آوردند اما حضرت امام محمد باقر را هشت فرزند بود بدین اسامی
حضرت امام جعفر صادق و عبد الله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو تراب و زید
و علی و ثابت اما عبد الله بن حضرت امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی
[illegible]ملک و محمود و اسود و ایوب اما حسن ابن امام محمد باقر را شش فرزند بود
بدین اسامی علی و معصوم و دانیال و شعیب و قاسم و محمد و اما ابراهیم بن
حضرت امام محمد باقر را سه فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و

حسن و مطلب و مهلب و محمد ابن امام محمد باقر را هشت فرزند بود

هارون

٦ و هارون وادهم و خالد و یونس اما اسمعیل بن محمود بن عبد الله ابن حضرت
امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و دانیال و محمد و مسیب
اما ابراهیم ابن اسمعیل ابن محمود ابن عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر را شش
فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و ابو المعالی و عبد الفضل و عبد المجید و عبد الکریم
اما ابو طالب را سه فرزند بود بدین اسامی ابو جعفر و محسن و حسن اما ابو
المعالی را دو فرزند بود بدین اسامی محمود و داود اما عبد الفضل را چهار فرزند
بود بدین اسامی جلال الدین و حسام الدین و نظام الدین و عماد الدین
اما ابو تراب بن حضرت امام محمد باقر را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف
و یونس و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر و خاور و ابو ذر و انور
زمان که منصور دوانقی علیه اللعنه که قصد اولاد ائمه علیه السلام کرد و جمله
امام زادکان روی باطراف و جوانب نهادند اما علی و ابراهیم و حسن و ثابت را
در شهر سامره شهید کردند اما ابو طالب و عبد الکریم از بغداد روی
بولایت نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما مالک و محمود و اسود از حله روی بولایت
ابرقو نهادند و چون بشهر ابرقو رسیدند طایفه رشیدیان خبر یافتند با امام
زادکان معصوم مظلوم در افتادند و مجادله بسیار کردند آخر الامر چهار تن
امام زادکان را در شهر ابرقو شهید کردند که صد هزار لعنت خدا و نفرین
رسول و ملائکه بر طایفه رشیدیان باد اما فرزندان ابو طالب بن حضرت
امام محمد باقر یوسف و یونس و حسن و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر
و خاور و ابو ذر و انور از بولایت اورنگ ملاطین افتادند چون بشهر

اورنگ

وعبد الحمید

تا را دست قتل نهادند چون آنجا رسیدند ا
شهید کردند اما عبد الحمید و عبد المجید از
بغداد رو

بغداد رو

اورنگ ملاطین افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسن بن امام ٧
محمد باقر علی و معصوم و دانیال و مسیب و محمد و قاسم و شعیب از بغداد روی
بولایت ری نهادند و چون بشهریار رسیدند گهتر کبران راهنین خبر یافتند
با امام زادکان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر حضرت امام زادکان را
کبران راهنین شهید کردند که صد هزار لعنت خدا و نفرین رسول و ملائکه
بر ایشان باد اما دانیال و شعیب را بموضع راهنین شهید کردند اما قاسم بن
حضرت امام زین العابدین را در ولایت شهریار در موضع زرک شهید
کردند اما علی و معصوم و محمد از شهریار روی بولایت ری نهادند اما معصوم
ابن حسن ابن امام محمد باقر علیه السلام را در موضع بریانک طایفه کاوسواران
شهید کردند اما علی ابن محسن بن حضرت امام محمد باقر را بتوابع مشهد جی در موضع
نمیلک شهید کردند اما محمد بن ابو طالب ابن حضرت امام محمد باقر از ری روی
بولایت خراسان نهادند چون بهرات رسیدند ایشان را شهید کردند اما
فرزندان ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر حسین و مطلب و ... از بغداد روی
بولایت شیراز نهادند و چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود ابن عبد الله ابن حضرت
امام محمد باقر طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و هارون وادهم و یونس و خالد از
مکه روی بولایت دار المرز نهادند و چون بسلجبلاغ رسیدند متفرق شدند
اما طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضع اقبابه در افتادند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما هارون وادهم بولایت سلقان افتادند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و حمزه در

ولایت

ولایت ساوجبلاغ در موضع سنقرآباد افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی و خالد در ولایت ... افتادند در موضع
زواره دشت وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما فرزندان اسمعیل بن عبدالله بن ... حضرت امام محمد باقر ابراهیم
وادمان و محمد و مسیب از بغداد روی بولایت طارم نهادند و چون بموضع ...
رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن اسمعیل بن محمد بن ... ابن
حضرت امام محمد باقر ابوجعفر و حسن و محسن از مدینه روی بولایت دارالمرز
مازندران نهادند چون بتوابع شهر آمل رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب ابوجعفری اما عبدالمعالی و فرزندان محمد و ... در
از مدینه روی بولایت خراسان نهادند و چون بشهر نشابور رسیدند وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق تا زمان متوکل علیه اللعنه
که چون حضرت امام علی النقی را زهر دادند و شهید کرد و قصد اولاد ائمه
کردند اما در آن محل که ... کیا ابن جعفر بن موسی ابن حضرت امام محمد باقر در
ولایت دارالمرز بتوابع شهر رویان بموضع قلعه صلح کنان بحجره نشسته بود
... ابراهیم بن محمد بن عبدالمعالی ابن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود ابن حضرت
امام محمد باقر در خدمت حضرت سلطان محمد کیا در زهد صالحان آمدند و
خدمت کردند در کوه پایه رستمدار در موضع بالو افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق اما فرزندان علی الفضل ابن ابراهیم
ابن محمد ابن یعقوب ابن محمود ابن عبدالله ابن حضرت امام محمد باقر بالقاب
جلال الدین و حسام الدین و عماد الدین از بغداد روی بولایت دارالمرز

نهادند

قصران ع

آبار ع

علی ابن سلیمان ابن محمد ابن حسین ابن علی ابن ابراهیم ابن ع

داود ابن حسن ابن مالک ابن ابراهیم ابن اسمعیل ابن ع

نهادند اما جلال الدین و عماد الدین در لارجان در موضع رود بار سفلا وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما ابراهیم ابن امیر یعقوب ابن میر ملک
ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمد ابن میر داود ابن میر حسین ... سید
... عبدالله ابن حضرت امام محمد باقر در زمان حضرت امام حسن عسکری میر حسام الدین
و میر نظام الدین در ولایت شمران افتادند اما ملک بیستون ابن ملک قباد
ابن ملک بهمن ابن ملک اشرف ابن ملک سلطان احمد ابن ملک کاوس
ابن ملک اسکندر ابن ملک کیخسرو ابن ملک اشرف ابن ملک قاسم ابن ملک
شاه میران بن ملک شاه غازی ابن ملک یزدجرد ابن شهریار که دوستدار
خاندان امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب بودند اما میر بیستون میر حسام الدین را
وزیر خود ساخت اما میر حسام الدین در کوهپایه شمران وطن ساخت و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب امیران اما حاکم شمران ملک بیستون بود اما در اخبار
آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس علیهم اللعنه تمام خلق عالم از پادشاه
و امرا و وزراء و سلطان و سلاطین بتقیه روزگار بسر بردند اما فرزندان ملک
یزدجرد ابن شهریار که ملک عجم بودند ایشان تقیه نکرده اند و روز بروز
بمحبت حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و اهل بیت زیاده می ورزیدند
که رحمت خدا و دعای حضرت رسول خدا بر ایشان باد اما در زمان منصور
دوانقی علیه اللعنه که حضرت سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر از حلّه
روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند
آخر الامر حضرت سید عبدالله را مخذان ری شهید کردند اما در اخبار آورده اند
که ابراهیم ابن مخلب بغدادی را چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و حسین

اولاد ...
میر حسام الدین ابن میر عبد الفضل ابن میر ...

وطن ساختند و حاکم شمیران ع

وحیدر و محمود ایشان دست خط امام محمد باقر ع در دست داشتند از هرج
و اخراجات و آلام و بیکار و طرح دست انداز حاکم بغداد نکنند چون حاکم خلفای
بنی عباس علیه اللعنه بدان مؤمنان بیچاره ستم کرد و فرزندان ابراهیم
ابن مخلب بغدادی در زمان خلفای بنی عباس از بغداد روی بولایت
دار المرز مازندران نهادند اما حسین ابن ~~محمد~~ فرزندان قاسم ابن نعمت ابن حبیب
ابن یعقوب ابن ~~[illegible]~~ ابراهیم ابن مخلب رحمة الله یوسف و حسن در دار
المرز مازندران وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قدیمی و
توکلی اما فرزندان حبیب ابن رحمن ~~ابن محمود ابن سلیمان ابن حسن ابن محمود~~
ابن ~~[illegible]~~ ابن ابراهیم ابن مخلب رحمه الله اسکندر و محمود در کوهپایه ~~[illegible]~~
سجلین افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب [illegible] اما
در اخبار آورده اند که در زمانی که مامون الرشید علیه اللعنه پادشاه ملک خراسان
شد مکان آن حرامزاده در شهر طوس بود حضرت امام علی ابن موسی الرضا
علیه السلام را از مدینه بشهر طوس آورد و پیشوای خود ساخت جمله فرزندان
و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع صد و نه فرزند بودند با اولاد و اتباع
با قوم و حشم چون در ولایت ساوج بلاغ افتادند اما عون و سالم ابنان امام
موسی کاظم در ولایت شهر ری بموضع خاوه وطن ساختند اما اندک روزگار
بودند در منزل شاهزاده قاسم و بعد از آن عون و سالم با شاهزاده قاسم گفتند
که اگر تو ما را بدامغان برسانی ما همشیره خود را که خانم نام دارد بعقد تو در آوریم
آنگاه قاسم ابن جعفر ابن امام محمد باقر ع ایشان را ببرد تا بدامغان رسیدند آنگاه عون
و سالم همشیره خود خانم را بعقد قاسم ابن امام محمد باقر در آوردند اما چون خبر

رحیم ابن

احمد ابن

۳

بدامغان افتاد که حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع را مامون الرشید علیه اللعنه
زهر داد و شهید کرد قاسم با اهل و عیال خود از دامغان روی بولایت
دماوند نهادند و چون بشهراوره رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب اوره اما چهار صد کدخدای نامی در شهراوره بودند اما قاسم
ابن جعفر ابن امام محمد باقر ع را بسیار رعایت کردند اما حضرت شاهزاده قاسم را یک فرزند
عبدالله نام داشت و ذریات ایشان بسیار شد تا زمان خلفای بنی عباس
علیه اللعنه که قصد اولاد ائمه کرد و لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف
و جوانب نهاد و هر شهر و هر ده که میرسید که سید صحیح النسب یافتی بکشتی
یا بسوزانیدی چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه در ولایت دماوند رسید
بشهراوره فرزندان حمزه ابن عبد الصمد در زمان مسیب بهزیمت آمده بودند
و بشهراوره رسیدند وطن ساختند اما علی ابن اسد ابن عبد الصمد علیه اللعنه
با خلفای بنی عباس علیه اللعنه گفت که در شهراوره فرزندان ابو تراب بسیارند
چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه این سخن بشنیدند شاد شدند و کس فرستادند
رئیسان و مهتران شهراوره را بخواندند و زجر و سیاست بسیار کرد و گفت
شما فرزندان قاسم ابن جعفر ابن حضرت امام محمد باقر را پنهان کرده اید و بما ننموده اید
اما جمله رئیسان و مهتران شهراوره آمدند و قسم یاد کردند بدین عبارت که این
مردمان که در شهراوره میباشند شیخ اند و سید نیستند آنگاه چون خلفای
بنی عباس علیه اللعنه این سخن بشنیدند شاد شدند و از کشتن آن سیدان بیچاره
دست باز داشت و دران زمان سیدان مخفی نسب بماندند و بشیخی مشهور
شدند اما در اخبار آورده اند که چون مامون الرشید علیه اللعنه حضرت امام

حمزه ابن

۴

علی ابن موسی الرضا ع را زهر داد و شهید کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد
بدین عبارت که چون نامه بشما رسد دمار از ابو ترابیان برآرید و چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره آن ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمله
فرزندان و فرزندزادگان امام موسی کاظم ع را در هر شهر و در هر ده و در هر ولایت
که بودند مخالفان ایشان را شهید کردند اما عقیل بن حضرت امام موسی کاظم را
درکند حسن رئیس بسیار جراحت رسانیدند و با آن جراحت روی بولایت می نهادند چون
تا مدت هشت روز بیمار بود آخر الامر بهمان جراحت بجوار رحمت حق در پیوست
اما فرزندان یوسف ابن امام موسی کاظم زکریا و محمد و اسمعیل در ولایت ری
بموضع ابرین آمدند رئیس قندشاه ابرینی و فرزندان او خبر یافتند با امام زادگان
درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر اسمعیل و زکریا ... را در ابرین رئیس
قندشاه علیه اللعنه و فرزندان او شهید کردند اما فرزندان محسن ابن حضرت
امام موسی کاظم ابراهیم و اسمعیل را در ولایت طالقان افتادند اما ابراهیم بن
محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع ادجان طایفه مزدیان شهید
کردند اما اسمعیل ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع اسپاران
سفیدار طایفه چشمکان شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن محسن ابن
حضرت امام موسی کاظم جعفر از ساوج بلاغ روی بولایت الموت نهادند چون
بموضع لار شم الموت رسیدند بابا ادیس و فرزندان او خبر یافتند با امام زادگان
معصوم درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر موسی و جعفر را در ولایت
الموت لار شم بموضع دینکر شهید کردند اما در اخبار آورده اند که چون معتصم
علیه اللعنه امام حسن عسکری ع را زهر داد و شهید کرد نامه باطراف و جوانب

و فرزندان او

۵

فرستاده بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ابو ترابیان برآرید
و چون نامه آن ملعون باطراف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند
و قصد اولاد ائمه ع بودند بعضی را شهید کردند و بعضی رو باطراف و جوانب نهادند
اما میر حسام الدین ~~را دو فرزند بود بدین اسامی میر محمد~~ و میر عبدالله در هزیمت
معتصم علیه اللعنه از شمران روی بولایت خراسان نهادند چون بولایت خراسان
رسیدند در موضع طبس افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب میر اما میر محمد را یک فرزند بود میر ابراهیم اما میر ابراهیم را سه فرزند بود بدین
اسامی میر قیاس و میر حسین و میر مهدی اما میر عبدالله را یکنفر فرزند بود میر حسام
الدین ابن ... ~~قیاس ابن میر ابراهیم میر محمد ابن میر حسام الدین~~ ابن میر عبد
الغفضل ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر یعقوب ابن میر محمد ابن میر داود
ابن میر حسن ابن میر مالک ابن میر ابراهیم میر اسمعیل ابن میر محمود ابن میر عبدالله
ابن حضرت امام محمد باقر ~~با جمله برادران در خراسان~~ روی بولایت شمران نهادند
و چون بکوهپایه شمران رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب میر و ملوک شمران ایشان را بسیار رعایت کردند اما میر مهدی در
ولایت ... در موضع راشتر بستاق افتادند و وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب میر اما ~~میر حسین در ولایت جیلان افتادند و وطن~~
~~ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر~~ اما میر حسین را چهار فرزند
بود بدین اسامی میر هادی و میر غیاث الدین و میر محمد و میر هاشم و مدتی
روزگار در ولایت دار المرز جیلان بسر بردند و بعد از ان میر حسین با فرزندان
از جیلان روی بولایت الموت طالقان نهادند و چون بموضع الموت رسیدند

میر عبدالله ابن

وطن

وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر اما میر محمد و میر هاشم در موضع [illegible]
پیل دشت افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
میر اما میر حسین ابن میر ادهم ابن میر محمد ابن میر حسام الدین ابن میر عبد الفضل ابن
میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر یعقوب ابن میر محمد ابن میر داود ابن میر حسین
ابن میر [illegible] ابن میر مالک ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمود ابن
میر عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر ع و فرزند میر هادی و میر غیاث الدین
طالقان
در ولایت در موضع ارمست افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب میر و بعضی در موضع مدحان وطن ساختند بالقاب میر و ذریات
ایشان بسیار شد ختم شد اخبار اولاد امام محمد باقر ع اما در اخبار آورده اند که حضرت
عباس علی را سه فرزند بود بدین اسامی زید و عبد الله و ابراهیم اما حضرت
عباس علی را در خدمت حضرت امام حسین ع در زمین کربلا شهید کردند اما فرزندان
عباس ع [illegible] از مدینه روی بولایت ری نهادند و چون بولایت
ری رسیدند ایلق سواران کند خبر یافتند با امام زادگان در آمدند و بسیار
مجادله کردند اما جراحت بسیار بر تن مبارک ایشان [illegible] ابراهیم رسیده بود
روی بهزیمت نهادند خوارجان در عقب می آمدند چون بموضع بریانک
رسیدند [illegible] را شهید کردند اما ابراهیم بن عباس ابن حضرت امیر المؤمنین ع
از ولایت ری روی بولایت طالقان نهادند چون بموضع نوده رسیدند
در خانه سلمان بقال فرود آمدند تا مدت چهل روز بیمار بود و بسیار جراحت
بتن مبارک وی رسیده بود بهمان جراحت بجوار رحمت حق در پیوست
اما راوی می گوید که لوط ابن یحیی غزاعی رحمه الله که حضرت امام جعفر صادق ع را

عباس علی و اولاد ... [illegible]

زید و عبد الله

مجلس پنجم روایت کنند

هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام موسی کاظم علی و مطهر و اسمعیل و محمود
و یحیی و محمد و عبد الله اما علی ابن حضرت امام جعفر صادق را چهار فرزند بود بدین
اسامی ناصر الدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر ابن امام جعفر صادق ع را
هفت فرزند بود بدین اسامی هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث اما اسمعیل بن
حضرت امام جعفر صادق ع را پنج فرزند بود بدین اسامی عمران و برهان و کنعان
اما یحیی ابن حضرت امام جعفر صادق را دو فرزند بود بدین اسامی یعقوب یونس
اما [illegible] امام جعفر صادق ع را چهار فرزند بود بدین اسامی [illegible]
و [illegible] اما عبد الله ابن حضرت امام جعفر صادق را ده فرزند بود بدین اسامی
طاهر و مطهر و حیدر و طیب و رزاق و دختران حنیفه و صفیه و لطیفه و فاطمه
تا زمانی که [illegible] اعتقد علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد
[illegible] علیه اللعنه خروج کرد و دمار از روزگار فرزندان امام
جعفر صادق ع برآوردند اما حضرت امام موسی کاظم علی و محمود و روی از مدینه بدو
بولایت بغداد نهادند و چون بشهر [illegible]
کردند اما حضرت امام موسی کاظم [illegible] اما مطهر و اسمعیل و یحیی
و محمد و عبد الله با همه اصحاب و اولاد و قوم و حشم از مدینه روی بهزیمت نهادند
[illegible] بعراق و فارس [illegible]
نهادند و هر شهر و هر ده که می رسیدند خوارجیان در عقب می آمدند و یکان یکان را
شهید کردند و چون بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوین خروج کردند و بسیر
راه امام زادگان معصوم و مظلوم در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر
امام زادگان را سنیان قزوینی و جماعت خویشان او شهید کردند اما اسمعیل

ناصر الدین

حسن و محسن و ابراهیم و دانیال و یوسف اما
محمود ابن امام جعفر صادق ع را سه فرزند بود
حسن [illegible] حضرت امام جعفر صادق ع
زهر داده شهید کرد و قصد اولاد او کرد
امامزادگان [illegible] نهادند یعقوب و یونس
روی بولایت [illegible] رسید
ایشان را شهید کردند

امام محمد ابن امام جعفر صادق را چهار فرزند
امام جعفر ... [illegible]

امام جعفر صادق ع آنروز چندان حرب کرده بود که هر کوچه و هر محله جوی خون روان
شده بود اما حاکم قزوین حسنک سباغ بود بفرمود تا دروازه‌ها را ببستند
که مبادا ابوترابیان بدر روند اما جمله امام زادگان سی و چهار تن بودند و مریدان
و معتقدان همراه بودند تا مدت سه روز با صوفی آباد قزوینی حرب کردند آخر الامر
دوازده هزار خارجیان را بجهنم واصل کردند و چند تن امام زادگان را در شهر
قزوین شهید کردند که صد هزار لعنت و نفرین ملائکه بر سفیان قزوینی علیه اللعنه
باد اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق را در شهر قزوین در میان پنجعلی بطرف
آفتاب برادران شهید کردند اما مطهر و محمد و یحیی از شهر قزوین روی بولایت
ری نهادند و چون بموضع طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند اما مطهر
ابن امام جعفر صادق از قزوین روی بولایت دماوند نهادند و جراحت بسیار
بر تن مبارک وی رسیده بود بموضع بومهن رسید در خانه جمال الحسینی نام
فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود آخر الامر بهمان جراحت بجوار رحمت حق در
پیوست اما فرزندان علی ابن امام جعفر صادق سید ناصر الدین و سید حسین از شهر
قزوین روی بولایت ساوج بلاغ نهادند و چون بموضع قوچه رسیدند حسین
لا الیوب و خضر الیوب بسر راه امام زادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر چهارده
جراحت بتن مبارک ناصر الدین رسانیدند و آن جراحت که داشت مینالید
و می آمد تا بولایت ری در موضع طهران رسید اما ~~پایان طهران درویش صالح~~
~~نام سید ناصر الدین ابن علی ابن امام جعفر صادق~~ در خانه درویش
صالح فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود آخر الامر بجوار رحمت حق در پیوست
اما حسین و سلیمان را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم ابن علی ابن امام جعفر

چهارده زخم

صادق ع از شهر قزوین روی بولایت لمر نهادند چون بموضع آئین رسیدند طهران
آئین امام زادگان را شهید کردند اما ابراهیم ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین
روی بولایت لمر نهادند چون بموضع ... ده رودبار افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع
در زمان هشام ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه از مدینه روی بولایت ری
نهادند و چون بموضع طهران رسیدند در خانه حسین سماک فرود آمدند و حسین دست
و پای امام زاده را ببوسید و امام زاده را بخانه خود برد تا مدت شش ماه نگاه
داشت و خدمت کرد آخر الامر جلال الدین و عیسی و حمزه و فرزندان و برادران خروج کردند
و زید بن حضرت امام زین العابدین را در خانه حسین سماک شهید کردند که لعنت خدا
و نفرین رسول بر جلال الدین و عمره و فرزندان و برادران او باد اما فرزندان مطهر بن
حضرت امام جعفر صادق هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از شهر قزوین
روی بولایت کردستان نهادند و چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشان را
شهید کردند اما عبد الله بن حسن ابن مالک ابن زید بن مطهر بن حضرت
امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع
خرم آباد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری
اما فرزندان محمود ابن حضرت امام جعفر صادق ع عمران و برهان و کنعان از شهر
قزوین روی بولایت فیروزکوه نهادند و چون بموضع پارگاه رسیدند ایشان را
شهید کردند اما فرزندان اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق حسن و محسن
و ابراهیم و دانیال و یوسف از شهر قزوین روی بولایت دارالمرز نهادند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع ابراهیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشادند و چون بموضع اینان رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب جعفری اما یعقوب ابن یحیی بن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی
بولایت کردستان نهادند و چون بموضع ... رسیدند ویرا شهید
کردند اما در اخبار آورده اند که فرزندان حضرت امام جعفر صادق اهل و سهل
و کرار و مختار از قزوین روی بولایت اصفهان نهادند و چون بشهر اصفهان
رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما عبد الله
ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت دماوند نهادند و چون بموضع
عین وزران رسیدند خوارجیان خبر یافتند با امامزاده عبد الله درآمدند و بسیار
مجادله کردند آخر الامر امامزاده معصوم و مظلوم امامزاده عبد الله را در
موضع عین وزران شهید کردند اما در عین وزران درویش شرف الدین نام
امامزاده عبد الله را برداشت و بر سر سنگ نهاد اما درویش شرف الدین
میخواست که امامزاده عبد الله را دفن کند در موضع عین وزران آب نبود
از معجز آنحضرت یک چشمه آب از سنگ پیدا شد معجز دیگر آنست که امامزاده عبد الله را بر
سر سنگ نهاده بودند آن سنگ هر سال بسال زیاده میشود اما فرزندان
عبد الله ابن حضرت امام جعفر صادق مطهر و حیدر و طیب و رضا از شهر
قزوین روی بولایت آذربایجان نهادند و چون بشهر آذربایجان رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما دختران عبد الله
ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت ری نهادند چون بموضع
شهر ری رسیدند با حنیفه و ... لطیفه و لطیفه و ... و فاطمه با در شهر
ری شهید کردند ختم شد اخبار اولاد امام جعفر صادق اما در اخبار آورده اند

که حضرت

محمد ابن

ذکر اولاد امام موسی کاظم

که حضرت امام موسی کاظم را چهل و دو فرزند بود بدین اسامی حضرت امام علی ابن
موسی الرضا عبد الله و حسین و فرضعلی و حسن و احمد و محسن و سراوین و عبد الله
و عقیل و طیب و محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سام
و لام و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران
و ادنان و صالح و موسی و عون و سالم و مسلم و زکریا و شعیب و یحیی و اسمعیل
و ابراهیم ابو جواب و یوسف اما دختران ستی فاطمه و آمنه خواتون و خانم ...
و طاووس خواتون اما عبد الله ابن حضرت امام موسی کاظم را شش فرزند بود
بدین اسامی فضل و فاضل و عماد الدین و ... و قوام الدین و صدر الدین اما
حسین ابن حضرت امام موسی کاظم را نه فرزند بود بدین اسامی ثابت و احمد
و عابد و جلیب و شریف و لطیفه و دختران زبیده خواتون و صالحه اما فرض
علی ابن حضرت امام موسی کاظم را هفت فرزند بود بدین اسامی جعفر و باقر و حیدر
اما دختران جمیله و سلیمه و رحیمه و آمنه اما محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را
سه فرزند بود بدین اسامی آذر و خاور و ابوذر اما سراوین ابن حضرت امام موسی
کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی صادق و حاجی و هادی و دختران حبیبه
و رقیه و فاطمه اما عبد الله ابن حضرت امام موسی کاظم را یازده فرزند بود بدین
اسامی نوروز و فیروز و منصور و اسد و عزیز و ابراهیم و اسمعیل و امان الله
و عون الله و عزیز الله و حبیب الله اما نوروز ابن حضرت امام موسی کاظم را
سه فرزند بود بدین اسامی عبد الله و هادی و مهدی اما آنچه از فرزندان امام موسی
کاظم که مجرد بودند هفده تن بودند محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا
و شاه رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا

و عباس

و عز الدین

زینب

محسن ابن

۴۰

وعباس اما نوح بن حضرت امام موسی کاظم راهفت فرزند بود بدین اسامی
قاسم و زید و مالک و ابراهیم و قایم و [illegible] و سپهسالار اما عمران ابن حضرت
امام موسی کاظم راشش فرزند بود بدین اسامی بلال و [illegible] و رضا کیا و جمشید
کیا و خالیکیا و موسی کیا اما ادنان ابن حضرت امام موسی کاظم را [illegible] فرزند
بود بدین اسامی محمود و بدرالدین و صدرالدین و قدرالدین و یوسف و کرم الدین
اما خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم راشش فرزند بود بدین اسامی
عبدالفضل و عبدالحسن و دختران ساره و حاجر و اما طیب ابن حضرت امام
موسی کاظم رانه فرزند بود بدین اسامی قاسم و رضا و جعفر و داود و محمد و احمد
و مختار و دانیال و فخرالدین و شرف الدین اما عون ابن حضرت امام موسی
کاظم را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و مهدی و هادی اما صالح
ابن حضرت امام موسی کاظم راشش فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمد و علی
و حمید و مجید اما سالم ابن حضرت امام موسی کاظم را پنج فرزند بود بدین اسامی
یوسف و یونس و عیسی و داود و خاقان اما زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم را
هشت فرزند بود بدین اسامی خضر و الیاس و عباس و غلام و [illegible] و یعقوب
و حارث و مالک اما شعیب ابن حضرت امام موسی کاظم راشش فرزند بود
بدین اسامی حافظ و کامل و عقیل و مسلم و داود و غفار اما یحیی ابن حضرت امام
موسی کاظم را [illegible] فرزند بود بدین اسامی محمد قریشی و محمود و حسن و حسین و ابو [illegible]
و ابوطاهر و دختران زبیده و سکینه اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم را
هشت فرزند بود بدین اسامی یعقوب [illegible] اما فضل
[illegible] ابن حضرت امام موسی کاظم راهشت فرزند بود بدین اسامی مالک

وصادق

حسن کیا
چهار فرزند بود حسین و ابوطالب و علی و زید
اما صالح ابن موسی کاظم ع را شش

محب و عابد و ثابت و نعمت و اسد و [illegible] حلبی
و احمد و ساجد اما ابراهیم ابو [illegible]
چهار فرزند بود باقر و جعفر و احمد و ناصر
اما یوسف [illegible]

۵ حسین ابن

وصادق و معصوم و صالح و رحمن و برهان و علی و محمد [illegible] اما احمد بن حضرت
امام موسی کاظم راشش فرزند بود بدین اسامی فتح الله و نور الله و حبیب الله
و عین الله و عباد الله و روح الله اما جعفر ابن فرض علی ابن حضرت امام موسی
کاظم را چهار فرزند بود عبدالله و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی اما
قاسم ابن حسین بن حضرت امام موسی کاظم را [illegible] فرزند بود بدین اسامی محمد و
محمود اما صادق ابن [illegible] حضرت امام موسی کاظم راسه فرزند بود بدین
اسامی جمال الدین و جلال الدین و علاء الدین اما مهدی ابن نوذر ابن محسن ابن
حضرت امام موسی کاظم را [illegible]
ابن نوذر ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را [illegible] فرزند بود بدین اسامی
[illegible] مهدی ابن نوذر ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را
یکفرزند بود عباس اما عباس را دو فرزند بود بدین اسامی حسین و حسن تا
در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه که حضرت امام موسی کاظم را شهید
کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمیع امامزادگان روی باطراف و جوانب
نهادند حسین ابن عباس ابن [illegible] مهدی ابن نوذر ابن محسن ابن حضرت
امام موسی کاظم را از بغداد روی بولایت کرمان نهادند و چون بکرمان رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی اما حسین را
یکفرزند عباس اما عباس را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و شمس الدین
و حسین و یوسف اما در اخبار آورده اند که در زمان امام محمد تقی [illegible] نوذر
عبدالله ابن قاسم ابن شمس الدین ابن حسن ابن یوسف ابن علی ابن [illegible]
مهدی ابن نوذر ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم در [illegible] کرمان روی

باطراف

[illegible] ماهان رسید در جویبار

محمد ابن علی ابن عباس ابن علی ابن

باطراف دار المرز نهادند چون بموضع رودبار علیاء آلمه رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی اما در اخبار آورده اند که در
زمان میرزا قلت شاه و برادران که از خراسان فرار نمودند اول برودبار قصران
بموضع رودک فرود آمدند اما خواجه نورک ابن عبد الله ابن قاسم ابن شمس الدین
ابن علی ابن حسین ابن یوسف ابن عباس ابن علی ابن محمد ابن مهدی
ابن نوروز ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را در ولایت امامه وزیر مالک
اسکندر شمران در رودبار قصران بود اما خواجه نورک ابن میرزا قلت شاه وزیر
بود اما میرادهم ابن میر محمد ابن میر حسام الدین ابن میر فضل ابن میر ابراهیم ابن
میر اسمعیل ابن میر یعقوب ابن میر داود ابن میر حسین ابن میر مالک ابن میر
ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمود ابن سید عبد الله ابن امام محمد باقر علیه السلام را
ملازمت کرد آنگاه خواجه نورک و میرزا قلت شاه با یکدیگر عهد کردند قسم
خوردند اما نورک دختر خود صالحه نام را بعقد میرزا قلت شاه در آورد اما میرزا
قلت شاه رودک را از ملوک خرید و وقف کرد ابجدای امام زاده معصوم و
مظلوم امام زاده محمد باقر ابن حضرت امام موسی کاظم کرد اما روز نوروز باتفاق
بولایت شمران در آمدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
نوروزی و بعضی بالقاب امیر اما زید ابن نوح ابن حضرت امام موسی کاظم را
چهار فرزند بود بدین اسامی قادر و مقدم و حافظ و مالک اما حسین بن
ادنان بن حضرت امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طاهر
و ابو تراب و ابو لهب و عبد الله و رزاق و جعفر اما محمود ابن صالح بن امام موسی
کاظم را سه فرزند بود بدین اسامی علی و یعقوب و حمزه اما عبد الفضل شش

محمد ابن علی ابن محمد ابن

ابن خواجه احمد ابن امام موسی علیه السلام را

فرزند بود

فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف و احمد و مجد و واحد اما محتار
ابن طیب ابن حضرت امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی خالد و شعیب
و لقمان و سلیمان و غالب و طلیب اما ابو طالب ابن حضرت امام موسی کاظم را
دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسین اما در اخبار آورده اند که حضرت امام
موسی کاظم را چهار زن بود و هفتاد متعه و دوازده هزار کهواره زرین از پشت
امام موسی کاظم میگردانیدند اما هرگاه حضرت امام موسی کاظم سوار شدی با اصحاب خود
گفتی که فرزند و فرزندزادگان را بگهواره ایشان با شتر بار کنند تا که بر خالق و خلق
ظاهر شود که اتباع من چنداست اما روایت صحیح است که دوازده هزار شتر
کهواره فرزند و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم میکشیدند اما در روایت
لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که در اخبار آورده اند که چون مامون الرشید
علیه اللعنه حضرت امام علی ابن موسی الرضا از مدینه بشهر طوس برد و پیشوای
خود ساخت و جمله فرزند و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی
بولایت خراسان نهادند اما محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را در بغداد شهید
کردند اما عبد الله و فرض علی حسن و خواجه احمد و موسی و سراوین و عبد الله و طیب و عبد الله
و محمد و محمود و نوح و یوسف و سالم و لام و محمود و صالح و محمد باقر و عقیل و احمد
و رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم ابو جواب با همه اولاد و اصحاب خدم و حشم
از بغداد روی بولایت خراسان نهادند و چون بولایت ساوج بلاغ رسیدند
برودخانه کره خوارجیان در عقب امام زادگان معصوم مظلوم در آمدند بسیار
مجادله کردند آخر الامر حسن ابن حضرت امام موسی کاظم را بموضع کره شهید کردند
و جراحت بسیار بعضی از امام زادگان رسانیدند و چون شب در آمد جمله امام

٧ نوهم رسد بعد عیسی و یحیی

اما هرون ابن عبد ... ابن امام موسی ٣

زادگان

زادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما عبدالله ابن حضرت امام موسی کاظم
در ساوج بلاغ در [illegible] رسید مردم نوقان و مردم [illegible] اتفاق کردند و گرد
امام زاده عبدالله در آمدند و بسیار مجادله کردند اما آخر امام زاده عبدالله
ابن حضرت امام موسی کاظم چندان حرب کرده بود که صحرای ورده پر از کشتگان
بود اما عبدالله را در موضع ورده شهید کردند و برا بدان سبب عبدالله القهار
خوانند اما جعفر ابن حضرت امام موسی کاظم را در توابع ورامین در موضع [illegible]
شهید کردند اما عبدالله [illegible] از کره رو بولایت دماوند نهادند و چون
بدماوند رسیدند قاسم بالی و سهراب بالی و فرزندان و برادران خبر یافتند
و سر راه با امام زادگان معصوم و مظلوم گرفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عبدالله
[illegible] را در موضع دماوند شهید کردند اما احمد رضای ابن حضرت امام موسی
کاظم [illegible] در ولایت شهریار در موضع زرکان شهید کردند اما در اخبار او
که فرزند و فرزند زادگان حضرت امام موسی کاظم صد نفر بودند ایشان را [illegible]
[illegible] را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند موسی طیب امام
موسی و خواجه احمد از کوه روی بولایت لواسان نهادند چون بموضع [illegible]
رسیدند طایفه میر و سیری خبر یافتند و با امام زادگان معصوم و مظلوم در آمدند
و مجادله در پیوستند اما خواجه احمد ابن حضرت امام موسی کاظم که حضرت امام
موسی کاظم فرزند کهین خود را بغایت دوست داشت و نام خود را بروی نهاد
و آن دو تن امام زادگان را در موضع لواسان شهید کردند اما طیب ابن حضرت
امام موسی کاظم را نفیس الیاس و فرزندان و برادران در موضع [illegible] شهید
کردند اما اسرا [illegible] و زکریا و محمود و محمد و [illegible] و سام و لام و [illegible] با یک فرزند و

امام موسی کاظم

میر و سیری

همشیره خود زبیده خاتون از کره روی بولایت رستمدار نهادند چون برود بار ۱
علیا در بندک رسیدند حسن رئیس و علی رئیس و فرزندان و برادران بسر راه
امام زادگان آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر محمد ابن حضرت امام موسی
کاظم در موضع بردون رسیدند ~~بسیار مجادله کردند~~ جراحت بسیار بر تن مبارک
امام زاده رسیده بود چون بخانه عبدالله خطیب رسید انگاه زن عبدالله
خطیب امام زاده محمد ابن حضرت امام موسی کاظم را در خانه برد و از شر ظالمان
پنهان داشت و اسکندر رئیس و فرزندان در عقب امام زاده محمد در آمدند
چون بموضع بردون رسیدند از احوال امام زاده محمد ابن حضرت امام موسی
کاظم خبر همی پرسیدند تا بدر خانه عبدالله خطیب آمدند زن عبدالله خطیب را
گفتند که هیچ ابو ترابی دیدی که اینجا رفته باشد یا نه آن نیک زن گفت که ما هیچکس را
ندیدیم اما هفده جراحت بر تن مبارک امام زاده رسیده بود آن نیک زن
جراحتها را ببست اما محمد ابن حضرت امام موسی کاظم تا مدت چهارده روز بیمار
بود بهمان جراحت برحمت حق در پیوست اما سام و لام و محمود با یک همشیره
زبیده خاتون نام در پایان رود بار سفلا در موضع سرخ کمر شهید کردند اما نوح
ابن حضرت امام موسی کاظم را در ولایت رود بار علیا در بندک بسیار جراحت
رسیده بود آن جراحت که داشت مینالید و میرفت تا بولایت رستمدار
در موضع چلندرکش رسید بخانه حسین کالتج فرود آمد انگاه حسین کالتج و فرزندان
و برادران خود را خبر کرد و گفت ای مؤمنان بیایید که میوه باغ ارم و سر چشمه
حیوان [illegible] آن نور دیده امام موسی کاظم تا مدت چهل روز بیمار بود و بهمان
جراحت برحمت حق در پیوست اما زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم در

در خانه ماست و غریب و بیکس [illegible]
از [illegible] در خانه حسن
چند روز [illegible]
موضع

۲

موضع مور شهید کردند اما سراوین ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع مور شهید
کردند اما سراوین ابن حضرت امام موسی کاظم اند و دو بار علیا می بنلک در موضع
لرد راف دند و طایفه شیرنجان خبر یافتند و با امام زاده سراوین در آمدند و بسیار
مجادله کردند و جراحت بر تن مبارک امام زاده سراوین رسانیده بودند و
چون بلاویج رسید بسیار تشنگی بر او غالب شده بود و حرام زاده ها سر آب را
گرفته بودند عبدالله دویج چون امام زاده سراوین را بدان حال دید که تشنه است
چارق خود را بیرون آورد و پنهان از ظالمان آب بامام زاده سراوین داد امام زاده
دعا در حق او کرد که الهی [illegible] باشد و دولت ایشان بیکران و آخر الامر
حضرت امام زاده سراوین را در موضع لاویج طایفه تیرتیشه خبر یافتند و
بگرد حضرت امام زاده سراوین در آمدند و بسیار مجادله کردند و بسیار جراحت
بر تن مبارک شاهزاده رسانیدند در [illegible] شهید کردند امام زاده سراوین را
دران حال [illegible] سهراب عقیل خبر یافتند همه گریان و نالان بسر امامزاده
سراوین در آمدند و بسیار بگریستند آنگاه حضرت امام زاده گفت ای ابن عم
مرا با این جامه خون آلوده در قبر نهید تا فردا در قیامت گواه تلقین و شهادت
من باشد تا بر همه مؤمنان واضح باشد که چها بر سر ما رفته است و می باید که روی
مرا بطرف بغداد کنید که من با اینقوم بی اعتبار نفرت دارم اما دران موضع
که آنحضرت را دفن کردند زغال چال بود [illegible] بر سر پشته بطرف
آفتاب بر آمدن [illegible] محل دفن کردن آنچه امام زاده معصوم
وصیت کرده بود فراموش کردند آن امام زاده بخودی خود روی خود
بطرف بغداد کرد تربتش در لاویج میباشد اما حاجی رضا ابن حضرت

همینقسم که الهی نسل او را بسیار کردن

و فرزندان

دو دو دو غال بطرف بردن می آمد برتپه که

امیره

امام موسی کاظم از کره رودی بولایت ری نهادند و چون بموضع خورک رسیدند
وی را شهید کردند اما صالح ابن حضرت امام موسی کاظم از کره رودی بولایت
شمران نهادند چون بموضع تجریش بطرف آفتاب بر آمدن [illegible]
بهنان شهید کردند اما اسمعیل ابن زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم را در
کره مجروح کردند و چون بموضع توابع شمران و شیرزه رسیدند بطرف
آفتاب بر آمدن بپایان ده بزیر چنار شهید کردند اما در اخبار آورده اند
که چون مامون الرشید علیه اللعنه حضرت امام علی ابن موسی الرضا را شهید
کرد و قصد اولاد ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت
که چون نامه من بشما رسد دمار از ابوترابیان بر آورید و چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره مخالفان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند
و دمار از اهل بیت بر آوردند اما حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد روی
بولایت طارم نهادند و چون بموضع [illegible] لوشن گان رسیدند ایشان را
شهید کردند اما عون و مسلم و سالم را در شهر دامغان شهید کردند اما شعیب
و یحیی را در شهر سبزوار شهید کردند اما علاء الدین و عماد الدین و قدر
الدین و صدر الدین را در شهر بغداد شهید کردند اما آمنه خاتون بنت
امام موسی کاظم زبیده و سکینه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت
قزوین نهادند و خارجیان در عقب می آمدند تا محلت [illegible] رسیدند و غایب
شدند و آنموضع را [illegible] خاتون خوانند اما حضرت ستی فاطمه بنت امام
موسی کاظم [illegible] علی ابن حضرت امام موسی کاظم جعفر و باقر و سالم
و حیدر و داود و [illegible] و ابوذر و صادق [illegible] هادی و قاسم و زبیده

اما دختران امام موسی کاظم را

بابرادران [illegible]

وحاطمی [illegible]

و مالک

و مالک و ادهم و قایم و صایم و حاکم و سپه سالار و حسین و ابو طالب و [illegible]
و انجمله امام زادگان بیست و سه نفر بودند با ستی فاطمه از بغداد روی بولایت
قم نهادند و چون بشهر قم رسیدند ملحدان ساوه خبر یافتند روی بولایت
قم نهادند و با امام زادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر حضرت
خواتون قیامت بی بی ستی فاطمه را در شهر قم شهید کردند اما محمود ابن
حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند
چون بموضع نای رسیدند وی را شهید کردند اما دختران سراوین ابن حضرت
امام موسی کاظم ساره و هاجر و تاجر از بغداد روی بولایت ری نهادند چون
بشهر ری رسیدند ایشان را شهید کردند اما عون ابن حضرت امام موسی
کاظم از بغداد روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع ناتله رستاق
بقریه تا توهر کلایه رسید او را شهید کردند اما رضا کیا ابن عمران ابن حضرت
امام موسی کاظم در ولایت کجه رستاق بموضع الملی شهید کردند اما خالد کیا
ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم را بولایت کجه رستاق بموضع چیر کلایه
در میان ده شهید کردند اما عبدالله ابن جعفر ابن حضرت امام موسی
کاظم را بقریه کجه رستاق بموضع تیرکه ده شهید کردند اما ابراهیم بن حضرت
امام موسی کاظم و جمله فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم از
بغداد روی بولایت دار المرز مازندران نهادند اما قادر و مقصود و مالک و زید
و حسین و ابو تراب و ابو طاهر و ابو لهب و علی و یعقوب و [illegible] عقیل و یوسف
و [illegible] و مختار و غالب و طالب و لقمان و سلیمان و عیسی و موسی
و خضر و الیاس و عباس و علام و حارث و [illegible] و مالک و حافظ و کامل

و عابد

باتمامی امامزادگان مذکور

حبیبه و رقیه و فاطمه

و عابد و داود و محمد و ثابت و [illegible] و حسن و حمید و [illegible]
و برهان و محمد و صادق و معصوم و حبیب الله و فتح الله و عین الله و روح الله
الله و عبدالله و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین
و عماد الدین و باقر و شصت تن از امام زادگان از بغداد روی بولایت
آمل نهادند چون بموضع له له پرچین رسیدند حضرت امام زاده ابراهیم بن
حضرت امام موسی کاظم مهتر جمله امام زادگان بود اما حسین رئیس و برادران
و برادرزادگان و اصحاب و اولاد هزار و چهارصد تن بودند روی با امامزادگان
نهادند و بسیار مجادله کردند اما ابراهیم ابن حضرت امام موسی کاظم آن روز
چندان حرب کرده بود که صحرای آمل پر از کشتگان بود آخر الامر امام زاده
ابراهیم با جمله امام زادگان را در شهر آمل بموضع له له پرچین شهید کردند
اما قاسم رضا ابن [illegible] ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت
دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع کران رسیدند وی را شهید کردند اما علی کیا
ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دار المرز رستمدار
نهادند چون بموضع زور زمین رسیدند وی را شهید کردند و بازوی وی را
در موضع خیرود کنار دفن کردند و وی را بالقاب سید علی کیا خوانند اما عزیز ابن
محسن ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت شمران نهادند
چون بموضع اوین رسیدند طایفه افراسیابیان خبر یافتند با امامزاده عزیز در
آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عزیز ابن محسن ابن حضرت امام موسی
کاظم را ببالای ده اوین بطرف آفتاب بر آمدن بسر چشمه شهید کردند اما طیب
ابن حسن ابن حضرت امام حسن [illegible] در ده اوین اوین بطرف آفتاب

فرو

۶ شاهزاده عبد العظیم

فرو رفتن رئیس خسرو لعین با فرزندان بشهید کردند اما شاهزاده عبد
العظیم ابن ~~عبد~~ ابن فضل ابن زید ابن هارون ابن محمد ابن ابراهیم بن
حسن ابن حضرت امام حسن را در پایان شهر ری شهید کردند اما عبد الله
ابن حسین ابن ادنان ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع کوشک دشت
بده جایج شهید کردند اما فرزندان محسن ابن حضرت امام موسی کاظم
فیروز و منصور و اسود از بغداد روی بولایت شیروان نهادند و چون
بشهر شماخی رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
موسی اما فرزندان خواجه احمد ابن حضرت امام موسی کاظم حسین و ابو طالب را
در موضع آفتابه بدر رسیدند طالخحسن ایشان خبر یافتند با امامزادگان درآمدند
و بسیار مجادله کردند آخر الامر حسین و ابو طالب با یک غلام مقبل نام
بده آفتاب بدر شهید کردند بموضع بورکن را اما علی و زید را در ولایت
الموت بموضع شیر[illegible] که شهید کردند اما شاه رضا ابن حضرت امام موسی
کاظم از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع دادی رسیدند
وی را شهید کردند اما فرزندان یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم جعفر و سید
محمد قریشی از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون جعفر ابن یحیی ابن
حضرت امام موسی کاظم را بولایت فیروزکوه بموضع بجدر شهید کردند
اما حضرت سید محمد قریشی بولایت لارجان بموضع کونک افتادند سونا عایشه
نام گیسو بریده زن شیخ ابراهیم بود اما طایفه سونا همیشه دشمن اهل بیت بودند
منشور نامه مأمون الرشید علیه اللعنه را داشتند که اگر یکی از اولاد
ائمه بدست آن حرامزادگان افتادی در حال بکشتی و از جان امان

سلیمن و ابو طالب و علی و زید از بغداد و بولایت [illegible] الموت نهادند در موضع الموت رسیدند

ندادی

۷ ندادی آنگاه عایشه پلیده بنزدیک پدر و برادر رفت و گفت ای پدر
و برادر آنکس که شما بطلب وی میگردید آن شخص امروز چهل روز است
که در خانه ما بیمار است آخر الامر خضر سونا برادران و فرزندان این سخن
بشنیدند جمله بده کزنک آمدند و بسیار با سید محمد قریشی مجادله کردند آخر
الامر حضرت سید محمد قریشی را در موضع کزنک خضر سونا و فرزندان شهید
کردند لعنت الله علی قوم الظالمین اما فرزندان یحیی ابن حضرت امام موسی
کاظم محمود و حسن و حسین و ابو طالب و ابو تراب و ابو طاهر از بغداد روی
بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما محمود و حسن
و حسین از ری روی بکوهپایه نهادند چون بموضع آه رسیدند ایشان را
شهید کردند اما ابو طالب و ابو طاهر و ابو تراب از شهر ری روی بولایت
یزد نهادند و چون بولایت یزد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب موسی اما از اولاد قاسم ابن حسین ابن حضرت امام زین
العابدین در هزیمت منصور دوانقی از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند
اما شعیب و ادریس و موسی با تن مجروح در ولایت مازندران بموضع چوبک
رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسین ابن ادنان ابن حضرت امام موسی
کاظم را در ولایت میانرود شهید کردند اما طاهر ~~[illegible]~~ ابن محمود ابن حضرت
امام موسی کاظم را بتوابع شهر رویان در موضع هزارخال شهید کردند اما عبد الله
و شعیب را ~~در شهر رویان شهید کردند~~ اما فرزندان ابو طالب ابن حضرت امام
موسی کاظم را حسین و یوسف در پایان شاه کوه شهید کردند اما ادنان ابن
حضرت امام موسی کاظم را با دو فرزند عمران و زید در شهر آمل شهید کردند

اما عباس

اما عباس و حارث را در موضع اندرود شهید کردند اما خضر را در ولایت
طالقان شهید کردند و ناصر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند
اما در اخبار آورده اند که سه زمین است که بر همه زمینها شرف دارد و هر
میت را که در آن سه زمین دفن کنند فردا در روز قیامت هیچ حساب
نبود اول مکه که قدمگاه حضرت محمد مصطفی بود دوم زمین قم که خاک
فرج است سیم بتوابع شهر رویان زمین ناجر که قدمگاه حضرت امام حسن
و مدت چهارده روز حضرت امام حسن ع در زمین ناجر نشسته بود اما ملک
شاه غازی ابن ملک یزدجرد ابن شهریار حضرت امام حسن ع را مهمانداری
عظیم کرد آنگاه حضرت ملک شاه غازی در خدمت حضرت امام ع بدولایت
مازندران رفتند و محاسب عبدالله زبیر علیه اللعنه مجادله بسیار کردند قلعه سیاه بازا
از دست محاسب عبدالله زبیر علیه اللعنه باز ستاندند و آن قلعه را خراب کردند
و باز گشتند چون بولایت شهر رویان بموضع ناجر دست رسیدند در
آن موضع فرود آمدند تا مدت چهارده روز بماندند و بعد از آن حضرت امام
حسن ع ملک شاه غازی را وداع کرد و بجانب مدینه روانه شدند اما ابراهیم
ابن حسن ع بولایت شهر رویان بموضع ناجر دشت بجوار رحمت حق در
پیوست اما در اخبار آورده اند که حضرت ابراهیم ابو جواب ابن حضرت
امام موسی کاظم با مادر و همشیره از کوه روی بولایت دارالمرز مازندران
نهادند چون بموضع مشهد سر مازندران رسیدند ایشان شهید کردند
و ویرا بالقاب ابراهیم ابو جواب گویند اما موسی کیا ابن عمران ابن امام موسی
کاظم را در ولایت دارالمرز رستمدار شهید کردند در رودبار در بندک

ابن امام حسن ع

۱ بموضع اوز برسر رودخانه اما فضل و فاضل ابن عبدالله ابن حضرت امام موسی
کاظم از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند و چون بموضع زانوس
رستاق رسیدند در موضع کندلوس ایشان را شهید کردند اما حضرت سلطان
سید اشرف و حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع از یک مادر بودند حضرت
امام علی ابن موسی الرضا ع ایشان را بغایت دوست داشتی تا در زمان
مامون الرشید علیه اللعنه حضرت سلطان سید اشرف از بغداد روی
بولایت دارالمرز جیلان نهادند چون بشهر لاهیجان رسیدند ویرا شهید
کردند اما حسین و ابوطالب و علی ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم
از بغداد روی ~~بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند~~ تنی
~~روزگار بسر بردند و بعد از آن روی~~ بولایت ورامین نهادند چون بشهر
جنداب رسیدند ایشان را شهید کردند اما محمد ابن عبدالله ابن حسین
ابن اشرف ابن محمد ابن حسن ابن علاء الدین ابن رکن الدین ابن ابراهیم
ابن یوسف ابن صدر الدین ابن صالح الدین ابن حضرت امام موسی کاظم ع
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون ~~بموضع سهل العظیم~~ جنداب رسیدند وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما علی ابن مهدی ابن
فضل ابن قاسم ابن ثابت ابن قیدار ابن یوسف ابن وکیل ابن رزاق ابن
خالد ابن برهان ابن عمران ابن حضرت امام موسی کاظم بولایت بغداد
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما طالب ابن
معصوم ابن جعفر ابن دانیال ابن فردوس ابن زید ابن عطا ابن آزر ابن
یوسف ابن ناصر ابن شمس ابن [illegible] ابن ادهم ابن فضل ابن عبدالله

در شرح داستان او بذکر خواهد انشاء الله

حسین ابن

اما هادی ابن عزیز ابن محمود ابن حلیب ابن دا
کمال ابن محمود ابن امام موسی کاظم ع
از بغداد روی بولایت مازندران نهاد
حسن سهر آمل وطن ساخت و ذریات او
بسیار شد بالقاب کمال اما ع آل
ح ابن یعقوب ابن سلطان ابن ابن محمد
ابن ابو طاهر ابن زید ابن عابد ابن عقد

اهدائی کتابخانه آیت الله الشیخ محمد صالح
علامه حائری به کتابخانه استان قدس رضوی
۱۳۵

ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت استراباد نهادند چون
بولایت استراباد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
موسوی اما صالح ابن موسی ابن باقر ابن عبدالله ابن اسمعیل ابن عزیز ابن
نعمت ابن خالد ابن جمشید ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد
روی بولایت شهریار نهادند چون بموضع ورامین رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان قاسم ابن حسن
ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند
چون بموضع جارود رسیدند مردم جارود محمد و محمود را شهید کردند اما ابن
ابن حسن ابن حضرت امام از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع
ارجمند رسیدند ویرا شهید کردند اما محمد رضا ابن حضرت امام موسی
کاظم در پایان ده روی نهادند چون بموضع زرامان رسید ویرا
شهید کردند اما عبدالله ابن هادی ابن حسن ابن امام موسی کاظم از بغداد
روی بولایت لاریجان نهادند چون بموضع زیادر رسید ویرا شهید کردند
اما فرزندان طیب ابن حضرت امام موسی کاظم احمد و مختار و جعفر و داود
و دانیال و شرف الدین و فخر الدین از بغداد روی بشهر ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما شرف الدین و فخر الدین و دانیال را
در شهر ری شهید کردند اما محمد ابن طیب ابن حضرت امام موسی کاظم از
شهر ری روی بولایت شمران نهادند چون بموضع سوهانک رسیدند
کاو سواران خبر یافتند با حضرت امامزاده محمد بجنگ آمدند و بسیار مجادله
کردند آخر الامر حضرت امامزاده محمد ابن طیب ابن حضرت امام موسی کاظم را

در پایان ده

در پایان ده سوهانک در میان سروستان طایفه کاو سواران شهید کردند
اما احمد و مختار و جعفر و داود از شهر ری روی بولایت دار المرز نهادند
چون بموضع کالج رسیدند طایفه سرنجان خبر یافتند بسر راه امامزادگان
معصوم و مظلوم در آمدند و بسیار مجادله کردند چندان جراحت بتن مبارک
امامزادگان رسیده بود آخر الامر احمد و مختار ابن طیب ابن حضرت امام
موسی کاظم در موضع کالج بطرف رودخانه بر سر چشمه شهید کردند اما جعفر
و داود در ولایت رستمدار در موضع سرس بخانه شیخ حبیب فرود
آمدند تا مدت چهل روز بیمار بود بسیار بر تن مبارک وی جراحت رسیده
بود آخر الامر بهمان جراحت بجوار رحمت حق در پیوست اما فرزندان
عون ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت رستمدار نهادند
چون بموضع کلارستاق رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان صالح
ابن حضرت امام موسی کاظم قدر الدین و بدر الدین از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما حمزه و صدر الدین از
ری روی بولایت اردبیل نهادند چون بشهر اردبیل رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما قدر الدین و بدر الدین و
قوام الدین از ولایت ری بولایت ماهنین افتادند و وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما کاظم ابن حضرت امام موسی
کاظم جعفر و محمد و حیدر از بغداد روی بولایت ماوراء النهر نهادند
چون بشهر ماوراء النهر رسیدند ایشان را شهید کردند اما در اخبار آورده اند
که اگر همه دریاها مرکب گردند و همه درختان قلم شوند و تمام زمین کاغذ گردد

و جمیع

و جمیع خلق عالم نویسنده کردند و همه روز بنویسند نتوانند شرح تعریف
فرزند و فرزندزادکان حضرت امام موسی کاظم را نوشت حساب اولاد
و اتباع حضرت امام موسی کاظم را مگر که حضرت حق سبحانه و تعالی داند
اما ... آنچه بقلم آمده و ذکر کرده شد و باقی مذکور خواهد شد
اما در روایت آمده است که چون مامون الرشید علیه اللعنه و العذاب
که حضرت علی ابن موسی الرضا را از مدینه بولایت خراسان آورد و پیشوای
خود ساخت مردم از اطراف و جوانب بخدمت حضرت امام می آمدند
و از وی ولایت و کرامت دیدندی و تمامت مردم خراسان بر وی
اطاعت کردندی و از مامون علیه اللعنه رو بگردانیدند چون مامون الرشید
علیه اللعنه دید که کار از دست رفت آنگاه آن حرامزاده بدبخت درین
فکر بود که حضرت امام را شهید کند که حضرت امام از مکر وی خبردار شد
نامه بولایت مدینه فرستاد و خیل و حشم ... که باقی مانده
... تا تمام ولایت خراسان جمع آمدند و از آنجمله دوازده هزار و ششصد و هفتاد و
سه تن بودند مهتر ایشان ابراهیم ابوجواب بود اما راوی روایت میکند
که چون نامه حضرت امام علی ابن موسی الرضا بمدینه رسید حضرت امامزادگان
نامه حضرت امام را بدیدند جمله بمصیبت وی بگریستند آنگاه حضرت امام
زاده هادی کفت ای جان برادران مارا بروضه جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی
باید رفت و سلام باید کرد هر کرا رسول جواب سلام باز دهد آنکس مهتر ما باشد
آنگاه جمله امامزادکان بسر تربت پیغمبر رفتند و یک یک سلام میکردند و میگذشتند
تا امامزاده ابراهیم هیجده ساله بود بنزدیک تربت رسول رسید و سلام

امام رضا ۴

بود نه از اولاد امام موسی ۴

اما انکاه ابراهیم کفت ای برادران
مارا از ... خیل و حشم را
نتوان برد

تا الهی

کرد ناکاه آواز از تربت شریف حضرت پیغمبر برون آمد که السلام علیکم
... یا ولدی ... و یا ذریتی ... چون حضرت امامزادگان
این سخن بشنیدند همه یکبارگی بدست و پای امامزاده ابراهیم افتادند و بیعت
بر وی کردند و از مدینه بیرون آمدند و همچنان می آمدند تا بولایت شهریار
در موضع سار و قمش رسیدند و فرود آمدند و آن شب بیست و یکم ماه محرم
بود و شب یکشنبه که سکینه خاتون بنت حضرت امام موسی کاظم در خواب
رفت در میان خواب بهای های بگریست اما امامزاده هادی وی را از خواب
بیدار کرد و کفت ای خواهر چرا بگریسی که علامات گریه در سفر نیکو نبود و سکینه
کفت ای جان برادر مرغی را دیدم که در میان زمین و آسمان ایستاده بود و
پر پر میزد و قطره قطره خون زهرآلوده از وی میچکید و از آن قطرها یکی بر من
افتاد آن خون برادرم علی ابن موسی الرضا بود و آن مرغ کفت الله اکبر
که این قوم را اجل میدواند و هر یکی را بدیاری میرساند چون این سخن بشنیدند
آنشب اهل البیت نخفتند و هر کس بمصیبت خود بگریستند اما راوی کوید
که در شهریار قلعهٔ بود ... خوارجی فیلامی نام بود و آن ملعون نامهٔ
به نزدیک مامون الرشید علیه اللعنه نوشت و کس فرستاد و کفت
بدان و آگاه باش که دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن از اولاد
ائمه از ولایت عربستان بولایت عجم آمدند اگر این حشم که ما دیده ایم بر
تو آیند از شما یکی زنده نگذارند چون مامون الرشید علیه اللعنه ازین احوال
واقف شد هما نشب حضرت امام علی ابن موسی الرضا را زهر داد و شهید
کرد نامه بنزدیک محمد حسن سیستانی فرستاد و نامهٔ دیگر بنزدیک سیاه کوش

ایستاده

ابن خالد سمنانی نوشت و نامهٔ دیگر نزد یک حسنک سباغ قزوینی فرستاد
که چون نامه من بشما رسد باید که لشکر جمع کرده بر سر ابو ترابیان روید و ایشانرا
از موضع سارو قمش نگذارید که بیرون روند و نسل ایشان را منقطع کنید
آنگاه راهداران را بر سر راه فرستاد تا راه را بند کردند کسی را نگذارند که
بیرون رود چون آن ملعون بدین نوع قدغن فرمود خوارجیان سر راه امام
زادکان بگرفتند تا مدت شش ماه امام زادکان در موضع سارو قمش بماندند
تا آنکه یکشب حضرت امام زاده ابراهیم در خواب گریه میکرد و برادران
پرسیدند که یا امام زاده تو را چه افتاده است گفت ای برادران من در
خواب دیدم که لشکر بسیار بر سر من آمده اند و علمهای زرد و کبود و سیاه بر سرها
کردند و حرب عظیم ابتدا کردند چون روز شد حسن علیه اللعنه با قرب چهل هزار
خوارج بر سر امام زادکان آمدند و از پس وی سیاه کوش سمنانی با چهل هزار
خوارج صعب در رسیدند و از پس وی حسنک سباغ قزوینی با قرب چهل هزار
مرد در رسیدند و از پس وی پنجهزار ملحدان الموت در رسیدند و منافقان از
هر جانب با امام زادکان معصوم و مظلوم در آمدند و جنگ عظیم در پیوستند
اما در آنروز حضرت امام زاده ابراهیم چندان حرب کرده بود که اسب
تاختن را جای نبود و اهل بیت همه یکبار حمله کردند و از خارجیان شش هزار
لعین نامی را جان بمالک دوزخ سپردند و چندان حرب کردند تا شام آنگاه
عبد الرحمن ابن اسد علیه اللعنه که بزرگ ملحدان الموت بود با لشکر از دست
امام زادها کشته شدند اما راوی گوید که کشته بر سر کشته و خسته بر سر خسته
افتاده بود که شش ماه مردم ولایت شهریار از برای مردم بیرون نرفتند

تا دلها تیره بسوختند آخر الامر لشکر خوارج زیاده امدند و شکست بر حبیب
رسول ص دادند چون شب در آمد امام زادکان معصوم و مظلوم متفرق
شدند اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سکوک رسیدند منصور دمشقی
علیه اللعنه ایشان را شهید کردند اما عبد الله ابن هادی ابن حضرت امام موسی
کاظم را در موضع اسکمنان محمد ابن حارث علیه اللعنه شهید کرد اما جعفر و محمد
حسین که فرزندان امام محمد تقی بودند آن سه تن امام زادکان را در موضع جوقین
الیاس ابن ازرق دمشقی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم و سلیمان و الیاس
با بیخواهر که فرزندان امام محمد تقی بودند آن سه تن برادر را در موضع اسمعیل
آباد ساده بر سر حمام سیاه کوش سمنانی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم
پسر امام محمد تقی بود اما سلیمان و زینب فرزندان عبد الله ابن حضرت
امام موسی کاظم بودند اما علی اطهر ابن حضرت امام زین العابدین با بیخواهر
رقیه نام در ولایت شهریار در موضع دست بردک رسیدند بر لب آب
نشسته بودند و بطاعت مشغول بودند اما کل بابه ابن نوفل علیه اللعنه رئیس
آن ده بود بر سر آن امام زادکان آمد ایشانرا شهید کردند اما قاسم ابن حضرت
امام محمد باقر و زید و محسن را در موضع شهریار در پایان قلعه شهید کردند
اما ابراهیم ابن امام علی ابن موسی ع در ولایت شهریار در سلمان آباد بر سر چشمه
منصور دمشقی علیه اللعنه شهید کرد و تن مبارکش در میان خاک مذلت
افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که حضرت امام زادکان را دفن کند
ناگاه همائی آمد در میان آسمان و زمین سایه بر سر حضرت امام زاده مظلوم
افکند و مردی در ده سلمان آباد بود و نام وی الیاس نانوا و آن امام

فرزندان

زادکان را دران جایگاه دفن کردند و آن موضع را بدان سبب بردند و بود
امام موسی و ابوالحسن با یک همشیره زبیده نام که فرزندان جعفر ابن امام موسی
کاظم بودند اما [illegible] را در پایان ده کبودین شهید کردند و رئیس جلاد الدین
علیه اللعنه محمد و حسن و قاسم و حمزه و خالد و ایشان دران تپه سار و قمش
در جنگ مغلوبه شهید کردند اما در روایت دیگر آنست که موازی شصت
کس از امام زادکانرا در آنجایگاه شهید کردند و سرهای مبارک ایشانرا
بریدند و عون ابن حضرت امام موسی کاظم را بگرفتند و دست بسته
بنزدیک مامون الرشید بردند چون نزدیک ایوانک رسیدند در
ولایت ورامین افتادند دهی بود که او را ناصرآباد گویند دران ده زنی بود
نام وی رابعه از نسل ابوذر غفاری آن زن را پسران و برادران بودند
و برادرزادکان و عم و عم زادکان صد نفر بودند و سر راه خارجیان را گرفتند
و مجادله بسیار کردند و آن نیک زن گفت ای فرزندان بکوشید تا این خارجیانرا
بجهنم فرستید و سرهای معصوم زادکانرا از دست ملعونان نابکار باز ستانیم
و نگذارید که این سرهای بزرگوارانرا خارجیان بدینگونه بیحرمتی و بیعزتی بخراسان
برند پسران چون این سخن از مادر شنیدند بطریق شیر نر بجز و شیدند و تیغهای
جنگی برکشیدند و آنشب را سه هزار خارجی را بجهنم رسانیدند اما امیر ایشان
سیاه کوش سمنانی بود او را بگرفتند و در موضع ناصرآباد بردند اما امامزاده
عون را در سار و قمش چندان جراحت رسیده بود چون بر ناصرآباد رسید
بجوار رحمت حق در پیوست و آن سرهای مبارک را آن نیک زن در آنجایگاه
دفن کردند و آنموضع را شصت آباد نام نهادند بسبب آنکه شصت سر آورده

بودند

بودند اما محمد و ایوب و یعقوب و زکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر
و غیاث الدین و عبدالمطلب و عبدالحق و هارون و هاشم و ابوطالب و ابوطاهر
و مطهر و جعفر و الیاس و بعضی فرزندان و فرزندزادکان حضرت امام موسی
کاظم در سار و قمش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کنده رسیدند چهار طایفه
در موضع کند بودند که بغایت دشمن خاندان مصطفی و مرتضی بودند یکی
اولاد طاهر ابن نمیر کندی دوم اشعث کندی سیم زیرک کندی چهارم حسن
رئیسان که از نسل سنان ابن انس بود اما راوی گوید که چون آن هیجده تن
امام زادکان در موضع کند رسیدند شب شد دران جایگاه در پایان قلعه
زیرک باغ حیات بود و در آنموضع رسیدند و شب در آنجایگاه بسر بردند
و بعضی از مردم ایشانرا بدیدند برفتند و مردم آن ده را خبر کردند چون
آن ظالمان این خبر شنیدند جمله در باغ حیات رفتند و با امام زادکان در
آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن چهار طایفه که اسم ایشان گفته اند
امامزادکان را در همان موضع شهید کردند اما شعیب ابن حضرت امام موسی
کاظم را بسیار جراحت رسیده بود و بمرتبه می نالید که مردم دزک از ناله اش
بفغان آمدند القصه تا مدت سه روز بدین نوع مینالید چون روز چهارم رسید
حضرت امام زاده معصوم بجوار رحمت حق در پیوست اما در قلعه دزک مردی
بود نام وی احمد رازی میگفتند حضرت امام زادکانرا دفن کردند در آنموضع
و موضع قبران امام زادکان در باغ حیات شد و امام زاده شعیب را تربتش
ظاهر است و مردم آن ده آنرا فیروزی خوانند اما فرزندان علی ابن حضرت
امام زین العابدین حسین و ابوالحسن را در عهد فرزندان مجروح کردند و آن جراحت

۲

که داشت می آمدند چون بموضع کند رسیدند در کوچه گهواره تراشان رسیدند اما
اما در آن موضع مردی بود نام وی حاجی طولانی مدت سه روز امامزادگان را
در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خارجیان کند خبر یافتند و آن دو تن امامزادگان را
در آن کند رگهواره تراشان شهید کردند و در آن جایگاه چاهی بود آن
دو تن امام زادگان را در آن چاه افکندند اما علی و موسی ابن حضرت امام
موسی کاظم را که ~~[illegible]~~ ایشان را امیر خوانند آن دو تن امامزاده از هر بیت
ساروقمش در موضع کند افتادند در بالای ده که خدائی بود نام وی عبد الله
موتی خواندندی آنگاه حضرت امام زاده معصوم مظلوم بدر خانه وی آمد
وی را زنی بود عصمت نام ناگاه از خانه بیرون آمد دید که دو نفر مرد بدر خانه
وی ایستاده اند با روی همچون ماه و گیسوان سیاه آن نیک زن سلام
کرد و گفت ای بزرگان شما کیستید و از کدام قبیله اید که چنین صورت زیبا
دارید آنگاه امامزاده موسی گفت ای نیک زن احوال غریبان چه میپرسی
ما را شربتی آب ده آن نیک زن گفت من شنیده ام و منت دارم که خیلی بزرگان از
امیران عرب و ذریت اهلبیت مصطفی در این ولایت آمده اند و هر یک
بولایتی افتادند آنگاه شاهزاده علی که پسر جعفر ابن موسی کاظم بود و عبد الله
ابن حضرت امام محمد باقر گفت ای نیک زن مگر تو محب اهلبیت رسولی
آنگاه آن نیک زن بگریه در آمده گفت هزار جان من فدای فرزندان اهلبیت
رسول خدا باد آنگاه حضرت امامزادگان حسب و نسب خود را اظهار کردند
آن نیک زن خود را در دست و پای حضرت امامزادگان انداخت
و قدم مبارک ایشانرا ببوسید و در خانه رفت ~~[illegible]~~ عبد الله مدنی

درنماز

۳ جوامرد

نسب عیسان در
الحرامزاده

در نماز و ذکر خدا مشغول بود آن نیک زن گفت ای فرزندان رسول
خدا بدر خانه تو ایستاده اند میگوید آنگاه آن مرد مومن از خانه بیرون آمد
و دست و پای حضرت امام زادگانرا ببوسید و امام زادگان را در خانه
برد و یک هفته پنهان کرد ~~[illegible]~~ کند ر بودند بدر خانه عبد الله
مدنی رسیدند و عظم نور بدیدند و آن دو آن بنزدیک اشعث کندی
رفتند و احوال باز گفتند و دویست سوار و پیاده آن شب بدر خانه عبد الله
مدنی آمدند و امام زادگانرا شهید کردند لعنت الله علی قوم الظالمین اما هادی
ابن امام موسی کاظم ع با یک همشیره زینب نام در ولایت شهر بابه در شهر
کرشت افتادند و هزار کدخدای نامی در آن شهر بودند و مردم شهر کذشته بیشتر
خوارج بودند و در آن شهر قلعه عظیم بود و در طرف آفتاب فرو رفتن بجا
مسجدی بود که او را مسجد دار الشفا خواندندی و بیرون مسجد مردی بود
که نام او عبد الوهاب مدنی بود اما امام زادگان سه روز و سه شب در حجره
مسجد بسر بردند و مردمان آن شهر کسی از این احوال خبر نداشتند قضا را
یکروز عبد الوهاب مدنی در آن حجره نگاه کرد دید که دو تن نشسته بودند چون
روی ماه و گیسوان سیاه و در تن چندین جراحت دارند آنگاه عبد الوهاب
مدنی گفت ای بزرگواران چه کسانید گفتند که ما غریبانیم و نمیدانیم که بکجا
رویم ما فرزندان حضرت امام موسی کاظمیم چون آن مرد مومن این سخن بشنید
بگریه در آمده از مسجد بیرون آمد و زار زار بگریست و در خانه رفت و با زن
و فرزند خود گفت و بعد از آن حضرت امام زادگان را در خانه برد و چند
روز پنهان نگاه داشت آخر الامر منصور دمشقی علیه اللعنه که سرهنگ

قطعه

قلعه بود آن ملعون خبر یافت و حضرت امام زاده هادی و زینب را شهید کرد
و ایشانرا یوسف زاری در حوالی مسجد دفن کرد لعنة الله علی قوم الظالمین
اما جعفر ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم در شهریار بده خاوه رسید
و بخانه درویش صالح فرود آمد و یک هفته در آنجا یکاه بماند اما خارجی
بود نام ~~دی سفین~~ از نسل عبد الملک مروان علیه اللعنه آن ملعون برفت
در کلبانه دشت جردک را خبر کردند و بگفت آن حرامزاده با لشکر بده خاوه
آمدند امام زاده جعفر ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم را شهید کردند
و تربت مبارک وی در پایان ده برسر جاده جاده واقع است و دیگر در روایت
آمده است که چون امام موسی کاظم عبد الرحمن و سلیمان و حمزه و سکینه
خاتون در ولایت زهرا افتادند اما عبد الرحمن و ~~سلیمان~~ و زید بن
حضرت امام موسی کاظم را در موضع پلنگ آباد شهید کردند و در کوچه رهبان
رئیس بابا شاه با برادران سلیمان بن حضرت امام موسی کاظم را در موضع
کوشاد ~~آنجا~~ شهید کردند اما سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم را
در موضع کوشک آباد شهید کردند خارجیان مرد آباد در عقب آمدند
یک چشمه آب بود حضرت سکینه خاتون خود را در میانه آب افکند و غایب
شد و القاب آن موضع هزار خونی بماند اما حمزه ابن عبد الله ابن حضرت
امام موسی کاظم را در موضع محمد قرائی شهید کردند اما جعفر و زید و عسکری
که فرزندان حسین ابن حضرت امام موسی کاظم بودند و آنها را از خارجیان
تنکه ~~بشهر~~ شهید کردند و تربت شریف ایشان مشهور است در موضع
تنکه اما دختران زید ابن حضرت امام زین العابدین حبیبه و رقیه و آمنه را

در ولایت شهریار در حوالی خاوه بطرف آفتاب بر آمدن دریای سجاب
کبودین میرود بدست راست بمزرعه سرخ شهید کردند و کشنده ایشان
الیاس ابن ابرج علیه اللعنه بود اما فرزندان هادی امام علی ابن موسی الرضا
علی و ابراهیم و حسن را در موضع مهرازان علی سیاوش و فرزندان شهید
کردند اما هارون ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع کوصر ~~شهریار~~
الیاس و الوو فرزندان شهید کردند و تربت آن حضرت مشهور است
اما علی و قاسم و محمد که فرزندان امام موسی کاظم بودند آن سه تن امام زادگانرا
در موضع سرائی که در شهریار واقع است محمد و الوو فرزندان شهید کردند
اما ابراهیم ابن عبد الله ابن حسن ابن محمد ابن علی ابن حضرت امام زین العابدین را
در موضع سعیدین ~~شهریار~~ رئیس ناصر و فرزندان شهید کردند اما ~~...~~
~~...~~ با برادران و برادر زادگان و فرزند و فرزند زادگان و حرم
و ~~فرزندگان~~ موازی چهار صد نفر بودند روی بولایت قم نهادند اما حضرت
سید سلطان محمود را در ولایت چرویه شهید کردند و باقی امام زادگانرا
در شهر ساوه شهید کردند و بعضی را حوالی ساوه شهید کردند اما امام زاده
~~اسمعیل ابن حضرت امام محمد تقی را در حوالی شهر ساوه شهید کردند~~ اما محمد باقر
ابن حضرت امام موسی کاظم و برادران فضل و علی و اسمعیل از هزیمت ساوه قمش
روی بکوه پایان نهادند چون برود بار قصران در موضع رودک رسیدند
اما راوی گوید که رودک ده عظیم بود که چهار صد کدخدا در آن ده بودند و بیشتر
دشمن اهلبیت بودند و چون برادران نزدیک رودک رسیدند یکدیگر را
وداع کردند بسبب آنکه ~~حضرت امام~~ محمد باقر را بسیار مجروح کرده بودند

آن جراحت که داشت بموضع رودک رفت و خوارجی بود نام وی اسفندیار
رودکی بود بر سر راه ایستاده بود و گاو میراند ناگاه دید که مردی بصورت
چون ماه با چندین جراحت خود را بدرختی گردوکی پنهان کرد چون ساعتی در گذشت
خارجیان اثار در عقب وی در آمدند و گفتند که ای اسفندیار از اینجا هیچ
ابو ترابی دیده که گذشته باشد آن حرامزاده ملعون از چشم اشارت بطرف
درخت گردکان کرد چون اشارت کرد آن طایفه ازان محل بدهیبت و بد منظر بماندند
آخر الامر خارجیان رودک بدان ظالمان اتفاق کردند و به نزدیک آن درخت
رفتند و حضرت امام زاده محمد باقر معصوم و مظلوم را از درخت بزیر آوردند
و هر یک ضربتی بزدند و حضرت به اجال نزع رسانیدند حضرت امام زاده گفت
ای قوم مرا شربتی آب دهید آن گروه بی اعتبار آب بحضرت امامزاده ندادند
آنگاه حضرت امام زاده عصای خود را ~~[illegible]~~ زمین اشارت
کرد چشمه آبی بیرون آمد حضرت امام زاده خواست که آب بخورد دندانهای
مبارکش از دهنش بیرون آمد آنحضرت آب نیاشامید و این سخن تکرار کرد
که بار خدایا برین طایفه رحمت مکن آنگاه امام زاده معصوم گفت از برای
من اندک شربت انگبین بیارید آن طایفهٔ بدبخت مضایقه کردند آنحضرت
نظر خود را بدرخت ~~گردکان~~ انداخت تا ازان بوتهٔ شیر خشت پیدا شد
و آنحضرت اندک ازان شیر خشت بخورد و جان خود را بحق تسلیم کرد انا لله
و انا الیه راجعون ~~اما بولایت~~ آنحضرت لقب شیر خشت دران دیار بماند اما
فضل علی ابن حضرت امام موسی کاظم را در ولایت کوشک دشت بموضع
نار ازان سنجانه بابا محمد حلوائی فرود آمد و آن مرد مؤمن بود و ویرا مدت

دو هفته

بی‌بهره
وازرمان ...
وهرسال ...

۷

دو هفته در خانه خود نگاه داشت آخر الامر ابلق سواران امیاج خبر یافتند
و در موضع نادان آمدند و حضرت امامزاده فضل را در آنجا شهید کردند
و تربت آن امام زاده معصوم مشهور است اما محمد و عبدالله که فرزندان
ابیقش ابن حضرت امام محمد باقر بودند در موضع آباج بسر تپه بزیر درخت ابلق
سواران شهید کردند اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم را در موضع بلکجان
بدهانه رودخانه رودبار طایفه الیاسیان شهید کردند و طایفه بهادریان امام
زاده اسمعیل را از خارجیان پنهان داشتند و شب برداشتند و در پایان ده
بلکجان بزیر درخت چنار دفن کردند اما تقی ابن محسن ابن حضرت امام موسی
کاظم را در ولایت رودهن آه سهراب ابن سفین ابن عبدالملک مروان
علیه اللعنه شهید کرد اما حسین و محمد که فرزندان عقیل ابن هادی ابن حضرت
امام زین العابدین بود ایشان را در ولایت آه بموضع کلباد شهید کردند
اما قاسم ابن عقیل بن حضرت امام موسی کاظم را دو فرزند بود بدین اسامی
امان الله و عزیز الله ~~اما فرزندان محسن ابن حضرت امام موسی~~ از هزیمت
ساری و قمش شهریار روی بولایت مازندران نهادند چون بتوابع آمل رسیدند
حضرت قاسم را دران موضع طایفه شوبان شهید کردند اما امان الله و عزیز الله برادر را
بپایان شهر آمل پیش حمام شهید کردند اما عون الله و حبیب الله ابن محسن ابن
حضرت امام موسی کاظم را در موضع بابلکان افتادند و وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب سادات بابلکان خوانند بجهت آنکه در آنجا مردی
بود نام وی عبدالله منصور و دو دختر داشت یکی حکیمه و یکی حلیمه نام گفتندی آنگاه
آن مرد مؤمن دختران خود هر یکی را بعقد یک برادر در آورد اما صالح و حسن

وحسین

هسمیوں

٨ وحسین و قاسم ابن عبدالله ابن علی ابن حضرت امام زین العابدین ع در ولایت
رستمدار در موضع یالو افتادند اما در موضع یالو قلعهٔ بود خارجی در آن قلعه
بودند نام وی ضحاشوب از نسل سفیان ابن عبدالملک مروان علیه
اللعنه بود اما ~~محمد ابن حسن شیبانی نامه نوشت به نزد ضحاشوب ملعون~~
فرستاد که چهار نفر از ابوترابیان دران ولایت آمدند تفحص کنید که ایشان را
کشته یا گرفته در اینولایت فرستید چون نامه بآن ملعون زندیق رسید
اما راوی گوید که یالو دهی بود عظیم و کدخدایان نامی در آن ده بودند و مهتر
ایشان جلال الدین یحیی بود و امام زادکان را دو هفته در خانه خود پنهان کرد
آخر الامر خارجیان بدین واقعه خبر یافتند و با امام زادکان معصوم مظلوم
صالح و محسن که فرزندان عاقب ابن حضرت امام موسی کاظم بودند آن
تن را در موضع یالو در بالای پشته بطرف آفتاب بر آمدن بر سر راه
شهید کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را جدا کنند بقدرت
حق سبحانه و تعالی یک چند گوسفند کوهی پیدا شد و شاخهای فولادی داشتند
و روی بدان ظالمان نهادند و با ایشان در آمدند و میکشتند تا موازی
شش صد تن خوارج را جان بجهنم رسانیدند چون آن خارجیان چنان دیدند
بتر سیدند و کسی را زهرهٔ آن نبود که از بیم آن گوسفندان کوهی به نزدیک
آن دو امام زادکان روند اما راوی گوید که در لار دهی بود نام آن ده را
سلمانک گفتندی مردم آن ده فرزندان اسد بن محمد ابن قعقاع ابن
مسیب خزاعی رحمة الله بودند و شب در موضع یالو افتادند و حضرت
امام زادکان را دران موضع دفن کردند اما قاسم ابن عبدالله ابن علی

ابن حضرت امام زین العابدین را خارجیان یالو بسیار مجروح کرده بودند
آنجراحت که داشت مینالید و چون بموضع چهار سور رسید در خانه عبدالله
مقری فرود آمد و عبدالله مقری از نسل مبشر بود بانک نماز میگفت
در وقت عصری حضرت امام زاده را بخانه خود برده پنهان کرد حضرت
امام زاده هفده روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار رحمت حق در پیوست
که انا لله وانا الیه راجعون اما در روایت آمده که کالج رودبار شهر عظیم
بود و چهل هزار کدخدای نامی دران شهر بودند و چهار دروازه داشت
دروازه اول در موضع کوهک بود و دروازه دوم که بجانب کجه رستاق
میرود و آن موضع را نهرود بار گویند و دروازه سیم در میانه دو کوه که بجانب
سوردار میرود و دروازه چهارم در موضع مابین کجه رستاق بود هشت
هزار حمام داشت و هشت هزار مسجد جمعه در پایان محلت وازک میان
رودبار و در رودخانه واقع شده است و ششهزار دکان بود و از همه باب
سوداگران که در شهرها بار بستند بشهر کالج فرود آمدندی اما امام زادکان
که در سار و قمش شکسته شدند هشتاد و سه تن از ذکور و اناث روی بشهر
کالج نهادند و مهتر ایشان صالح ابن حضرت امام موسی کاظم بود اما عبدالله
و قاسم و حمزه که فرزندان علی ابن حضرت امام محمد باقر ع بودند اما رابعه و
فاطمه و میمونه که فرزندان حضرت امام زین العابدین ع بودند اما ...
~~و زین العابدین و محسن که فرزندان یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم اما~~
سلیمان و اسمعیل و عباس که فرزندان هارون ابن زید بن امام حسن بودند
اما کنعان و اذنان و یوشع و شعیب و یوسف و یونس و زید که فرزندان

۲

اظهر بن عقیل ابن حضرت امام موسی کاظم بودند و مرید و معتقد آن صد نفر
بودند رو بدان شهر نهادند چون بشهر کالج رسیدند در پایان محله وازک
در مسجد جامع فرود آمدند و مدتی بسر بردند اما راوی گوید که مسجدی بود
بزرگ و موازی دوازده هزار فیل پایه نهاده بودند و هر شب آدینه دوازده هزار
چراغ دران مسجد روشن کردندی اما راوی گوید که بزرگ آن شهر او را داسب
شرح گفتندی که از نسل شمر ذوالجوشن علیه اللعنه و خانه الخرام زاده در محله لزور
بود او را ابن عمان بسیار بود اما بزرگ دیگر در محله کالج بود نام وی عامر ابن
عبد الله کوزقانی ابن غالب که سفره چی حضرت علی ابن ابیطالب بود و حضرت
امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در کتف خود نگاه داشت ایشان محله
کالج را خریده بودند و اسم ایشان با القاب کالج مشهور بود و چون خارجیان
خبر امام زادگان شنیدند بقرب ششهزار سوار و پیاده برسر امام زادگان آمدند و حرب
عظیم در پیوستند اما کیان ابن سپهسالار بن اسد ابن زرقام ابن قعقاع خزاعی
بودند و القاب ایشانرا اسپار گفتندی و برفتند و عامر ابن عبد الله ابن
ورغای ابن غالب را خبر کردند و آن مرد مؤمن با قرب سه هزار مرد که همه دوستدار
اهل بیت بودند چون لشکر جمع کردند روی بکفار آوردند چون بدانجا رسیدند
ان خارجیان هفتاد و سه تن مریدان امام زادگان را دران مسجد شهید
کردند و دران مسجد صالح ابن زید ابن حضرت امام موسی کاظم را در گوه سوار
با هفتاد و سه مریدان شهید کردند و باقی روی باطراف و جوانب نهادند
چون لشکر اسلام در آنموضع رسیدند و امام زادگان را کشته بدیدند
آنگاه عامر گفت که من چندان باز نگردم که تا این قاتلان کشتگانرا یکان

۳

یکان جان بجهنم نرسانم این گفت و طبلها فرو کوفتند و نایهای حرب در دمیدند
و علمهای سبز و سفید برپای کردند و سواران بطریق رعد بغریدند و پیادگان
بطریق شیران از پیشه بدر جستند و محلهای لزور را در میان گرفتند و انگاه
عامر گفت هر که مرا داند داند و هر که نداند بگویم تا بداند مرا عامر ابن عبد الله
ورغا ابن غالب گویند و مولای من حضرت علی ابن ابیطالب ع است
و منم طالب خون شهیدان یکی از خارجیان بیرون آید و ضرب دست من
ببیند و این بگفت و بانگ بر مرکب زد و گفت ای لشکر اسلام بکوشید
تا خون ناحق ریخته امام زادگانرا باز ستانید چون لشکر اسلام این سخن
بشنیدند همه یکبار حمله کردند و صف لشکر را بدریدند و در واسب علیه اللعنه را
بکشتند و تن پلید او را بآتش نجاست بسوختند و ابن عمان ان حرامزاده را
بقتل رسانیدند و از لشکر ایشان موازی ششهزار نامرد را بجهنم رسانیدند
و جای و مکان ایشانرا بگرفتند و زن و فرزند ایشانرا اسیر کردند و تاراج
بردند و بعضیرا بگرفتند بطریق بندگان بفروختند و خانه ایشان را آتش
زدند و خراب کردند و آن گروه پلیدرا آواره کردند که رحمت خدا و رسول
و دعای ملائکه بر عامر کالنج باد اما چون حضرت امام زادگان در سار وقمش
روی بهزیمت نهادند اما یحیی و هادی و محمود و عاقب و یوسف و یونس و حرجی
و رقیه که فرزندان حضرت امام موسی کاظم بودند از دست آن خارجیان روی
بهزیمت نهادند چون بشهر ورامین رسیدند خوارجی بود جلال الدین نام نوای
قزوینی در دکان نشسته بود و آنشب آن چهار تن امام زاده را بدید کسانی
که از نسل خارج بودند خبر کردند و بسیار مجادله کردند آخر الامر یحیی ابن هادی ابن

بیرون

۴ زید ابن حضرت امام حسن را خارج جلال الدین نام نوای قزوینی شهید کرد
و دست در بغل آن شاهزاده زد و یک پیازه یافت اما هادی ابن حضرت
امام موسی کاظم علی و زید و حسن و محمد جعفر و طبیب و رضی و حسین و امام علی ابن
یوسف و صایم و حافظان دوازده تن امام زاده در عقب امام زاده
هادی آمدند و چون بشهر آتش آباد رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار
مروانیان در بازار سبزی فروشان با امامزادگان درآمدند و بسیار مجادله
کردند آخر الامر حضرت امامزاده هادی را با جماعت در شهر آتش آباد شهید
کردند اما راوی گوید که چون امام زادگان معصوم که از ظلم خارجیان در
سار و قمش متفرق شدند و بعضی از فرزندان حضرت امام زین العابدین
عبد الله و محمد و حسن از قزوین روی بولایت رستمدار نهادند چون بموضع
پالو رسیدند طایفه زیبران خبر یافتند و سر راه با امام زادگان گرفتند
و روی بهزیمت نهادند و زیبریان همچنان در عقب میرفتند و چون بموضع
مرجهار رسیدند در موضع [illegible] امامزادگان را شهید کردند اما عبد الله را
بسیار جراحت رسیده بود و پایان رود بار سفلا چون بموضع [illegible] رسید
بجوار رحمت حق در پیوست اما سلیمان و خالد و جعفر با [illegible] ادری بکر و رستان
نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله
و جعفر روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع مطر رسیدند
ایشانرا طایفه زیبریان پالو و خاکیان مطر با حضرت امام زادگان در
آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر میر محمد تقی و ابراهیم که فرزندان اسحق
ابن حضرت امام موسی کاظم بودند آن دو تن را دران موضع شهید کردند

اما در موضع

۵ اما در موضع ورزن مردی بود نام او سلیمان ابن محمد کپهر امام زادگان را
دران موضع دفن کرد و مشهد بساخت اما فرزندان جعفر ابن عبد الله
ابن زید ابن یحیی ابن حسن [illegible] حضرت امام موسی کاظم ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و حمزه و داود و با مادر خود و یک همشیره که حضرت محترمه خاتون نام
داشت و ایشان در شهر حله بودند و به تقیه روزگار بسر بردند تا در زمان
امام حسن عسکری چون امام حسن را زهر دادند و شهید کردند منافقان
باز در طلب اهل بیت بودند هرکس را بدست آوردندی بکشتندی و از جان
امان ندادندی آخر کار بجائی رسید که حضرت امام زادگان در هر شهری
و هر دیاری و هر دهی که بودند روی بولایت هزیمت نهادند اما ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود با مادر ایشان که جاریه خاتون نام داشت
و همشیره محترمه گفت ای فرزندان برخیزید که روی بهزیمت نهیم چون شب
درآمد امام زادگان از شهر حله روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر
بغداد رسیدند مدتی روز بتقیه بسر بردند و بعد از آن خارجیان از احوال
امامزادگان حقیقت معلوم کردند و تفحص مینمودند اما اسد ابن برهان ابن محمد ابن
حسن ابن محمود ابن عبد الله ابن مسعود رحمة الله علیه امام زادگان را از احوال خارجیان
خبردار ساخت و امام زادگان روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند
چون بموضع کوهپایه رستمدار بطاهر رود بار رسیدند قبار بیج بدیتر که ایشانرا
بالقاب اسمعیل گفتندی آن خارجیان با حضرت امام زادگان درآمدند
و بسیار مجادله کردند آخر الامر حضرت امامزادگانرا شهید کردند خارجیان
میخواستند که تنهای مبارک ایشانرا بسوزانند و چون شب درآمد یکباره

کوه

کوه برسر حضرت امامزادکان معصوم مظلوم پیدا شد وچون روز شد
آنطایفه نیهای مبارک رانیافتند ونابدید شد بتاریخ شب جمعه وماه ذیحجه
امادر روایت سید ابومخنف ابن لوط ابن یحیی خزاعی علیه الرحمه
که چون حضرت امام موسی کاظم را خلفای بنی عباس علیهم اللعنه شهید کردند
حضرت امام علی ابن موسی الرضا بعد از پدرش امامت کرد و در اخبار
که مامون الرشید علیه اللعنه پادشاه شهر طوس بود و مالک خراسان
[illegible] اما حضرت امام علی ابن موسی الرضا در شهر مدینه
امام و پیشوای مردم بود در پانزدهم شهر محرم الحرام و شب یکشنبه حضرت
امام علی ابن موسی الرضا بسر تربت محمد مصطفی رفت و بسیار عبادت
کرد ویرا خواب درگرفت یکساعت آنحضرت سر خود را در پای قبر جد بزرگوار
خود نهاده بود و بگریه مشغول شد ناگاه دید که حضرت محمد مصطفی می آمد
سرتاپا سیاه پوشیده و با دیده گریان و دل بریان و سینه سوزان
آمد حضرت امام علی ابن موسی الرضا را چشم بر جمال پاک حضرت پیغمبر افتاد
گفت السلام علیک یا جد بزرگوار چه حالتست که خود را سرتاپا سیاه
آراسته آنگاه حضرت رسول فرمود ای فرزند مهربان بدان که امروز
ده روز است که ماتم گرفته ایم و حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
از درد تو خاک برسر کرده و حضرت فاطمه زهرا از فراق تو جامه سیاه کرده
و موی کبود دارد و حضرت حسن الرضا از مصیبت تو با نوحه گرفتار شده
و حسین کربلا از محنت تو [illegible] و حضرت امام زین العابدین
از ماتم تو واویلا برآورده و حضرت امام محمد باقر بر بیکسی تو همیشه نوحه [illegible]

دارد حضرت امام جعفر صادق از برای تو آشوب در جنت انداخت
و پدرت حضرت امام موسی کاظم از بیکسی و بیچارگی خاک برسر کرده
و حوریان بهشت از برای تو گریه و زاری آغاز کرده این بگفت و حضرت
علی ابن موسی الرضا را در کنار گرفت و گفت ای جان فرزند اگر تو در قعر
دریا روی که مامون الرشید علیه اللعنه ترا شهید کند چون حضرت
امام علی ابن موسی الرضا از خواب درآمد زار زار بگریست و چون نماز صبح
ادا کرد از سر روضه جد بزرگوار خود بیرون آمد و جماعت مردم می آمدند
و سلام بر جمال جهان آرای حضرت امام معصوم مظلوم گردند و مردم شهر
مدینه امام معصوم را پریشان احوال دیدند جمله مردم گفتند که یا حضرت
امام معصوم مظلوم چرا خاطر پریشانی آنگاه حضرت امام علی ابن موسی
الرضا گفت که ای یاران بدانید که امشب حضرت رسول را بخواب
دیدم و این خبر داده است که ترا مامون الرشید علیه اللعنه بصد هزار
محنت و بلا شهید کند این بگفت و زار زار بگریست چون مردم شهر مدینه
این سخن بشنیدند گریه و زاری آغاز کردند و گفتند دیگر باره بمصیبت
اولاد رسول افتادیم اما حضرت امام علی ابن موسی الرضا را مرید خاصی بود
اباصلت نام داشت حضرت امام معصوم گفت که یا اباصلت بدان و
آگاه باش که مخالفان قصد کشتن ما دارند و ما توکل بر خدای عالم و آدم
کردیم اما در اخبار آورده اند که مامون الرشید علیه اللعنه پادشاه شهر
طوس بود و ولایت خراسان همه بزیر قلم آنحرامزاده بود اما مامون الرشید
علیه اللعنه بفرمود تا تمامت خراسان همه بزیر قلم او بودند بزرگان و

۸ امیران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا را بخواند و مجلس عظیم بیاراسته شد
انگاه مامون الرشید علیه اللعنه کفت ای مردم شهر طوس امروز
ما را پیشوائی نیست اگر صلاح دانید حضرت امام علی ابن موسی الرضا را
در ولایت شهر طوس آرید تا انکه امام و پیشوای ما شود اما سلیمان ابن
ابراهیم ابن محمد ابن داود ابن قاسم ابن سیب ابن عبد الله حبیب ابن
شیخان ابن ارقم رحمة الله علیه که اصحابه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
بود از جای خود برخواست و کفت یا مامون الرشید میترسم که با حضرت
امام علی ابن موسی الرضا همان عهد کنی که مردم کوفه با حضرت امام حسین
کردند انگاه مامون الرشید علیه اللعنه کفت که یا سلیمان بدان و آگاه باش
که یکموی سر مبارک حضرت علی ابن موسی الرضا را کم نکنم و بر من ظاهر است
که هر که ایشان را بیازارد فردای قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی
شرمنده خواهد شد و همیشه در آتش دوزخ کرفتار باشد آنگاه مامون الرشید
علیه اللعنه دست بر مصحف نهاد و قسم یاد کرد بدین عبارت که من هیچ
ظلمی و ستمی بر اولاد ائمه علیهم السلام نخواهم کرد آنگاه سلیمان برخواست
و مردم شهر طوس یکان یکان قسم داد و بیعت نمود تا آنکه چهل هزار
مرد را به بیعت در آورد و چهار صد نامه نوشتند و بدست سلیمان دادند
انگاه سلیمان آن بیعت نامها را برداشت و از شهر طوس روی
بولایت مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید امام معصوم را خبر کردند
حضرت امام علیه السلام سلیمان را بخواند چون سلیمان را چشم بر جمال جهان
آرای حضرت امام علی ابن موسی الرضا افتاد سلام کرد و دست

و پای حضرت امام علی ابن موسی الرضا را بوسه داد و آن بیعت نامها را
بدست حضرت امام داد حضرت امام سر نامها را بکشاد و یک یک بخواند
و آب از دیدکان بکردانید آنگاه سلیمان کفت یا حضرت امروز روز بیعت
که شما بشادی و نشاط مشغول شوید و من می بینم که خاطر شما ملول است آنگاه
امام معصوم کفت که من ازین نامه بجز از مصیبت چیزی دیکر نمی بینم و بر من
ظاهر است که آخر الامر مامون الرشید علیه اللعنه مرا شهید خواهد کرد آنگاه
امام معصوم از مجلس برخواست و بحرم رفت و کفت ای فرزندان وای برادران
وای عورتان بدانید و آگاه باشید که مامون الرشید علیه اللعنه مرا طلب
کرده و من بجانب شهر طوس میروم و من میدانم که دیکر باره شما را نخواهم
دیدن چون اولاد ائمه اتباع حضرت امام معصوم این سخن بشنیدند همه
یکبار کریه و زاری آغاز کردند و جامها چاک و کفتند که یا امام معصوم تو نیز
میروی و ما را بکه میکذاری این بکفت و بسیار بکریست حضرت امام اولاد
و اصحاب خود را وداع کرد و روی بولایت خراسان نهاد و چون بر سر
چشمه رسیدند آهوان بسیار دید که بر سر آن چشمه ایستاده اند همه آب میخوردند
و خون از دیده میبارند چون جمع آهوان را نظر بر جمال جهان آرای حضرت
امام افتاد کفتند که یا امام معصوم صلاح چنانست که ازین راه برکردی که مخالفان
قصد کشتن تو دارند چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید و کفت
ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کس از اجل روی بکرداند بدین دستور
باشد که من از پدر خود یاد دارم که نوح پیغمبر ~~هزار~~ نهصد سال عمر داشت
و کفت بار خدایا تا من از تو اجل درخواست نکنم اجل بر من روا نداری

و جرم محمد مصطفی ۴۲ مرا خبر داده است

سلام کردند و

نهصد و پنجاه سال

۲

حضرت نوح پیغمبر را چهار فرزند بود سام و لام و حنانه و یعقوب قضا را یک روز
حضرت نوح پیغمبر خفته بود پسران نوح پیغمبر چوب در آتش نهادند و آن
چوب را سرخ کرده و تن مبارک خود را سوخته دید و گفت بارخدایا اجل فریضه
بر من گمار که من تاب جفای فرزندان ندارم ناگاه دید که ملک الموت در رسید
و گفت یا نوح بدان و آگاه باش که عهد اجل در رسید که حضرت حق سبحانه
و تعالی در قرآن فرمود که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
چون حضرت نوح پیغمبر این سخن بشنید گفت مرا یکساعت امان ده که دو
رکعت نماز بگذارم آنگاه ملک الموت یکساعت دست باز داشت که
نوح پیغمبر نماز بگذارد چون حضرت نوح از جای خود برخواست و از خانه بیرون
آمد و گفت یکساعت زیستن غنیمت است اما نوح از بیم ملک الموت
روی بهزیمت نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی رگهای زمین را در هم کشید
نوح پیغمبر بیکساعت یکساله راه برفت دید که چهار کس ایستاده و قبر میکنند
و با یکدیگر نزاع دارند چون نوح پیغمبر آن مردم را بدید سلام کرد و گفت ای
یاران شما را چه نزاع است و این نزاع از بهر چیست جمله گفتند یا پیغمبر خدا
شخصی از ما وفات کرد و ما اندازه نداریم و نمیدانیم که این قبر بقاعده است
یا نه آنگاه نوح گفت ای یاران من در قبر روم نگاه کنم بر من ظاهر خواهد شد
که این قاعده است یا نه چون مردم آن شنیدند گفتند یا رسول خدا اگر شما
قدم خود را رنجه فرمائید ما را حضرت حق سبحانه و تعالی بدین رحمت بیامرزد آنگاه
حضرت نوح قدم خود را در قبر نهاد دید که چهار کس ایستاده اند یکی میکائیل
و یکی اسرافیل و یکی عزرائیل و یکی جبرائیل بود جمله گفتند یا نوح اگر صد سال

نوح را مونس نالیده حسن حصر سا
نوح از خواب بیدار تن مبارک

و روی بگریز نهاد

بگریزی

۳

بگریزی آخر الامر مرگست و گفتند که بی امر حق سبحانه و تعالی برگ از درخت
نمیریزد و از سرگذشت خدا تعالی نباید گریخت شعر سرنوشت تو بود همراه
تو چون تو بگریزی بگیرد پای تو ایضاً دلتنگ مشو که عاقبت جنگ چه سود
با چرخ فلک ستیزه جنگ چه سود حکمی که بکرده است خداوند کریم گر
بگریزی هزار فرسنگ چه سود و باز گفتند یا نوح از مرگ چاره نیست و
جان را بجان آفرین تسلیم باید کرد چون حضرت نوح این سخن بشنید سر
بسوی آسمان کرد و گفت بارخدایا مرا چندان مهلت ده که دیگر باره بمسکن
خود روم ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی در رسید و گفت یا ملک الموت
یکسال دیگر عمر نوح باقیست آنگاه ملک الموت حضرت نوح را بجانب وطن
روانه ساخت تا مدت یکسال در راه بود چون بمسکن خود رسید ملک الموت گفت
یا نوح بدان و آگاه باش که اجل تو فرا رسید و من تو را چندان امان ندهم
که یکدم آب بخوری چون حضرت نوح این سخن بشنید روی خود بطرف
قبله کرد و هر دو پای او از آستانه خانه در گذشت آنگاه ملک الموت بحضرت
نوح گفت که هزار و نهصد و پنجاه سال عمر داشتی و چندان جای نساختی که من
تو را در آنجا قبض روح کنم حضرت نوح گفت یا ملک الموت اگر من دانستمی
که همچو تو غنی در عقب من بودی هرگز این عمارت نساختمی چون حضرت امام
علی ابن موسی الرضا نقل را تمام کرد جمله آهوان شنیدند جمله گفتند صدقت یا ولی الله
آنگاه حضرت امام روانه شد تا بولایت نشابور رسید آن روز دهم تیرماه
قدیم بود که در سر راه باغی بود و باغبان ایستاده بود چون حضرت امام
علی ابن موسی الرضا را چشم بر آن باغبان افتاد گفت ای باغبان میتوانی

در رزق و اجل و نکاح
تاخیر نیست و علمای شرع
در این مسئله ها قال و قیل بسیار
و راه بمنزل برده اند و الکی
دانش بعون الله و اگر چه
ز رزق سالی خورد و طلبکار
نعلی کرد و نیز در باب اجل
و ما کان لنفس ان تموت الا با
الله سخن دراز است

مرا کار مساعد بسر و گر امر مجهول و در
ساحل کرانه
و مصر عاقبت الامر کرد و مرگ نمود
را راه عن مسد السیم در فراز جان میکرد
اگر میکردم زین عقبت نبود و کار عمده
را از تلک شدن حرکت نیست و العبد
از تکاب الامور لا فایده فیه

از برای

۴

که از برای ما انگور بیاری باغبان گفت آزین فصل انگور در باغ بهم نمیرسد حضرت
امام گفت برو در باغ نگاه کن چون باغبان این سخن بشنید برخواست و
نگاه کرد دید که در باغ بقدرت خدا یتعالی دیگر باره انگور آورده باغبان را
دل راه نداد که از برای حضرت امام رضا انگور بیاورد آنگاه باغبان برگشت
و گفت در باغ ما انگور نیست چون حضرت امام این سخن بشنید عنان مرکب
باز گردانید و روی براه نهاد و اما باغبان در باغ ایستاده بود و در این فکر
بود که چگونه این انگور را تمام کند که ناگاه آتش در باغ افتاد و باغ و باغبان را
بسوخت و بلعنت خدا واصل شد اما حضرت امام علی ابن موسی الرضا چون
بنزدیک شهر طوس رسید بکوه غلطبان درآمد و یک کوه بدست چپ
حضرت سلطان دین ابو الحسن امام علی ابن موسی الرضا در میان آن دو
کوه میرفت تا آنکه بشهر طوس رسید مامون الرشید علیه اللعنه این سخن
بشنید شاد شد بفرمود تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما
و فضلا و صلحا جمله باستقبال حضرت امام علی ابن موسی الرضا بیرون رفتند
چون بنزدیک حضرت رسیدند جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست
و پای حضرت امام را ببوسیدند و برا بصد اعزاز و جلالت بشهر طوس
درآوردند اما آنروز که حضرت امام علی ابن موسی الرضا قدم مبارک بشهر طوس
نهاد آنروز دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند و هر روز خلق
عالم از اطراف و جوانب می آمدند و کمال و فضل و بلاغت آنحضرت
سلطان دین را میدیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال شفا
می یافتند آخر الامر مامون الرشید علیه اللعنه کینه حضرت امام در دل گرفت

۵

و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند نتوانست
اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده
غضب میکرد و برا بشیرخانه فرستادی اما روز دیگر مامون الرشید علیه اللعنه
در خدمت حضرت امام علی ابن موسی الرضا آمد و سلام کرد و گفت یا حضرت
امام معصوم چند شیر در خانه دارم و بسیار درنده میباشند و من شنیدم
که شیر با شما سخن میگوید مرا مقصود چنان است که قدم رنجه کرده بدان شیر
خانه روید که تا شیر با شما سخن گوید تا ما بشنویم چون امام این سخن بشنید
از جای برخواست باتفاق مامون الرشید علیه اللعنه بقصر بزرگ شیر
خانه رسیدند و در شیرخانه را بگشودند آنگاه حضرت امام علی ابن موسی الرضا
قدم خود را بدان شیرخانه نهاد چون شیرانرا چشم بر جمال جهان آرای حضرت
امام افتاد جمله شیران گفتند السلام علیک یا بن رسول الله این چه
حالت است که خود را بدست دشمنان دادی ما را اجازه ده که برویم
و دمار از ایشان برآریم و تمام مردم شهر طوس را از هم بدرانیم چون
حضرت امام این سخن از شیران بشنید گفت جدم رسول خدا فرمود که ای
جد میزدی از دست مامون الرشید علیه اللعنه شهید خواهی شد
اما در میان شیران یک شیر ضعیفی بود بسیار ناتوان و لاغر و بسیار پریشان
حال از جای برخواست و گفت یا حلال مشکلات جهان حضرت سلطان
دین ابو الحسن امام علی ابن موسی الرضا بدان و آگاه باش که مامون الرشید
بدین شیران هر چندگاه یک گاوی میدهد جمله شیران جوان میخورند و من
عاجز و ناتوان شده ام و مرا نگذارند که سیر شوم چون حضرت امام این شیر

تبسم فرمود

٦

این سخن بشنید کفت ای شیران من شمارا نصیحت میکنم زنهار که بعد
ازین هرچه مامون الرشید علیه اللعنه شمارا میدهد اول بگذارید که این
شیر ضعیف بخورد و بعد ازان شما که جوانید بخورید چون شیران از
حضرت امام علی ابن موسی الرضا این سخن بشنیدند یکان یکان کفتند
سمعنا و اطعنا اما هر سخن که جمله شیران بکفتند همه را مامون شنید و هیچ
نکفت چون حضرت امام معصوم با اباصلت از شیرخانه بیرون آمدند
مامون الرشید علیه اللعنه کفت یا امام معصوم جمله شیران با تو چه کفتند
آنکاه حضرت امام کفت آنچه شیران کفتند جمله را تو شنیدی آنکاه مامون
الرشید علیه اللعنه بفرمود تا کاوی بدان شیران دادند و مامون الرشید
علیه اللعنه رفت نکاه کرد دید که جمله شیران از جای برخواستند و آن کاو را بکشتند
و باز بجای خود رفتند و قرار کرفتند و آن شیر ضعیف ناتوان از جای خود برخواست
و بر سر کاو رفت و چندان بخورد که سیر شد و باز بجای خود رفت و قرار کرفت
و بعد ازان شیران دیکر برخواستند و بر سر کاو کشته رفتند و چندانکه
خواستند بخوردند چون آن ملعون آن معجزات از حضرت امام علی ابن موسی
الرضا بدید کفت الله اکبر که اولاد ابوتراب همیشه جادو کرند اما آن روز
حضرت در خانه خویش رفت مامون الرشید با مامون الرشید علیه اللعنه
کفت ای برادر بدان و آکاه باش که عاقبت ولد امام موسی در شهر طوس
پادشاهی خواهد کرد و خلق عالم بروی جمع شوند و لشکر وی زیاده شود
و دمار از ما برآرند و فرزندان ما را اسیر کنند و مال ما را بغارت برند و
استخوانهای ما را بسوزانند و نسل ما را از روی زمین منقطع سازند چون

برادر

مامون

۷

مامون الرشید علیه اللعنه از مامون الرشید سک این سخن بشنید
کفت ای برادر درین کار صبر باید کرد و این راز نهفته را با کس نباید کفت
تا آنکه خلق عالم واقف نشوند این بکفت و در خانه رفت اما حضرت امام
علی ابن موسی الرضا را مرید خاص بود اباصلت نام آنکاه حضرت امام معصوم
با وی کفت یا اباصلت یکمشت خاک به نزدیک من آر که تا بدانم که قبر من کجاست
آنکاه اباصلت برفت و یکمشت خاک نزد امام آورد چون حضرت امام آن
خاک را از دست اباصلت کرفت و یک یک را می بوسید و کفت
یا اباصلت در میان شهر خاکم نکنید و در فلان جا چشمه آبی بیرون آید از آن
آب مرا غسل دهید و خلایق را بر سر جنازه من کرد میاورید و بکذارید که علما
و فضلا و صلحای شهر طوس بر سر من آیند اما پنج کس از آسمان بدید آیند جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حضرت عیسی ابن مریم بیایند و تابوت من از
جای برخیزد اول باسمان هفتم خواهد رفت حضرت حق سبحانه و تعالی مرا جامهای
رحمت بپوشانند و هزار ملائکه ذکر کویان با تابوت من خواهند آمد این بکفت
و بسیار بکریست آنکاه اباصلت کفت یا امام معصوم تو میروی و مرا که میکذاری
آنکاه حضرت امام معصوم کفت تو را بخدای عزوجل بسپارم حضرت امام
در این سخن بود که قاصد مامون الرشید علیه اللعنه در رسید و سلام کرد
و کفت یا امام معصوم شما را مامون الرشید علیه اللعنه طلب میکند چون حضرت
امام علی ابن موسی الرضا از قاصد این سخن بشنید دانست که مامون الرشید
علیه اللعنه قصد کشتن او دارد آنکاه حضرت امام معصوم با اباصلت روی
بدر خانه مامون الرشید نهادند چون بدر سرای مامون الرشید علیه اللعنه

اما مارا اکر انست و ورا
جهای بکار برده کارش ان
تا خلق عالم کمان بر نبرند

ان ششم بیاورند و مرا عیسی روح الله
خواهد کرد و تابوت مرا از جای برخیزد

دور الضیافت

رسیدند

رسیدند مامون الرشید علیه اللعنه از خانه بیرون آمد و حضرت امام را اجابت ٨
کرد و بمهمان خانه فرود آورد انگاه مأمون الرشید علیه اللعنه سه طبق انگور
در پیش امام بر زمین نهاد و گفت یا حضرت امام معصوم انگور بخورید آنگاه حضرت
امام نگاه بدان انگور کرد و گفت یا مامون الرشید از برای انگور خوردن مرا
چه تکلیف میکنید و من در این انگور غیر از مصیبت و محنت و اندوه و فراق
چیزی نمی بینم آنگاه مامون الرشید علیه اللعنه گفت یا حضرت امام
معصوم بدان و اگاه باش که من در این انگور هیچ مکر و حیله نمی بینم
و باروح پر فتوح حضرت محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن الرضا
و حسین شهید کربلا که حضرت حق سبحانه و تعالی که دنیا را از برای وجود
شما آفریده که من در این انگور هیچ مکر و حیله نکرده ام چون حضرت امام
معصوم از مامون الرشید علیه اللعنه این سخن بشنید گفت یا مامون الرشید
هزار جان من فدای نام حضرت جدم محمد مصطفی و علی مرتضی باد من انگور
بخواهم خورد و تو در عذاب دوزخ گرفتار شوی این بگفت و دست دراز
کرد و انگور را بخورد و در ساعت از جای برخواست انگاه مأمون الرشید
علیه اللعنه گفت یا امام معصوم بکجا میروی که من شما را بجهة مهمانی آورده ام نگاه
حضرت امام علی ابن موسی الرضا گفت آنجا میروم که تو فرستادی این
بگفت و از خانه آن ملعون بیرون آمد و جود مبارکش پریشان شد و هر لحظه
میفتادی و گفت یا اباصلت مرا نگاه دار که من بی تاب شدم و زهر تمام
استخوانهای مرا در گرفت و از بیکسی و بیچارگی خود میگریست تا بدر خانه
خود رفت اما در اخبار آورده اند که حضرت شاهزاده محمد تقی ابن حضرت

امام علی ابن موسی الرضا در مسجد مدینه نشسته بود بعبادت مشغول شده ١
بود ناگاه هاتفی از غیب در رسید و گفت ای شاهزاده اگر میخواهی که پدر را
زنده به بینی قدم در راه نه چون حضرت محمد تقی از هاتف این سخن بشنید
از مسجد بیرون آمد و گفت الهما ملکا پادشاها پدر مرا چندان مهلت ده تا
من بشهر طوس روم و پدر خود را به بینم انگاه شاهزاده محمد تقی در خانه
رفت و مادر خود را گفت ای جان مادر بدان و آگاه باش که پدر مرا مامون
الرشید علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد چون مادر و اصحاب و اولاد این
سخن بشنیدند همه گریه و زاری آغاز کردند و جامها پاره کردند و واویلاد
واحسرتا بر آوردند که حضرت شاهزاده محمد تقی از مدینه یک ساعت بشهر
طوس آمد و بدر خانه پدر رسید و حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع
خفته بود در بزد و گفت ای جان پدر بزرگوار در بگشا چون حضرت امام
علی ابن موسی الرضا آواز فرزند خود بشنید بصد پریشانی از جای خود
برخواست و در را بگشود چون حضرت شاهزاده محمد تقی را چشم بر
جمال جهان آرای پدر بزرگوار حضرت سلطان دین ابو الحسن علی ابن موسی
الرضا افتاد گفت السلام علیک ای پدر بزرگوار مظلوم و ای پدر مسموم
این چه حالتست که این قوم بی اعتبار در حق شما کردند و این بیعت
نامهای خلاف را بنوشتند و عهد خود را بجای نیاوردند ای پدر بزرگوار
من از غریبی و بی کسی تو بنالم که در شهر طوس غریب و بیکس مانده یا از
یتیمی خود بنالم که در مدینه یتیم مانده ام این بگفت و بسیار بگریست انگاه
حضرت امام علی ابن موسی الرضا فرزند خود را در کنار گرفت سر و چشم

و در روایت صحیح امده

وروی مبارکش را بوسید و سر فرزند خود را در زیر جامهٔ خواب گرفت
و آنچه شرط امانت بود بروی ادا کرد چون حضرت امام محمد تقی آن را
دریافت حضرت امام علی ابن موسی الرضا جان بحق تسلیم کرد که انا لله
وانا الیه راجعون وای عزیزان چون حضرت امام معصوم علی ابن موسی
بجوار رحمت حق درپیوست آشوب در شهر طوس افتاد و مردم شهر
طوس بر سر حضرت امام علی ابن موسی الرضا جمع آمدند و نوحه و زاری آغاز
کردند و جامهای خود چاک کردند و خاک بر سر کردند اما مردم شهر طوس
آمدند و خواستند که حضرت امام معصوم را غسل دهند مرید خاص
حضرت جماعت علما و فضلا و صلحای شهر طوس را از سر حضرت امام
دور کرد و گذاشت که مردم شهر طوس بر سر امام جمع آوری نمایند آنگاه
پنجکس از آسمان بزیر آمدند و تابوت و کفن بیاوردند و حضرت امام علی
ابن موسی الرضا را غسل دادند و کفن بپوشانیدند و ویرا بتابوت نهادند
آنگاه تابوت حضرت از جای برخواست و روی باسمان نهاد چون بآسمان
هفتم رسید حضرت حق سبحانه و تعالی ویرا جامهای رحمت درپوشانید
و هزار ملائکه ذکر گویان در عقب تابوت حضرت امام علی ابن موسی الرضا
بر سر قبر خویش رسید و ویرا حضرت عیسی روح الله نماز کرد و مامون الرشید
علیه اللعنه با برادر مامون الرشید سک آمدند و فریاد برآوردند و واویلا
و واحسرتا برکشیدند و گفتند که حضرت امام علی ابن موسی الرضا را بیماری
از چه بود آنگاه اباصلت که مرید خاص حضرت بود گفت یا مامون بدان
و آگاه باش که حضرت امام معصوم را تو شهید کردی و بلعنت خدا گرفتار

شدی تا دنیا باشد شما را بر سر منبرها لعنت کنند چون مامون الرشید
علیه اللعنه این سخن بشنید خشم گرفت و گفت یا اباصلت بی شرم من مرد
پادشاه این ممالک باشم تو مرا این سخنهای بیهوده میگوئی من ترا زجر
و سیاست میکنم آنگاه اباصلت گفت یا مامون اگر تو مرا بکشی من بهتر
از حضرت امام علی ابن موسی الرضا نخواهم بود که تو او را شهید کردی
اما در اخبار آورده اند که حضرت علی ابن موسی الرضا را هشت فرزند بود
بدین اسامی حضرت امام محمد تقی و هادی و علی النقی و حسین و یعقوب
و ابراهیم و فضل و جعفر و اما هادی ابن امام علی ابن موسی الرضا را چهار فرزند
بود بدین اسامی عبد الله و خضر و داود و محمد اما علی النقی ابن حضرت امام علی ابن
موسی الرضا را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و حسن و نعمت و صالح
و صایب و صایم اما یعقوب ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا را سه
فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و اسحق اما ابراهیم ابن حضرت
امام علی ابن موسی الرضا را هشت فرزند بود بدین اسامی محمد و احمد و محمود
و طیب و ابراهیم و موسی و یعقوب و حافظ اما فضل ابن حضرت امام
علی ابن موسی الرضا را دو فرزند بود بدین اسامی جعفر و عبد الله اما جعفر ابن
حضرت امام علی ابن موسی الرضا را شش فرزند بود سلیمان و اسمعیل
و شعیب و یحیی و مالک و حمید و مجید اما عبد الله ابن هادی ابن امام
علی ابن موسی الرضا را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و برهان و نعمان
و لقمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابو طالب ابن
حضرت امام علی ابن موسی الرضا را ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب

علی نقی ابن ...

و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران سلیمه و حلیمه
رحیمه اما یوسف ابن یعقوب ابن حضرت علی ابن موسی الرضا پنج
فرزند بود بدین اسامی حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم اما ابراهیم بن
حضرت امام علی ابن موسی الرضا را هفت فرزند بود بدین اسامی حسن
و محسن و حسین و قاسم و زید و علی و آمنه اما دختران زهرا و کبرا اما
عبدالله ابن جعفر ابن امام علی ابن موسی الرضا را ده فرزند بود بدین
اسامی یحیی و یوسف و موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون
و دختران سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه تا در آن زمانیکه حضرت امام
محمد تقی را هارون الرشید علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد
ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه
من بشما رسد باید که دمار از ابو ترابیان برآرید و چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه
کردند و روی بجمله امامزادگان نهادند و امامزادگان روی باطراف
و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در مدینه بموضع قبرستان
بقیع شهید کردند اما هادی و علی النقی و جعفر از مدینه روی بولایت
ساوج بلاغ نهادند و چون بموضع ساوج بلاغ رسیدند ایشان را شهید
کردند اما جعفر را در موضع جبندار شهید کردند اما حسین ابن امام علی الرضا
النقی را در زمان پدرش شیخ بایزید بسطامی شاهزاده حسین را از خراسان
برداشتند و روی بولایت قزوین نهادند چون بموضع خروان رسیدند
یکساعت بنشستند و چاشت کردند و بعد از آن روی براه نهادند

محمد ابن

خروان

وچون

٥ و چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید را چشم بر مورچه افتاد دید
که مورچه نان بدامان همی خوردی آنگاه شیخ بایزید با حضرت شاهزاده حسین
گفت که تو بیرون شهر باش تا من مورچه را بمنزل برسانم انگاه شیخ بایزید
مورچه را برداشت و روی براه نهاد و انگاه حضرت شاهزاده حسین بیرون
شهر بنشست و هر لحظه صدای شهر قزوین بگوشش شاهزاده حسین میرسید
شاهزاده حسین از انجا برخواست و در اندرون شهر قزوین رفت چون
بدر حمام رسید در حمام رفت اما یک کور در حمام ایستاده بود هر کس را که
دیدی گفتی بدوستی امام علی ابن موسی الرضا که بجام آب بر سر من بریز
انگاه شاهزاده حسین بجام آب بر سر کور بریخت و در ساعت آنکور بینا
شد انگاه کور دست دراز کرد و دامن شاهزاده حسین را بگرفت و آواز
بلند کرد و گفت ای یاران بدانید که امام زاده در حمام است آنگاه کور
از حمام بیرون رفت و مردم شهر قزوین این سخن بشنیدند هجوم کردند
بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی بحمام رفتند و حضرت شاهزاده را در حمام
شهید کردند لعنت الله علی قوم الظالمین اما فرزندان هادی ابن حضرت
امام علی ابن موسی الرضا عبدالله و [illegible] و محمود و داود روی بولایت
نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان علی النقی ابن حضرت امام علی ابن
موسی الرضا ابوطالب و حسین و نعمت و صالح و [illegible] از مدینه روی
بولایت خیاره کل پایکان نهادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب ابن امام علی ابن موسی الرضا

خفه کرده ع

یوسف

یوسف و یونس از بغداد روی بولایت هرمز نهادند چون بشهر هرمز رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابراهیم ابن حضرت امام علی ابن موسی
الرضا محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت لمتر نهادند چون بموضع
زواره دشت رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ابراهیم ابن حضرت
امام علی ابن موسی الرضا با دو فرزند خود موسی و طیب از بغداد روی
بولایت ری نهادند چون بموضع آهنک رسیدند ایشان را شهید
کردند اما ~~ابراهیم ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا را در ده آهنک مردم~~
~~آهنک از هر طرف یک ضربت با امام زاده زدند و یرا شهید کردند~~ اما فرزندان
ابراهیم و یعقوب و حافظ از ری روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر
کاشان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان فضل ابن حضرت امام
علی ابن موسی الرضا جعفر و عبدالله از مدینه روی بولایت دار المرز نهادند
چون بموضع رودبار قصران رسیدند در ده دلالان ایشانرا شهید کردند
اما فرزندان جعفر بن ~~عبدالله~~ ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا سلیمان
و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و حمید و دانیال از مدینه روی بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما سلیمان و اسمعیل
از ری روی بولایت طارم نهادند چون بموضع غنی ده آنطرف رودخانه
بطرف آفتاب برآمدن در میان درخت [illegible] غایب شدند اما شعیب و یحیی
از شهر ری روی بولایت بور نهادند چون بموضع بور رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما مالک و حمید و دانیال از ری روی بولایت اردستان
نهادند چون بموضع اردستان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان

رودبار قصران

هادی

٧ هادی ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا یزدان و نعمان و برهان و [illegible]
از مدینه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما دختران عبدالله ابن هادی ابن حضرت امام علی ابن
موسی الرضا فاطمه و خدیجه و شریفه و صفیه و سکینه از بغداد روی بولایت
شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ابوطالب
ابن علی النقی ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا یعقوب و یوسف و خالد
و حامد و سالم و ناصر و [illegible] از مدینه روی بولایت یمن نهادند و چون
بموضع یمن رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
علوی اما دختران ابوطالب ابن علی النقی ابن حضرت امام علی ابن موسی
الرضا سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر
تبریز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان [illegible] یوسف ابن
حضرت امام علی ابن موسی الرضا حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد
روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر خراسان رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان محمد ابن ابراهیم
ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا حسن و محسن و قاسم و زید از مدینه
روی بولایت همدان نهادند اما حسن و محسن را بشهر همدان شهید
کردند اما قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نهادند چون
بشهر سلطانیه آمدند ایشانرا شهید کردند اما دختران محمد ابن ابراهیم ابن حضرت
امام علی ابن موسی الرضا زهرا و کبرا از بغداد روی بولایت کاشان نهادند
و چون بشهر کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله

فرزندان

ابن

۸

ابن جعفر ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا یحیی و موسی و مسیب و مختار و هارون
و عباس از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند در انجا مدتی
بسر بردند و عبدالله بن جعفر ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا از ری روی
بولایت شمران نهادند چون بموضع عصار بو علی رسیدند و برادران ~~حصار بو علی~~
شهید کردند اما مسیب و مختار از ری روی بولایت اصفهان نهادند چون
بشهر اصفهان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما عباس و هارون را بشهر ری
شهید کردند اما سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد روی بولایت چین نهادند
چون بموضع چین رسیدند ایشانرا شهید کردند ختم شد اولاد حضرت امام علی
ابن موسی الرضا ذکر اولاد امام محمد تقی روایتست از لوط ابن یحیی خزاعی علیه الرحمه
که حضرت امام محمد تقی را شش فرزند بود بدین اسامی امام علی النقی و ابو الحسن
و ابو طالب و زید و موسی و جعفر اما ابو الحسن ابن حضرت امام محمد تقی را سه فرزند
بود بدین اسامی ~~جعفر و قاسم و محسن~~ اما ابو طالب ابن حضرت امام محمد
تقی را چهار فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و مطهر و فضل و جعفر اما جعفر ابن
حضرت امام محمد تقی را شش فرزند بود بدین اسامی زین العابدین و مطهر و آدم
و ابراهیم و اسمعیل و داود اما ~~ابو طالب~~ عبدالله ابن ابو الحسن ابن حضرت امام محمد
تقی را هفت فرزند بود بدین اسامی شعیب و محمد و محمود و حسن اما دختران
میمونه و رابعه و فاطمه اما ابوطاهر ابن ~~...~~ ابن امام محمد تقی زاده فرزند بود
بدین اسامی سالم و صادق و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل اما دختران ام الصغرا
و ام الکبری و ام کلثوم و زینب اما زین العابدین ابن جعفر ابن امام محمد تقی را
ده فرزند بود بدین اسامی حسین و فضل و مالک و ادهم و خالد و محمود و حسن

یحیی ابن

مجلس بیست و دوم در ذکر اولاد
ذکر اولاد امام محمد تقی ع

عبدالله و زید و مالک

ابن ابوطالب

وسلیمان

وسلیمان و یعقوب و ثابت اما دختران حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده اما مطهر
ابن حضرت امام محمد تقی را سه فرزند بود بدین اسامی موسی و محمد و حسین اما در
اخبار آورده اند که چون هارون الرشید علیه اللعنه حضرت امام محمد تقی را
زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد جمله امام زادگان روی باطراف
و جوانب نهادند اما ابوطالب و زید را در بغداد در موضع ~~...~~ منصلیمین شهید
کردند اما حضرت علی النقی در شهر سامره افتاد و وطن ساخت ~~و ذریات این~~ ایشان
~~بسیار شد با القاب علوی~~ اما ابو الحسن و جعفر و موسی با همه اولاد و اصحاب
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند مخالفان
بسر راه امام زادگان معصوم و مظلوم در آمدند و بسیار مجادله کردند و جراحت
بسیار بر تن مبارک ایشان رسیده بود آخر الامر ابراهیم بن جعفر ابن امام محمد
تقی را در ولایت ری در موضع رزکان شهید کردند اما اسمعیل بن ~~حضرت امام~~
جعفر ابن حضرت امام محمد تقی را بولایت ری بموضع طهران افتادند و در خانه
فخر الدین حداد فرود آمدند تا مدت یکماه حضرت امامزاده بیمار بود و بسیار
جراحت بتن مبارک امامزاده اسمعیل رسیده بود آنگاه فخر الدین حداد آن
جراحتهای ویرا به بست آخر الامر ~~...~~ کرکان ~~...~~ خروج کردند بمنزل فخر الدین
حداد آمدند و حضرت امامزاده را شهید کردند لعنت الله علی قوم الظالمین
اما ابو الحسن ابن حضرت امام محمد تقی با یکفرزند زید نام بولایت ری بموضع
اندرمان افتادند ایشانرا شهید کردند اما موسی و جعفر با جمله فرزندان و فرزند
زادگان و اولاد و اصحاب از ولایت ری روی بولایت دار المرز نهادند
چون امامزادگان بموضع آهنگ لار رسیدند با همه مریدان خاص و معتقدان

ابن ابوطالب

مندلی

در رعایت بسیار کرد

ومعتقدان

و متعلقان بار برگرفتند و آسوده شدند اما در آهنگ لار آبیاری استاده بود
آن ملعون بدبخت شعبان نام داشت برفت و مردم او بنگ و مردم زیار را
خبردار کرد از آمدن امامزادگان اما در لار چهار صد و چهل و چهار پارچه ده بود
و مردم ... منشور نامه از مامون الرشید علیه اللعنه داشتند که اگر از اولاد
ائمه بولایت لار افتادند آن خارجیان در دم شهید کنند آخر الامر جمله آن
ده خبردار شدند اما [برادر] برادر زاده مامون الرشید علیه اللعنه
در ده مرد انک بود لشکر برداشت و روی بآهنگ لار نهاد و چون بموضع
[...] رسیدند شعبان آبیار ناپاک بر سر راه ایستاده بود آنگاه امامزادگان
گفتند ای شعبان هیچ ابو ترابی دیدی که در اینجا باشند آن ملعون آبیار گفت
که آری دیدم اگر شما مرا چند درهم دهید من شما را با ایشان برسانم آنگاه هزار
درهم بشعبان آبیار دادند امامزاده پلید با ایشان همراه شد همچنان می آمدند
تا بر سر راه امامزادگان رسیدند اما چهار [...] ده که فرزندان مسیب ابن
قعقاع خزاعی بودند [مردشت و بلبانک] دوار و دبو و سحر آن مردم بگریه
و زاری مشغول بودند اما مخالفان با امامزادگان مجادله کردند اما عمران ابن
موسی ابن جعفر [...] ابن حضرت امام محمد تقی آنروز با جمله ابن عمان
خود شش هزار خوارج را جان بجهنم رسانیدند آخر الامر عمران و جعفر و موسی
و ابیطالب و قاسم و محسن و باقر و داود و مطهر و یوسف و حسین و اسد
و عبدالله و زید و زین العابدین و محمد جواد و حسن و آن هجده تن امامزادگان را
در موضع آهنگ لار شهید کردند اما راوی گوید که در همان ساعت خبر آمد
که مامون الرشید بلعنت خدایتعالی واصل شد اما عبدالله ابن ابراهیم بن

محمد بن

که عبدالله نام داشت

راوی اخبار گوید که الحق چهار صد
چهل و چهار ده همه مردم با ...
... آمده بودند و بقصد
... امامزادگان ...
... و بلبانک

در سجده ... سال

محمد بن قاسم ابن ثابت ابن [...] محمود ابن مفضل ابن یحیی ابن اسد ابن محمد بن
مسیب ابن قعقاع خزاعی رحمه الله علیه چون این سخن بشنید شاد شد و گفت
ای ابن عمان برخیزید که کمر عداوت در میان بندیم و حق خون فرزندان
امام محمد تقی از این ظالمان بیراه باز ستانیم همه گفتند که فرمان برداریم آنگاه
حضرت مسیب را بر پای کردند و روی بدان مخالفان نهادند و زنان و دختران
همه سر و پا برهنه دست بر سر کوبان و روی خراشان میرفتند و چون بشعبان
آبیار ملعون رسیدند آنگاه عبدالله گفت ای حرامزاده دیدی که آتش در
زیر درخت شجر المبارک انداختی و شاخ و برگ ها را یکبار بسوختی بپا تا ضربت
مشتی بتو رسانم آنگاه عبدالله شمشیر بر سر آن حرامزاده زد که تا سینه وی
بشکافت و آن لشکر اسلام همچنان میرفتند تا بر سر آن کشتگان آهنگ لار
رسیدند و خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند و فریاد و واویلا
برآوردند و حضرت امامزادگان را دفن کردند آنگاه آنروز عبدالله با پانصد
نفر ابن عمان و خویشان در عقب خوارجیان برفتند و موازی [...] هزار
خوارج را جان بجهنم رسانیدند اما جعفر بن موسی ابن امام محمد تقی آنروز در کشته
نشد اما عبدالله ابن جعفر بن حضرت امام را بده آوردند و چهل جراحت
بتن مبارک امامزاده جعفر رسانیده بودند و زن عبدالله [...] حفیفه
نام داشت و آن جراحتها را ببست تا مدت شش ماه گذشت عبدالله [...]
دختر خود زینب نام را بعقد امامزاده در آورد اما جعفر بن موسی ابن امام
محمد تقی را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد کیا و تجاسب کیا و زرین کمر کیا
و کرشاسف کیا اما زرین کمر کیا را دو فرزند بود بدین اسامی عبدالله و

بلروح الله

وح وحید و روح الله
نشر فرزند بومحمود و مسعو

روح الله اما عبدالله ابن جعفر راسه فرزند بود بدین اسامی محمد کیا
واسود و ابراهیم و اسمعیل و داود تا زمان متوکل علیه اللعنه والکلب والعذاب
که حضرت امام علی النقی را زهر داد و شهید کرد و لشکر بی اندازه جمع کرد
روی باطراف وجوانب نهاد و هر جاکه یکی از اولاد ائمه در دست او افتادی
بکشتی و امان ندادی اما متوکل علیه اللعنه بولایت لار رسید کیایان از بیچ
از آمدن آن ملعون خبر یافتند و ایشان نیز ابن عمان خود را برداشته حرب
عظیم در پیوستند و از هر دو سو سپاه لشکر بسیار کشته شد آنگاه متوکل
علیه اللعنه گفت ای کیایان از بیچ شما فرزندان ابو ترابیان را پنهان کرده اید
و اسمهای ایشانرا بازگونه گذاشته اید و بدانید بهید من شمارا زنده نخواهم
گذاشت تا آنکه بدست نیارم کیایان گفتند ای لعین خوارج اگر تو ما را قتل
عام کنی ما امامزادگان را بشما ندهیم آنحرامزاده چون این سخن بشنید دید
که چاره نیست مردم کوهپایه را سر سختند دست از ایشان باز داشتند
اما جعفر ابن موسی ابن حضرت امام محمد تقی در موضع آرو بجوار رحمت حق
در پیوست اما محمد کیا ابن جعفر بن عمر ابن موسی ابن حضرت امام محمد تقی ع
در ولایت دارالمرز رستمدار افتاد چون در پایه قلعه صلح کنان رسید مدتی
روزگار بر حجره بنشست بر طریق آباء خود بروزگار بسر میبرد و مردم را براه
اسلام دلالت میکرد و مردم همه مرید و معتقد آنحضرت شدند و از وی
ولایت و کرامت بسیار بدیدند و پادشاه ولایت عراقین حضرت سلطان
سنجر بود چون این سخن بشنید آرزوی دیدار آنحضرت در دلش افتاد و
متوجه دارالمرز شد و چون بکوه پایه رسید در خاطر مبارکش گذشت که

5 باحضرت محمد کیای صلح کنان اگر کرامتی هست درین راه ما را بنماید چون قدم
در آن کوه پایه نهادند بقدرت حق تعالی آن کوه بلرزه در آمد و هیبت
بتن سلطان سنجر افتاد و مردم بترسیدند وقت آن بود که تمام کوه فنا شود
ناگاه آوازی شنیدند که میگفت یا ایها الجبل لرزان در ساعت قرار گرفت
و راه داد تا ایشان بنزدیک سلطان محمد کیا رسیدند چون علامات و
معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر شد چندین هزار نذر و علوفه دادند و کمر
خدمت در میان بسته اند پادشاه هر چه در خزانه و مطبخ بود در تحت
تصرف آنحضرت در آوردند و نقاره خانهٔ خود را در آن آستانهٔ مبارکه
شریف گذاشت و بعد از آن سلطان سنجر همت و مدد طلبید و او را وداع
کرد و همچنان مانده است تا دامن قیامت و بحضرت سلطان محمد کیا در
همان موضع بجوار رحمت حق در پیوست اما تجاسب کیا دکرشاسف کیا
در ولایت رستمدار افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب تجاسب و محمد اسب بماندند اما زرین کمر ابن جعفر ابن موسی ابن
حضرت محمد تقی حسن نام در ولایت مازندران افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زرین کمر اما حسین ابن علی ابن محمد بن
جعفر ابن زید ابن محسن ابن عبدالله زرین کمر ابن جعفر ابن موسی ابن عمران
ابن حضرت امام محمد تقی در مازندران روی بولایت ری نهادند نهادند وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله
و مسعود و محمود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استراباد رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابیطالب ابن الحسن ابن حضرت امام محمد

از الزریدن باز ایستد

عبدالله ابن

نقی شعیب و محمد و محمود و حسن در ولایت قم افتادند و چون بشهر قم رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما دختران ابوطالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت
هزارجریب بدهی رسیدند که لواسان خوانندی آن مظلومان را دران ده
شهید کردند اما فرزندان ابوطاهر ابن موسی ابن حضرت امام محمد تقی صالح و
صادق و یعقوب و ذکریا و عقیل از بغداد روی بولایت نشابور نهادند و چون (دختران ابوطاهر صغری و کبری)
بشهر نشابور رسیدند ایشانرا شهید کردند و حضرت ام کلثوم و زینب از بغداد
روی بولایت ... نهادند و چون بشهر ... رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
فرزندان جعفر ابن حضرت امام محمد تقی حسین و فضل و خالد و محمود و حسن و یعقوب
و سلیمان و ثابت از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما دختران زین العابدین حیدر و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد
روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما محمود و حسن و حسین از بغداد روی بولایت ری نهادند و چون بشهر
رکره رسیدند ایشانرا شهید کردند اما راوی گوید که از اولاد ابراهیم ابن محمد
ابن حسن ابن قاسم ابن جعفر ابن ابیطالب ابن حسین ابن موسی ابن هارون
ابن محمد ابن حسن ابن حضرت امام علی النقی ابن ابیطالب که چون متوکل علیه
اللعنه حضرت امام علی النقی را زهر داد و شهید کرد آن حرامزاده حکم کرد که هر جا
سید صحیح النسب باشد بکشند و بسوزانند نامه باطراف و جوانب فرستاد
و قدغن کرد اما راوی گوید که از اولاد حضرت امام حسن عسکری که در شهر
اصفهان رسیدند و آن ظالمان دیگرباره خروج کردند و دروازهای شهر را
به بستند و امامزادگان معصوم و مظلوم را در میان گرفتند و بسیار مجادله

گردند

کردند آخر الامر هارون ابن محمد ابن زید ابن حضرت امام حسن ع را در شهر اصفهان
شهید کردند و یرا بالقاب هارون ولایت خوانند اما هارون را سه فرزند بود
بدین اسامی محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود بدین اسامی موسی
و اسحق چون شب درآمد جمله امامزادگان از اصفهان روی بولایت ری
نهادند چون بشهر ری رسیدند در انجا که او را دار السلام خوانند محمد و یحیی
و ابراهیم را دران موضع شهید کردند اما موسی و اسحق روی بولایت ورامین
نهادند چون بپایان سوخجه دران موضع که دریاچه در میان قلعه بود موسی
و اسحق را دران موضع شهید کردند اما موسی را سه فرزند بود بدین اسامی
حسین و قاسم و صالح اما حسین و قاسم و صالح را در شهر ورامین شهید کردند
اما ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی جعفر و ناصر و یعقوب و عبدالله
در کوهنک دشت جرد شهید کردند اما جعفر را دو فرزند بود بدین اسامی قاسم
و علی اما قاسم و علی را در موضع ری در کپچلک شهید کردند اما قاسم را شش
فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و یوسف اما دختران زبیده و خدیجه و عبیده
و آن شش تن را در شهر ورامین در پیش مسجد جامع شریره دمشقی علیه اللعنه
شهید کرد تا مدت سه روز نعشهای ایشان بذلت در میان خاک افتاده بود و کسی را
زهره آن نبود که امامزادگانرا دفن کنند چون شب درآمد محلت قصابان
مردی بود حاجی حلوائی آن مرد چهار پسر داشت که محب اهل بیت بودند شب
چهارم امامزادگانرا در آن موضع دفن کردند رحمة الله علیهم اما حسن را چهار فرزند
بود محمد و زید و حمزه و یونس ایشانرا در شهر ورامین در کوچه کرباس فروشان
رسیدند ایشان را سعد ابن ازرق دمشقی علیه اللعنه والعذاب شهید کرد

ما محمد را

اما محمد را سه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمود و ذکریا اما محمود و ذکریا را
در ولایت ورامین در موضع دست کرد شهید کردند اما ابراهیم ابن محمد ابو الحسن ابن
محمد ابن قاسم ابن جعفر ابن ابیطالب از شهر اصفهان روی بولایت ورامین
نهادند و چون بموضع ورامین رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد اما در ورامین چهار صد کدخدای نامی بودند مردی در موضع ورامین
بود که نام وی سلیمان ابن عبد المطلب کلبی گفتندی او را دختری بود با امام
زاده محمود ابن امام زاده ابراهیم داد اما ابراهیم را چهار فرزند بود بدین
اسامی حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن در موضع زرین وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سید زرین بماندند اما در اخبار آورده اند
که حضرت امام علی النقی را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام حسن عسکری
و محمد و حسین و عبد الله و زید و موسی اما محمد ابن امام علی النقی را نه فرزند
بود بدین اسامی ابو طالب و غالب و مخلب و مطلب و اسحق و اسکندر و محمود
و خالد و جعفر اما حسین ابن امام علی النقی را ده فرزند بود بدین اسامی جعفر
و محمد و زین العابدین و داود و غیب الله و رحمت الله و غنایت الله و
هدایت الله اما عبد الله ابن حضرت امام علی النقی را چهار فرزند بود بدین
اسامی سام و لام و محمود و محمد اما ~~زین العابدین~~ ابن حضرت امام علی النقی را
~~یک فرزند بود و محمود اما زید ابن حضرت امام علی النقی را~~ سه فرزند بود بدین
اسامی ابراهیم و اسمعیل و یعقوب اما موسی ابن حضرت امام علی النقی
ذریات ~~بسیار شد بالقاب موسی~~ اما ابو طالب ابن محمد ابن امام علی النقی را
هشت فرزند بود بدین اسامی قایم و سایم و سالم و صادق و خالق و ادریس

ومالک اما جعفر ابن حسین ابن امام علی النقی را چهار فرزند بود بدین اسامی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اما محمود ابن عبد الله ابن امام علی النقی را
نه فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و
قایم و ابو الفضل و ابو المعالی اما ابراهیم ابن زید ابن حضرت امام علی النقی را
شش فرزند بود بدین اسامی اظهر و اظفر و هادی و حیدر و محمود و الیاس
اما در اخبار آورده اند که چون معتصم علیه اللعنه خروج کرد نامه باطراف
و جوانب فرستاد که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ابو ترابیان برارید
چون نامه آن خوارج علیه اللعنه رسید آن خوارجیان دیگر باره خروج کردند
و قصد اولاد ائمه علیه السلام کردند اما محمد و حسین و عبد الله و زید را در شهر
سامره شهید کردند اما موسی الف با برادران چند روی بولایت قم نهادند
چون بشهر قم رسیدند ایشانرا شهید کردند و در ان جایگاه مشهدی ساختند و ایشان
و ~~عبد~~ را بالقاب الف خوانند اما فرزندان محمد بن حضرت امام علی النقی را
از سامره روی بولایت خوی و سلماس نهادند چون بشهر خوی رسیدند
بعضی را در انجایگاه شهید کردند و بعضی در ان شهر وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما اسحق و اسکندر و محمود و جعفر را در ولایت سلماس
شهید کردند اما فرزندان حسین ابن حضرت امام علی النقی جعفر و محمود با قرو زین
العابدین روی بولایت لار شیراز رسیدند محمد و با قر و زین العابدین را
شهید کردند اما غیب الله و رحمت الله و غنایت الله و لطف الله و هدایت الله
و نعمت الله از سامره روی بولایت کرمان نهادند ایشانرا شهید کردند اما
فرزندان عبد الله ابن حضرت امام علی النقی سام و لام و محمود و محمد روی

بولایت ری نهادند وچون بموضع ری رسیدند مدتی روزکار بسر بردند
وبعدازان روی بولایت دارالمرز نهادند وچون رودخانه او زرسیدند
محمود را دران میان رودخانه شهید کردند ومحمود را در موضع سراسس
شهید کردند سام ولام در قم افتادند وچون بشهر قم رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما فرزندان زید بن حضرت امام علی النقی ابراهیم واسمعیل ویعقوب
از سامره روی بولایت همدان نهادند وچون بشهر همدان نهادند وچون
بشهر همدان رسیدند مدتی روزکار بتقیه بسر بردند وبعدازان از همدان
روی بولایت الموت نهادند چون بولایت الموت رودبار رسیدند
ایشان را در موضع خانه زر شهید کردند اما جعفر ابن حسین ابن حضرت
امام علی النقی از لار شیراز روی بولایت دارالمرز نهادند چون برود بار
علیا بموضع انکرود رسید اورا شهید کردند اما فرزندان ابی طالب ابن
محمد ابن حضرت امام علی النقی قایم وصایم وصادق وخالق وادریس ازبغداد
روی بولایت سمرقند نهادند وچون بشهر سمرقند رسیدند ایشانرا شهید کردند
اما فرزندان ابیطالب ابن محمد ابن حضرت امام علی النقی قایم وصایم وصادق
وخالق وادریس ازبغداد روی بولایت سمرقند نهادند وچون بشهر سمرقند
رسیدند ایشانرا شهید کردند الخ اما فرزندان جعفر ابن حسین ابن حضرت امام علی
النقی جبرئیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل از سامره روی بولایت روم
نهادند وچون باورنک طاطیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
محمود ابن عبدالله ابن امام علی النقی یوسف ویونس و[illegible] وسلیمان
وعزیز وقاسم ومحسن وعبدالفضل وعبدالمطلب وعبدالمعالی ازبغداد

روی بولایت طارم نهادند اما اهل بیت از ذکور واناث وپنجاه تن از
ذکور واصحاب وکبار چهل تن بودند وامیران عرب صد نفر بودند همه
شجاع ودلیر ودر رزم آزموده بودند وهمچنان میرفتند تا بشهر زنجان رسیدند
وموازی سی هزار خوارج در آنجا بودند نقل است از شیخ بربر همدانی که در
اسناد سند خود آورده از امیرالمؤمنین ع چنین روایت میکند که در آن زمان
که امیرالمؤمنین ع چهل هزار خوارج در جنگ نهروان بقتل آورده اند از انجمله
[illegible] نفر از خوارج گریخته در شهر زنجان وطن ساختند ایشانرا ذریات بسیار شد
وامیر ایشانرا ابوالمعالی ابن نوفل ابن نعمان ابن شمر ذی الجوشن علیه اللعنة
والعذاب کفتندی ومهتر سپاه اسلام حضرت سلطان جلال الدین
اشرف بود که برادر حضرت امام علی ابن موسی الرضا بود انگاه لشکر بیرون
برده از هردو سپاه طلایه بیرون کردند اما امیران ترک چند کس بخدمت
سلطان جلال الدین آمدند وایشانرا اسم مضمون والقاب که میگفتند
مثل حسن بیک وقاسم بیک وجعفر بیک وابراهیم بیک ودانیال استجلو
ایشانرا قبایل بسیار بود ودست وپای سلطان جلال الدین اشرف را
ببوسیدند وگفتند یابن رسول الله جان ما وپدر ما ومادر ما فدای نام تو باد
وشما دراینولایت غریب افتاده اید وطریق وضع این ولایت را نمیدانید
وشما چند روز دیگر صبر کنید تا یکهفته بگذرد ومارا قبایل بسیار است ونامه
بدیشان بنویسیم تا همه حاضر شوند تا کار خوارجیان را تمام یکبار بسازیم
آنگاه حضرت امامزاده بدان جوانان استجلو آفرین کرد واز برای ایشان
دعای خیر کرد وهمچنین نشسته بودند اما در کتاب روضة الواعظین مشهور است

حکایت خارجیان در زنجان

از مسند شیخ بابویه قمی رحمة الله که از روز مردم استجلو هزار گاو و هزار گوسفند
و هزار شتر و صد بدره زر و صد بدره لعل و یاقوت و صد اسب تازی
از برای حضرت سلطان سید اشرف آوردند و نامه چند بقبیله خود فرستاده
بودند و قدغن تمام فرموده بودند و از آنجمله پنجهزار مرد که محب اهلبیت
بودند تمام و کمال در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر رجب المرجب حرب
اختیار کردند و هر دو سپاه قلب و جناح بیاراستند و رایت سلطان
سید جلاء الدین اشرف را بدست حضرت سلطان ابو المعالی دادند
و میسره را بدست سلیمان ابن یحیی ابن زرقام ابن قعقاع خزاعی دادند
و میمنه را بدست کریم ابن فضل ابراهیم بن مالک اژدر دادند و قلب
سپاه حضرت سلطان سید جلاء الدین اشرف بایستادند و نایها در
دمیدند و طبلها فرو کوفتند چنانکه تو گفتی که روز قیامت شد و بر صف
ظالمان مردی برون آمد اسب سیاه و دم سفید و هر دو پایهایش سفید
نام آن خوارج عبد الرحمن ابن خالد ابن عقبه ابن ربیع ابن قیس ابن مره
علیه اللعنه بود بمیدان آمد و طعن و ناسزا گفت و از سپاه مؤمنان سواری
بیرون آمد بر اسب کبودی نشسته و جامه حریر پوشیده و عمامه کبود بسته
و نیزه خطی در دست گرفته نام وی حسن بیک استجلو بود و پیش آمد و را
درکاب حضرت سید جلاء الدین اشرف را ببوسید و گفت یا امیر المؤمنین
بدان و آگاه باش که در آن روزی که جد بزرگوارت حضرت امام حسین را
شهید کردند همه از آن تاریخ تا این زمان جامه سیاه و عمامه کبود می پوشیم
و مرا دستوری ده تا به نزد آن خوارجان روم و داد شما را باز ستانم آنحضرت

والیه در فکر مرد آن خوسیر و کرنا دمیدند نیز لیلیا
سالم بغایت غریدند و بر اسب ها سوار شدند
کرد میدان میکردیدند و مبارز میطلبیدند که کسی را از ظالمان
مجال غنی نعش سوکند از آن
سر اسلم آواز داد که ای ظالمان
بیمین حوس باشد

چون

چون این سخن بشنید اجازت داد آنحرامزاده پیشتر آمد و گفت ای مرد نام
خود را بگوی تا از دست من تمام و نشان بمیری حسن بیک هیچ نگفت و پیش
دستی کرد و یکطعن نیزه بر دهن آنخوارج زد که از پس سرش بیرون آمد
و آنگاه گفت نام من مرگ تو است و سرش را از تن جدا کرد و اسب و صلاحش
بگشاد و بدست غلام خود داد و پیشتر رفت و گفت ای خوارجیان یکی پیشتر
آید تا ضرب دست مردان ببیند و از صف خوارج سواری بیرون آمد و بر
اسب ابلق نشسته و حریر یمانی پوشیده و خود مرصع بر سر نهاده و سه جوشن
بر سر یکدیگر پوشیده نام وی الیاس علیه اللعنه بود گفت ای نامرد بکشتی
خالوزاده مرا که هزار بار از ابو ترابیان بهتر بود آنگاه حسن بیک گفت ای
سگ غم خود بخور که همین ساعت ترا نیز بدو رسانم این بگفت و بر یکدیگر
حمله کردند و روایتست که هفتاد حمله در میان ایشان رد و بدل شد و نیزهای
ایشان هر دو شکست آنگاه حسن بیک یکضربت شمشیر بر میان آنحرامزاده
زد که همچو خیار تر بدو نیم کرد و از اسب در افتاد و آنگاه از اسب بزیر
آمد و سرش را ببرید و اسب و صلاحش را بگرفت و بغلام خویش داد چون
جمله استجلو چنین پهلوانی از حسن بیک بدیدند همه یکبار رو بدان خوارجیان
علیه اللعنه نهادند و بر میمنه و میسره زدند و لشکر خوارج را برهم شکستند
و صد هزار خوارج را سر بریدند و حضرت سید جلال الدین اشرف الحسینی
آن دست برد بدید گفت ای سید ابو المعالی رایت من بکش و همه یکبار حمله
کنید شاید که این خوارجیان را از بیخ برکنیم روایت میکنند از شیث ابن
نعمان جبلی که سپاه خوارج هشتاد و پنجهزار بودند و لشکر اسلام شش هزار

بودند

بودند حضرت سید جلال الدّین اشرف کفت ای یاران هرکس که باشما
حرب کند شما نیز حرب کنید و هرکه از شما امان خواهد امان دهید آنکاه
همه یکبار دست بر قبضهٔ شمشیرها زدند و صلوات بر جمال مصطفی و مرتضی
فرستادند و طبلها فرو کوفتند و نایها در دمیدند و پیادکان بر سر پیادکا
رفتند و سواران بر سر سواران رفتند و روی بیکدیکر نهادند و چنان
حرب کردند که رودخانهٔ زنجان پر از خون شد و از صف خوارجان
هشتاد هزار خوارج کشته شدند و از آنجمله بیست تن استجلو بودند مثل
ابراهیم بیک و قاسم بیک و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک اما حسن
بیک را جراحت رسیده بود و حضرت امامزاده وی را چاوشلو خواندی
و امامزادکان کشتکانرا نماز کردند و در آنجایکاه دفن کردند و امام زاده
ابو المعالی ابن محمود ابن عبد الله ابن امام علی النقی ع را در آنجایکاه شهید کردند
و هفت تن امامزاده را نیز شهید کردند مثل عبد الله و هارون و صالح و قاسم
و سلیمان که فرزندان عاقب ابن حضرت امام موسی کاظم بودند آنکاه حضرت
امامزاده معصوم ایشانرا در آنجایکاه دفن کردی و بفرمود تا کلنکها برداشتند
و آنشهر را خراب کردند و زن و فرزندان ایشانرا بطریق کنیزان بولایت عربستان
بموضع خزاعه بردند و بعضی را بقتل درآوردند و بعضی را بسوختند و غنیمت بسیار
بدست آوردند و آنهاکه پیاده بودند تمام سواره شدند و آنهاکه سواره بودند
تمام خیل و حشم پیدا کردند و حسن بیک بخدمت حضرت امامزاده معصوم
آمد و کفت بفرما تا این کشتکان که از خوارجست بسوزانند و امامزاده دستوری
داد و آنخوارجانرا تمام بسوختند و خارجی که سرهنک خارجیان بود از دست

امامزاده بکریخت و در ولایت طارم بحوالی بیوه زن لوشکون قلعهٔ بود
که او را شام رودکفتندی و آن خوارج در آن قلعه رفت و نامه باطراف و
جوانب نوشت بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما رسد باید که لشکر جمع کرده
بر سر من آیند که ابوترابیان شهر زنکان را خراب کردند و زن و فرزند ما را
بطریق کنیزان بردند و روایت دیکر آنست که از شیخ ابو سعید خارزمی
رحمة الله علیه قاسم بو هاشم که از متابعان او بودند کفت ای جان فرزندان من
برخیزید و عزم سفر عراق در پیش کیرید که حضرت سید سلطان جلال الدّین
اشرف الحسینی ابن حضرت امام موسی کاظم و فرزندان امام محمد تقی و بعضی
فرزندان امام علی النقی ع در دست خارجیان طارم کرفتارند و کویند که امام
زاده هاشم را تیغ زن کفتندی از آنسبب که حضرت امیر المؤمنین علی ع زبان
مبارک خود را بدهان وی کرده بود و بازوبند مبارک خود را ببازوی وی
بسته بود و چون از خواب بیدار شد ساز سفر کردند و دوازده هزار مرد بودند
بعضی از طایفهٔ بنی اسد و بعضی از آل هاشم و از اقربای وی بودند و بعضی از
اهلبیت و برادرزادکان بودند و علم سبز و سفید بر پای کرده و علمداری را
بابو القاسم ابن حمزه ابن حضرت امام موسی کاظم دادند و رایت لشکر را بدست
حسین ابن محمود ابن امام محمد باقر دادند و همچنان می آمدند تا مدت چهار ماه
در سفر بودند تا بمنزل رسیدند و چون بحضرت سید سلطان جلال الدّین
رسیدند که هاشم ابن محمد حنفیه ابن حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع
باقرب دوازده هزار مرد بامداد شامی آیند چون شاهزاده این سخن بشنید
شاد شد آنکاه حسن بیک استجلو باقرب شش هزار مرد که خویشان وی بودند

ملک کاوس ابن ملک اشرف ابن ملک کیخسرو

ابن صح شاه میران ابن ملکشاه غازی ابن صح

باستقبال بیرون رفتند هنوز امامزاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد که
ملک شاه میران ابن ملکشاه غازی ابن ملک قباد ابن ملک بهمن ابن ملک
یزدجرد بن شهریار با چهل هزار مرد یکرنک و یکجهت در رسیدند چون این خبر
بحضرت سید جلال الدین اشرف رسید شاد شد و بدان مردمان آفرین کرد
و دعای خیر کفت و بفرمود تا طبلهای بشارت فرو کوفتند در این کفتکو بودند
که حضرت شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید و از آنجانب ملکشاه میران در رسید
و خود را بدست و پای امامزاده انداخت آنکاه حضرت امامزاده فرمود که
هر غنیمتی که در شهر زنجان کرفته بودند بشیعیان قسمت کردند اما امامزاده هاشم
و سلطان سید جلال الدین اشرف در یکقالیچه نشسته بودند که جاسوس ابو المعالی
خوارج ان لشکر را بدید در همانساعت بجانب طارم روانه شد و کفت با امیر
لشکر ابو ترابیان بسیار شدند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف را دیدند
پشت ایشان قوی شد اما منقولست از حضرت سلطان باباحاجی محمود
اونکی در اسناد خود آورده است که هاشم تیغ زن از اولاد محمد حنیفه بود نام
آن هاشم که پسر محمد حنیفه بود بدان عطا کرده بودند و آن هاشم که پسر محمد حنیفه
بوده است پیش از زمان حضرت امام زین العابدین در شهر طارم در موضع
پیوه زن لوشکون شهید کردند و این حضرت نیز نام هاشم داشت اما چون ابو المعالی
علیه اللعنه این خبر را مسموع نمود در خشم شد و بفرمود تا لشکر را بروی عرض کردند
صد و بیست و سه هزار خوارج بودند و لشکر اسلام پنجاه هزار مرد بودند آنکاه
حضرت سید سلطان جلال الدین اشرف الحسینی سراپرده بیرون بردند و لشکر
اسلام روی بطارم نهادند و چون بدانجایکاه رسیدند که آنموضع را خوابکاه

پسرزاده

بارالک خوانند و در آنجایکاه ترسائی بود که دویست و بیست سال عمر
داشت آواز داد که ای امیر مؤمنان به نزد من آی که مرا با تو چندین سخن است
بکویم و اکر طبع شما قبول دارد که خوب و اکر نه بکویم حضرت سلطان سید
جلال الدین اشرف چون این سخن بشنید عنان اسب بدانجایکاه راند و ترسا
سلام کرد و کفت یا امیر المؤمنین امسال سال عظیم است و ستاره بر نحس
آمده است و کار خوارج قوت دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است
و روی شما بجانب دریا حضرت امامزاده کفت مکر تو علم نجوم را میدانی و ستاره
میشناسی ترسا کفت چیزی میشناسم امامزاده کفت علم زمین را میدانی که در
زیر پای تو چیست ترسا کفت تو این سخن را از برای چه میکوئی حضرت شاهزاده
فرمود دوش جدم رسول را در خواب دیدم که مرا خبر داده است که سپاه تو را
حضرت رب العالمین توفیق رفیق داده و تو بموضعی خواهی رسید و ترسائی چند
کلمه تو را خواهد کفت که آن خطاست اما در زیر پای ترسا هفت خم زر است و
خشتهای طلا بر سر او نهاده و خانه ایست پر از سلاح و خانه دیکری است در
آنجا پر از نعمت خدایتعالی که اکر صد سال خورند از لشکر تو پایان ندارد و چون
ترسا این سخن بشنید بفرمود تا آن زمین را کاویدند ترسا دید که هفت خم
زر پیدا شد و خانه پیدا شد پر از سلاح و خانه پیدا شد پر از نعمت و هرچه خواستند
خوردنی در آنجایکاه بود و چون ترسا آن بدید در ساعت شهادت عرضه
کرد آنمال را بلشکر قسمت کردند و نعمت بسیار برداشتند و در پای قلعه
شمیم رفتند و لشکر رسیدند و از شیخ نهیب همدانی منقولست که هفت سال
لشکر اسلام در آنجایکاه بنشستند و حرب عظیم کردند آخر الامر خوارجیان

بجان درآمدند و لشکر از قلعه بیرون آوردند و حرب عظیم بنیاد کردند اول
کسی که از خوارجیان بمیدان آمدند مردک ابن منصور کوفی علیه اللعنه بود و
از سپاه مؤمنان ملک شاه میران آن روز هفتاد خوارج را بکشت و آخر
الامر از لشکرگاه خوارج حرامزاده تیر بینداخت و در چشم راست ملک شاه
میران زد چنانکه چشمش ضعیف شد چون لشکر اسلام شاهزاده را چنان
دیدند همه یکبار حمله کردند و بیست هزار خوارج را چشم بر کندند و ملک شاه
میران چندان باز نکشت که از کشته پشته میکرد تا ویرا شهید کردند که رحمة
الله علیه پس از وی شاهزاده هاشم تیغ زن بیرون آمد و جامه سفید پوشیده
و بر اسب سفید سوار شده چون شیر غران که از بیشه بیرون آید و هر کرا
که از سر زدی تا بسینه بشکافتی و هر کرا در میان زدی چون خیار تر بدو نیم
کردی همچنان میکشت تا هزار خوارج را جان بجهنم رسانید آخر الامر ملعونی
از کمین گاه بیرون آمد و یکضربت بشاهزاده زد و ویرا شهید کرد که صد هزار
لعنت خدا بر او باد و حضرت سید ویرا در آنجا دفن کرد و مشهد بساخت
و چون لشکر وی شاهزاده را کشته دیدند همه یکبار حمله کردند و از آن خارجیان
ده هزار نامرد پلید و بدوزخ رسانیدند اما قاسم و حمزه ابن امام موسی کاظم حسین
ابن محمد ابن حضرت امام محمد باقر علیه السلام در آن روز شهید گردند و در آنجا گاه
مشهد بساختند چون حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف دید که کار
بد انجا رسید که روزگار تنگ آمد چون شب در آمد بفرمود که نقب چند
بزدند و باروط در و بریختند و آتش نهادند و آن قلعه را آتش زدند و خانه آن
خارجیان را تمام بسوختند و آن قلعه را خراب کردند ابو المعالی خوارج را با ملاعم

حاضر آمدند

حاضر آمدند حضرت سلطان سید جلاء الدین اشرف در طارم نشسته بود خبر
آمد که اینک ابو المعالی خوارج با قرب سی هزار خوارج بر سر شما می آیند آنگاه
حسن بیک با پنجهزار ابن عمان خویش بدان خارجیان جنگ کردند و حسن
بیک گفت ای ابو المعالی خوارج تا چند گریزی اگر مردی در آی میدان من بیا
که مرا با دیگری کاری نیست چون آن سگ حرامزاده این سخن بشنید بر میدان
آمد و حسن بیک ویرا بگرفت و حلقه کمند در گردن پلیدش افکند و کشان کشان
ببارگاه حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف آورد و ویرا بکشت لعنة الله علیه
و حضرت سلطان سید جلاء الدین اشرف مدت نوزده سال در شهر آباد همچون
حکومت کرد و چون سال بیستم رسید نبیره شمر ذو الجوشن علیه اللعنه در شهر
گلیجان و در شهر شمرود بودند و آن خارجیان خروج کردند و در موضع لاهیجان
آمدند و حرب عظیم در پیوستند آخر الامر امیر لال چلکوش علیه اللعنه تیر در
سینه مبارک حضرت سلطان سید جلاء الدین اشرف زد و ویرا شهید کرد
کرانا لله و انا الیه راجعون راوی میگوید که وقتی که آنحضرت را شهید کردند
تا مدت [illegible] سال بارندگی نبود و خشکی بدید آمد و مردم بسیار از گرسنگی
بمردند حضرت ~~سلطان سید جلال الدین اشرف~~ و حضرت علی کیا که در موضع
کوکو بود حضرت سلطان سید جلاء الدین اشرف او را در خواب نمود و گفت
ای اولاد من بیا و مرا دفن کن چون روز شد حضرت سلطان سید علی کیا
با هزار مرد مؤمن برفتند دیدند که نعش مبارک حضرت سلطان سید
جلاء الدین اشرف الحسینی بزیر درختی افتاده است و چهار علم نور بر سر و
تا ساق عرش پیوسته و دو پلنگ سر در پای مبارک وی نهاده و جامه

خون آلوده کشته و سر و روی او خون آلوده کشته وی را از آنجا برداشتند
و بحوالی شهر لاهیجان آوردند و دفن کردند و مشهد عالیشان ساختند و هر
سال از وی کرامت و ولایت ظاهر میشود والله اعلم بالصواب روایت
دیگر آنست که بعضی از اولاد امام علی النقی از بغداد روی بولایت ری نهادند
چون بولایت شهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما یوسف و یونس
و سلیمان از ری روی بولایت نطنز نهادند و چون بشهر نطنز رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما عزیز و محسن و قاسم از بغداد روی بلتر نهادند چون
بموضع حسن آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما عبد الفضل و عبد المعالی
در ولایت بابا منصوری افتادند چون بموضع خوار رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما حمزه رضائی ابن حضرت امام موسی کاظم در زمان مامون الرشید
علیه اللعنه از شهر ورامین شهید کرده اند و بموضع بهوستند خونست اما
فرزندان ابراهیم ابن حضرت امام علی النقی اظهر و افطر و هادی و محمود و حیدر
الیاس از بغداد روی بولایت ری نهادند و چون بشهر ری رسیدند
مدتی روزگار بسر بردند و بعد از آن روی بولایت دار المرز نهادند و چون
برود بار علیای دربندک رسیدند ~~جمشید کیا را در ناحیه نای شهید کردند~~
و محمود را در موضع هینک ~~...~~ شهید کردند و الیاس را در موضع پیل
شهید کردند اما اظهر و افطر و هادی از ری روی بولایت استراباد نهادند و
چون بشهر استراباد رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد
و اخبار حضرت امام علی النقی علیه السلام اما در اخبار آورده اند که حضرت امام
حسن عسکری ع بعد از وفات پدرش ده سال پادشاهی کرد و از ولایت

شام

حیدر را بر دو بار شهید کردند

این هم از اخبار حضرت امام عسکری از سادات عالیشان

شام تا مدینه بتحت تصرف آنحضرت شده بود و لشکر بی اندازه جمع کرد
و منقول است از شیخ حسن خزاعی علیه الرحمه در اسناد خود آورده که
هیجده هزار اکابر بودند که بدیوان آنحضرت نشسته بودند اول کسی که بیعت
کرد محمد ابن عبد الله ابن عبد المعالی ابن مسعود شیرازی بود و همچنین
مردم بیعت میکردند و چون حسب المراد آنحضرت بجانب الهی براندی
بشهر شام نهادند و شام را مسخر کرد و از ایشان اسیر بسیار بگرفت و غنیمت
بسیار بدست آورده اند و موازی هشتاد هزار خوارج را بقتل رسانیدند
و بعد از فتح شام روی بولایت ری نهادند و چون بشهر قم رسیدند تمام
اکابر قم باستقبال بیرون آمدند و زنان و دختران بالای بام بهار رفتند
بنظاره آنحضرت شیخ مفید علیه الرحمه گوید که چون حضرت امام حسن
عسکری ع بشهر قم در آمد دیدم که جامه سبز پوشیده بود و عمامه سفید بسته
و دراعه حضرت ص در دوش افکنده و تیغ حضرت امیر المؤمنین ع حمایل کرده بود
و خلق عالم بیشمار بر دست و پای آنحضرت افتادند و بسیار از کر و کور و
مفالج شفا یافتند و چون حضرت امام حسن عسکری ع بشهر قم نزول فرمود
تا مدت ده روز بماند و بعد از آن روی بشهر ری نهادند و چون نزدیک شهر
ری رسیدند مردم شهر ری تمام و کمال باستقبال آنحضرت بیرون رفتند
و علوفه بسیار آوردند و نذرها آوردند و چون حضرت امام حسن عسکری ع آن
تحفهای مردم را بدید قبول نکرد و مردم گفتند یا ابن رسول الله جان ما همه فدای
خاک قدم تو باد و ما در زمان ~~مامون الرشید علیه اللعنه~~ عبد الملک مروان
علیه اللعنه جزیه میدادیم و محبت شما را هرگز از دل بیرون نکردیم و گناه ما

۵ حسن خوارزمی

رسائل ۴۳

ازهر

از جه باشد که مایکبارکی از نظر خیر الاثر مبارک خود انداختی چون حضرت
امام حسن عسکری این سخن بشنید گفت ای یاران من بدانید که این شهر بیت
که خون ناحق ریخته حضرت امام حسین ع از سبب ملک ری بود و اینجا را
نیز شهدای ری خوانند و هر زمینی که غله میرویده و هر باغی که میوه میدهد
تمام خون شهدای اهل بیت انگاه حضرت امام حسن عسکری ع مردمان ری را وداع کرد
و روی بکوه پایه لواسان نهاد و چون بکوه پایه لواسان رسید نزول فرمود
و عامر ابن عبد الله را بخواند و بفرمود که نامه باطراف و جوانب نوشت
بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما رسد باید که در دم مساجد بنا کنند
و راوی گوید که چون نامهٔ من بشما رسد باید که در دم مسجدی بنا کنید و راوی
گوید که چون نامه باطراف و جوانب فرستاد هشتاد مسجد در یک روز
بنا کردند اول مسجد که در لواسان بنا کردند و هر مسجد را اسمی نهاد که اگر
آن مسجد خراب شود باز آبادان کنند و مسجد دوم را در دار المرز رستمدار
بنا کردند و بهمین طریق مسجد سیم را در موضع لاویج بنا کردند و چون همه مسجد
تمام شد حضرت امام حسن عسکری ع ده روز در لواسان بماند انگاه امام حسن
عسکری ع یحیی ابن عبد الله ابن محمد ابن فضل ابن ~~قاسم ابن~~ اسحق ابن هارون ابن زید
~~...~~ ابن حضرت امام حسن ع ~~عسکری~~ را در لواسان گذاشت و آن
مسجد را بدست وی سپرد و روی بولایت بغداد نهاد و چون بشهر سامره
رسید معتصم علیه اللعنه ویرا زهر داد و شهید کرد که لعنة الله علی قوم الظالمین
و حضرت امام حسن عسکری را یک فرزند بود نام آن حضرت امام محمد مهدی
صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و وی در چاه سامره غایب شد

و زنده است

و زنده است و ظهور خواهد کرد و عالم را از نور پروردگار عالم منور خواهد کرد و
ختم شد ذکر اولاد امامان والله اعلم بالصواب   در اخبار آورده اند
که مهدی ابن عبد الله ابن مطهر ابن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی به
ولایت دار المرز جیلان نهاد چون بموضع سکابن رسید در آنجا وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و ویرا بالقاب ~~...~~ مهدی
کیا را چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و علی و محمود و حسین اما یعقوب
و علی از دار المرز جیلان روی بدار المرز رستمدار نهادند و چون بناطل رستاق
رسیدند در موضع النادة افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب مهدی کیا بماندند و دوازده هزار سیدان حسینی و علوی و موسوی
و رضوی در ولایت دار المرز از ظلم خارجیان و ظالمان مخفی بماندند و بعضی
شیخ گویند و بعضی کیا اما اولاد ابراهیم ابن ~~...~~ زید ابن حضرت امام
زین العابدین ع قوام الدین و محمد و رکن الدین از حله روی بولایت شهریار نهادند
و چون بدشت مرده اباد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب میر بزرگ مشهور شدند و رکن الدین در ولایت هزار جریب افتاد
وطن ساخت و ذریاتش بسیار شد بالقاب حسینی اما محمد را سه فرزند بود
بدین اسامی سید قاسم و سید محمد مجتبی و سید مرتضی اما سید ~~...~~ محمد با
فرزندان در موضع خشت مره باد بماندند اما سید قاسم در ولایت شهریار
ساوج بلاغ در موضع کستین افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب برود اما سید مرتضی در ولایت شهریار در موضع قند
افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی سید

حسباً و نضباً فی ذریت علی ابن ابیطالب اما از اولاد علی ابن محمد ابن حسام
الدین ابن محمد ابن کامل ابن سلیمان ابن حمزه ابن مطهر بن عبدالله ابن
هادی ابن امام زین العابدین جعفر و ابراهیم و حسین از حله روی بولایت
همدان نهادند و مدتی روزگار بشهر همدان بسر بردند بعد از آن روی بولایت
فراهان نهادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما از اولاد عبدالله ابن جعفر ابن یوسف ابن یعقوب ابن محسن ابن حضرت
امام موسی کاظم حسین و ادنان و عمران از بغداد روی بولایت همدان نهادند
و چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما حسین و ادنان و
عمران از آنجا فرار نمودند و در ولایت تفرش افتادند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد جعفر ابن عقیل ابن قاسم ابن
ابراهیم ابن سلیمان ابن سعید ابن هادی ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا
یعقوب و یونس از بغداد روی بولایت شیراز نهادند و چون بشهر
شیراز رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی
اما از اولاد امام زین العابدین از دار المرز چیلان افتادند وطن ساختند.
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موازی دو هزار و سیصد سادات
صحیح النسب مخفی بماندند ذکر اولاد مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب در اخبار
آورده اند که مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد
و ابراهیم و عبدالله و جعفر اما ~~فرزند بود بدین اسامی~~ محمد و ابراهیم را
در کوفه شهید کردند اما عبدالله و جعفر را در کربلا شهید کردند اما جعفر ابن
مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالمطلب

و حمزه و محسن و ابوتراب تا در زمانیکه حضرت امام حسین ع را شهید کردند
در زمین کربلا فرزندان جعفر ابن مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب در هزیمت
عبیدالله زیاد علیه اللعنه از کربلا روی بولایت بغداد نهادند چون بغداد
رسیدند بدهی رفتند که او را بهروز کغشدی و در آن ده افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما عبدالمطلب را دو فرزند بود بدین
اسامی فضل و عبدالله اما فضل را سه فرزند بود حسین و حسن و زید اما عبدالله را
سه فرزند یوسف و قاسم و ابراهیم تا در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه
فرزندان حسین ابن ابیطالب ابن حسین ابن یوسف ابن محسن ابن زید ابن
ابراهیم ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن جعفر ابن مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب
اسلام و شمس الدین و شرف الدین و رکن الدین و علی و زید تا در زمان خلفای
بنی عباس علیه اللعنه از بغداد روی بولایت مازندران نهادند و چون بولایت
مازندران افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما
شمس الدین در پایان قلعهٔ کوهستان بودند بموضع کیل افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد اما شرف الدین بدار المرز رستمدار در رودخانه
الور افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما زید
در ولایت رستمدار در ~~موضع~~ لاریج افتاد وطن ساخت و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما عون ابن حضرت امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب را دو فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و علی در زمان منصور
دوانقی علیه اللعنه از مدینه روی بولایت قزوین نهادند و چون بکوهپایه
قزوین رسیدند در موضع شکرآباد شهید کردند اما ابراهیم ابن عون ابن

بالقاب عقیل
و رکن الدین در رولدس

حضرت امیرالمؤمنین ع از قزوین روی بولایت الموت نهادند چون بموضع
کرکبر رسیدند ویرا شهید کردند ذکر اولاد محمد حنفیه اما در اخبار آورده اند
که محمد حنفیه ابن حضرت علی ابن ابیطالب ع را چهار فرزند بود بدین اسامی
هاشم و حمزه و یوسف و محمود تا در زمان عبدالملک مروان علیه اللعنه اما
هاشم و حمزه از مدینه روی بولایت طارم نهادند چون بموضع
... رسیدند ایشان را شهید کردند اما محمود و یوسف از مدینه
روی بولایت هرمز نهادند و چون بشهر هرمز رسیدند ایشان را شهید
کردند ذکر اولاد مالک اشتر اما در اخبار آورده اند که مالک اشتر را چهار
فرزند بود بدین اسامی عبدالله و حارث و محمد اما ابراهیم ابن مالک اشتر را
در زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه از کوفه روی بولایت بغداد نهادند چون
بشهر بغداد رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
صحیح ... در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه فرزندان علی و ابراهیم ابن
حارث ابن محمود ابن انیس ابن اسد ابن هاشم ابن محمد ابن مالک ابن ...
ابن ابراهیم ابن مالک اشتر علیه الرحمه عسکر و اسکندر و محراب از بغداد
روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند و چون بموضع رودبار قصران ...
رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ... ذکر اولاد
ملک یزدجرد ابن شهریار اما در اخبار آورده اند که ملک یزدجرد دختر
پادشاه خاقان چین را از برای فرزند خود ملک شاه غازی بخواست انگاه پادشاه
خاقان قاصدی فرستاد بنزدیک ملک کهف که در ولایت ری چه ساز
شهرت داره که من عقب دختر بفرستم چون ملک این سخن بشنید شاد شد

ذکر ... فرزندان محمد حنفیه

ذکر اولاد مالک اشتر

ابراهیم و احمد انیس اولاد

کهف

کهف در ولایت ما همه ساز هست غیر از کنگره که در ولایت ما نیست و مقصود
آنست که بسیار کنگره نواز در عقب دختر خود روانه کرد القصه در محل
زن آوردن بسیار کنگره نواز در عقب دختر پادشاه خاقان چین آمدند و
چون بولایت ری افتادند تا در زمانی که ملک شاه غازی بجوار رحمت حق در پیوست
و بعد از ... سال جمله کنگره نوازان فغان برآوردند که ما سیدیم و روی
بولایتها نهادند اما عرب کنگره نواز با ... و فرزندان روی در موضع لم سر نهادند
و چون بموضع لم سر ... در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
و خود را بناحق سید خواندند اما محمود کنگره نواز با فرزندان در شهر ری افتادند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما ابراهیم
کنگره نواز با فرزندان و برادران و ابن عمان در ولایت همدان بموضع کهنک
افتادند وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند اما حسین کنگره نواز فرزندان
و برادران و برادرزادگان و خویشان در ولایت ... افتادند در موضع
... وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند اما بهرام کنگره نواز با فرزندان
و برادران و برادرزادگان در نائین افتادند وطن ساختند و خود را بناحق
سید خواندند اما حسام الدین کنگره نواز و فرزندان و برادر و برادرزادگان
و اولاد و اصحاب ... پانصد تن بودند که در شهر شیراز افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند و اما ابراهیم شاه کنگره
نواز و ... محمد شاه کنگره نواز و فرزندان با اولاد و اصحاب ...
سیصد تن در شهر تبریز افتادند وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
اما سهراب کنگره نواز با فرزندان چهار تن بودند در شهر آذربایجان افتادند

وطن ساختند و ذریات ... بسیار شد بالقاب کهن کنگره

کلی ... افتادند

اردستان بموضع ...

و سهراب کنگره نواز

وطن ساختند وخودرا بناحق سید خوانند اما قاسم کنکره نواز در ولایت رودبار
قصران در موضع رودک افتادند وطن ساختند وخودرا بناحق سید خوانند
اما علی کنکره نواز در ولایت شمران در موضع وزعلیا افتادند وطن ساختند
وخودرا بناحق سید خوانند اما عنایت کنکره نواز وهدایت کنکره نواز وفرزندان
در شهر نخجوان افتادند وطن ساختند وخودرا بناحق سید خوانند اما هادی
کنکره نواز وعابد کنکره نواز وفرزندان وبرادران وابن عمان هزار وصد و
پنجاه نفر روی بولایت اصفهان نهادند وچون بولایت اصفهان رسیدند
کلستانه افتادند وطن ساختند وخودرا بناحق سید خوانند حکایت ملک
شاپور ملک یزدجرد ~~بن خسرو~~ اما در اخبار آورده اند که در زمان حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام معاویه ابن ابوسفیان علیه اللعنه لشکر بی اندازه جمع کرد و نامه
بولایت عجم فرستاد وملک شاپور ابن ملک یزدجرد بن شهریار نامه بخواند
وسپاه خودرا جمع کرد از قلعه شمران روی بولایت مدینه نهاد چون بولایت
مدینه رسید حضرت شاه مردان وشیر یزدان سرور مخلوقات عالم حضرت
امیر المؤمنین را خبر کردند از آمدن ملک شاپور وسپاه بی اندازهٔ وی چون
شاه ولایت این سخن بشنید شاد شد وبر ملک شاپور آفرین کرد آنگاه
حضرت امیر المؤمنین علی ع بفرمود تا تمام سپاه شهر باستقبال ملک شاپور
بیرون آمدند ویرا بصد عز وجلال ببارگاه جهان پناه حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب ع درآوردند آنگاه حضرت ملک شاپور را چشم بر جمال جهان
آرای امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب افتاد کفت السلام علیک یا ولی الله
السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا امیر المؤمنین وامام المتقین

رستم کنکره نواز وقلبی کنکره نواز
و فرزندان بشهر اسراباد افتادند وطن ساختند
ودر ولایت ... وخودرا ناحق
سید خوانند اما یوسف کنکره نواز
وحیدر کنکره نواز در شهر ... افتادند
وطن ساختند وخودرا ناحق سید
خوانند

حکایت ملک شاپور

خواست ... جنگ ... شاه
ولایت لشکر جمع ...

ویاوارث رسول الله ویا خلیفه رب العالمین علیه افضل الصلوة واکمل
التحیات هزار جان من فدای نام تو باد آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام از جای برخواست وملک شاپور را درکنار کرفت وسر وروی
اورا بوسه داد ویرا کرامی بنشاند ومدت دو هفته در مدینه بماندند وبعد ازان
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با سپاه خود روی بولایت ~~شهر~~
نهادند وبا لشکر مخالفان بسیار مجادله کردند آخر الامر ملک شاپور عبد
الرحمن ابن خالد بن ولید را بکشت وچون حضرت امیر المؤمنین آن دست
برد ملک شاپور را بدید شاد شد وکفت ای یاران بعد ازین ملک شاپور را
ملک شاه غازی بخوانید واز آن روز تا حال نام وی ملک شاه غازی بماند
ومدت یکهفته درکذشت که دمار از مخالفان برآوردند وبعد ازان لشکر همه
روی بولایت مدینه نهادند وچون بنزدیک فرات رسیدند حضرت امام
حسین ع بیمار بود وبدانجا که رسید بیهوش شد وچون ملک شاه غازی
آن بدید از مرکب پیاده شد وسر مبارک امام حسین ع را درکنار کرفت وبرو کریه
~~نهاد~~ مدت یکشبانه روز ملک شاه غازی آفرین کرد وکفت با ملک شاه
غازی من از تو خوشنودم که خدای از تو خوشنود باد آنگاه ملک شاه
غازی برخواست وکفت یا حضرت امام حسین ع مرا با تو حاجتی است وبدرگاه
تو توقع دارم که حاجت مرا روا کنی آنگاه حضرت امام حسین ع کفت
مقصود تو چیست تا من مقصود تورا روا کنم آنگاه ملک شاه غازی
کفت مقصود من آنست که سه حجت دهی اول آنکه فردا در روز قیامت
بی من قدم در بهشت ننهی دوم آنکه اولاد من بهزار پشت برسد از اولاد

٥

صفین

۶

تو روی نگرداند سیم آنکه فرزندان و خویشان من و اهلبیت من اگرچه
گناه کار باشند شفاعت ایشانرا فردای روز قیامت در پیش
حضرت محمد مصطفی ص درخواست کنی و چون حضرت امام حسین ع از ملک
شاه غازی این سخن بشنید شاد شد آنگاه قلم و دوات طلب کرد و بدین
عبارت که فرموده بود نامه نوشت و گفت ای ملک شاه غازی بدان
و آگاه باش که فردا در روز قیامت بی تو قدم در بهشت ننهم تا آنکه
ترا بهمراهی خود نبرم دیگر بدین عبارت نوشت که هرگز از اولاد تو
و ذریات تو از اولاد من روی نگردانند دیگر آنکه اولاد اهلبیت تو همیشه
[illegible] باشند با معصیت بسر برده باشند از اول عمر تا آخر عمر فردا در قیامت
در پیش جدم محمد مصطفی ص شفاعت خواهم کرد آنگاه حضرت ملک شاه
غازی آن دستخط مبارک را بوسید و بر سر و چشم خود مالید و نگاه داشت
و حضرت امام حسین ع ملک شاه غازی را وداع کرد بولایت مدینه آمد و
ملک شاه غازی حضرت امیرالمؤمنین را وداع کرد روی بولایت عجم
نهاد و چون بولایت شمران رسید در قلعه رفت و قرار گرفت که رحمت
خدا و رسول خدا بر ملوک عجم باد اما در اخبار آورده اند که در آن زمانیکه امام
حسین ع و اصحاب که در زمین کربلا گرفتار شدند یزید بن معاویه علیه اللعنه
لشکر بی اندازه جمع کرد و سر راه حضرت امام حسین ع بگرفت و نگذاشت
که بکوفه رود اما راوی گوید که راه هارا بحضرت امام حسین ع بستند
آنگاه حضرت امام حسین ع بریر همدانی را بخواند و گفت یا بریر می بینی که امتان
بیوفا و بی اعتباران حضرت محمد مصطفی ص بر فرزندان وی چه ستمها

اما حاصل این نسبه مکتوب را تمام نوشته و مهر کرده و بدست

کردند

این حکایت بریر همدانی در اصل نسخه نبود و در اینجا هست

۷

کردند بریر ترا برسولی پیش یزید باید رفتن و او را بگو که فرزندان اهلبیت
شما را چه کرده اند که میخواهید ما را از روزگار اولاد ائمه برآرید و فردا
بروز قیامت در پیش خدا و محمد مصطفی ص و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهرا و برادرم حسن الرضا چه عذر آرید بیائید و از کشتن ما درگذرید و ما را
راه دهید که دیگر بجانب مدینه سر تربت جدم محمد مصطفی ص روم و بعبادت
خدا ایتم مشغول شوم و مرا بگذارید تا بکوفه روم و در گوشه قرار گیرم و مرا
آب دهید که فرزندان و اصحاب ما از تشنگی هلاک نشوند اما بریر مردی بود
شجاع و دلیر و سن وی بنود رسیده بود و گفت یا حضرت امام حسین ع
هزار جان من فدای نام تو باد آنگاه بریر سر فرود آورد و روی براه نهاد آنگاه
حضرت امام حسین ع گفت یا بریر با مخالفان پیش دستی نکنی که ما نکرده باشیم
بریر گفت فرمان بردارم آنگاه بریر رفت تا ببارگاه یزید ابن معاویه علیه اللعنه
رسید اما یزید علیه اللعنه را از آمدن بریر معلوم کردند آنگاه یزید علیه اللعنه
بفرمود تا بریر را بیاورند و چون بریر در بارگاه یزید علیه اللعنه درآمد سلام
نکرد یزید علیه اللعنه را خشم گرفت گفت یا بریر مگر تو شرم نداری چرا ما را
سلام نکردی مگر که ما مسلمان نیستیم آنگاه بریر گفت ای پسر معاویه اگر تو
مسلمان می بودی ستم بر خاندان محمد مصطفی ص و علی مرتضی میکردی و دیگر
آنکه کسیکه خواهد خاندان محمد را خراب کند و جگر گوشه فاطمه زهرا و نور دیده
محمد مصطفی ص و علی مرتضی را شهید کند ویرا چگونه مسلمان گویند آنگاه یزید
علیه اللعنه گفت یا بریر محاسن را سفید کردی و مرا با آن موی تو شرم می آید
و اگر نه من میدانستم که سزای تو چگونه بود آنگاه بریر گفت اگر ترا شرم

می بود

حی بود تو شرم از حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع داشتی و اولاد ایشان را
ظلم نکردی چون یزید علیه اللعنه این سخن بشنید خشم گرفت و گفت یا بریر
سخت بیهوده میگوئی من تو را بکشم و حسین علی ع میگوید که یزید بن معاویه
قاصد مرا بکشت و سرزنش عرب بر من بماند انگاه بریر گفت ای یزید چند آنکه
این تیغ یمنی بدست منست من جان برایگان ندهم تا سر بعوض خود نستانم
انگاه یزید علیه اللعنه گفت یا بریر بچکار امدی بریر گفت مرا حضرت امام حسین ع
فرستاده که بیا و از سرکشتن ما در گذر و دست از ما بدار که در ولایت مدینه
روم و بر سر قبر جدم محمد مصطفی ص روم و عبادت کنم یا بگذار بکوفه روم و بر
گوشه قرار گیرم و یا ما را درین دشت کربلا آب ده که ما از تشنگی هلاک نشویم
چون یزید علیه اللعنه این سخن بشنید گفت من سگ و خوک را آب میدهم
و ابو تراب یان را آب نمیدهم انگاه بریر گفت ای بی شرم در روز قیامت
در پیش حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمه زهرا چه عذر خواهی آورد
و از برای این پنجروزه دنیا بلعنت ابدی خواهی رفت تا دنیا باشد تو را
و فرزندان تو را بر سر منبر ها لعنت کنند یزید علیه اللعنه چون این سخن بشنید
لرزه بر اندام او افتاد و بی تاب شده بفرمود تا جواب نامه نوشتند
و بریر را روانه کردند و چون بریر بخدمت حضرت امام حسین ع آمد و سلام
کرد و گفت یا امام حسین ع اگر تمام عالم دریا شود از برای تو و اولاد
تو آب نخواهد بود چون حضرت امام حسین ع این سخن بشنید توکل بر خدای
کرد تا آنکه لشکر ضلالت اثر گرد امام حسین در آمدند انگاه بریر همدانی
پیش آمد و گفت یا حضرت امام حسین ع میخواهم که اول کسی که بمعرکه تو

کشته شود من باشم حضرت امام حسین ع گفت یا بریر تو مرد پیری و بسیار
خدمت ما کردهٔ و سن بنود رسیده است امروز برو و بگوشهٔ بنشین و
بطاعت خدایتعالی مشغول شو بریر گفت یا حضرت امام حسین ع مرا شادی
امروز است که محاسن سفید خود را پیش تو در زمین کربلا رنگین کنم و چون
حضرت امام حسین ع بشنید شاد شد و دوات و قلم طلب کرد و بدست مبارک
خود قبالچهٔ صحیح بدین مضمون نوشت و دو دانگ از دشت و کوه و ده
و لاهم را بدست مبارک خود نوشت و مهر کرد و داد به بریر انگاه بریر دست
مبارک حضرت امام حسین ع را ببوسید و نامه را از دست امام حسین ع گرفت
و بر چشم خود نهاد اما بریر همدانی را در زمین کربلا شهید کردند که رحمة الله علیه
اما بریر را دو فرزند بود بدین اسامی زهیر و عبد الله و فرزندان بریر در شهر
حله بودند تا زمان منصور دوانقی علیه اللعنه اما فرزندان بریر اما عبد الله بن
~~وهب ابن~~ محمد ابن کریم ابن محمود ابن حسین ابن قاسم ابن نعمت ابن یوسف
ابن عبد الله ابن زهیر ابن بریر همدانی رحمة الله علیه از حله روی بهمدان نهادند
و چون بشهر همدان رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد القاب
بریر همدانی ذکی و وفاء ابن عازب اما در اخبار آورده اند که حضرت ورقاء
ابن عازب رحمة الله بیست و چهار سال خدمت حضرت امام حسین ع کرده بود
حضرت امام حسین ع کرده بود حضرت امام حسین ع او را سه کار میفرمود اول
سفره چی دوم سراپرده دار امام حسین ع بودی سیم امام زین العابدین را
بکتف خود نگاه داشتی اما حضرت ورقاء ابن عازب دختر زاده یحیی خزاعی
بود تا زمانی که حضرت امام حسین ع را با اهل بیت در زمین کربلا شهید کردند

محمد ابن

حضرت امام حسین ع را با اهلبیت در زمین کربلا شهید کردند و حضرت ورقاء
ابن عازب در شهر کوفه بود خبر وفات حضرت امام حسین ع بگوش وی
رسید گریه و زاری آغاز کرد و جامه چاک زد و خاک حسرت بر سر خود کرد
و در روایت صحیح آمده اند که حضرت ورقاء ابن عازب رحمة الله بعد
از وفات حضرت امام حسین ع بیست و پنج سال روزه داشتی و طعام لذیذ
نخوردی و خلعت فاخر نپوشیدی و چون هنگام شام شدی پاره نان
جوین و اندک دوغ ترشش خوردی و بجای جامه لیف خرما یافتی و در تن
خود پوشیدی اما ورقاء ابن عازب را سه فرزند بود کامل و محمد و حسین حسین
ابن ورقاء ابن عازب را یکفرزند بود ابراهیم تا زمانیکه حضرت مختار بن
عبدالله ثقفی رحمة الله ورقا ابن عازب را با دو فرزند در شهر موصل شهید
کردند اما فرزندان حسین ابن ورقاء ابن عازب را در زمان عبد
الملک مروان علیه اللعنه از شهر کوفه روی بولایت بغداد نهادند و چون
بشهر بغداد رسیدند مدتی روزگار بسر بردند تا در زمان حضرت محمد حنیفه
ابن حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب از مدینه روی بولایت طالقان
نهادند اما ابراهیم ابن عامر ابن عبدالله ابن حسین ابن حضرت ورقاء ابن
عازب رحمة الله از سفره چی حضرت محمد حنفیه بود و در کوه طالقان غایب
شد اما ابراهیم ابن عامر بن عبدالله ابن حسین ابن ورقای بن عازب
از طالقان روی بولایت دارالمرز نهادند و چون بموضع کچه رستاق
رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کالنیج اما
در اخبار آورده اند که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب از اول تا

آخر

آخر عمر روزه داشتی و شب در نماز بود آنگاه عمر و عثمان و ابوبکر علیه اللعنه
گذر بدر خانه امیرالمؤمنین علی افتاد اما آن سه سگان گفتند که علی روز
بروزه و شب در نماز مشغول بوده است و چون شب درآید هر کسی بجای
خود قرار گیرند علی از خانه بیرون آید و دزدی میکند آنگاه ابابکر علیه اللعنه
گفت که من امشب در خانه علی میروم تا آنکه دزدی وی را بر خلق عالم
آشکار را کردانم آنگاه ابابکر علیه اللعنه بدر خانه حضرت امیرالمؤمنین
پنهان شد و چندان بود که شب درآمد و حضرت امیرالمؤمنین در
نماز مشغول بودی و نماز شام را ادا کردی ناگه دیدی که جبرئیل ع و
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل طعام از جنت بیاوردند آنگاه حضرت امیرالمؤمنین
علی ع را چشم بر ابابکر افتاد و گفت ای سگ حرامزاده دزدی مرا آشکار
کردی چون ابابکر علیه اللعنه این سخن بشنید لرزه بر اندام پلیدش افتاد
آنگاه حضرت امیرالمؤمنین بدست مبارک خود یک طبق طعام بابوبکر
داد و آن ملعون طعام را بخورد و روی بخانه نهاد و چون بدر خانه خود
رسید با زن خود دخول کرد بقدرت حق سبحانه و تعالی فرزندی در وجود
مادر افتاد و چون نه ماه و نه ساعت درگذشت فرزند متولد شد و آن
فرزند را محمد نام کردند و در روایت صحیح آمده است که حضرت محمد ابن ابابکر
مدت سه روز شیر از پستان مادر نخوردی آنگاه ابوبکر علیه اللعنه نزدیک
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت مرا حضرت حق سبحانه و تعالی
فرزندی داده است و امروز سه روز است که شیر از پستان مادر نمیخورد مرا
مقصود آنست که شما قدم مبارک رنجه فرمائید و بمنزل فقیران درآئید

تا آنکه

تا آنکه برکت قدم شما فرزند کمترین شیر بخورد آنگاه حضرت علی ع برخواست
و با ابابکر علیه اللعنه برفت و چون بدر سرای ابوبکر رسید آنگاه حضرت
شاه ولایت قدم در خانه ابوبکر نهاد ناگاه آن طفل سه روزه را چشم
بر جمال جهان آرای حضرت امیر المؤمنین ع افتاد آن طفل سه روزه گفت
السلام علیک یا اسد الله الغالب السلام علیک یا حجة الله هزار جان من
فدای نام مبارک و قدم تو باد و حضرت امیر المؤمنین علی ع چون از آن طفل
سه روزه این سخن بشنید گفت ای کودک چرا از پستان مادر شیر نمیخوری
آنگاه آن کودک گفت بدان و آگاه باش یا حضرت که من از طعام جنت
حاصل یافتم آنگاه حضرت امام انگشت مبارک خود را عسل آلوده کرد و بدهن
محمد نهاد و محمد ابن ابابکر در سن طفولیت مادر و پدر او را رها کردند و بخانه علی
آمد اما در اخبار آورده اند که محمد ابابکر سی سال در خدمت حضرت امیر المؤمنین
علی ع کرده بود اما محمد ابن ابابکر را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و علی
و سلیمان و محمد اما محمد ابن ابابکر فرزند کهین خود را دوست داشت و نام
خود را بوی عطا کرد و برادران سبب آن ابا محمد گفتند اما در اخبار آورده اند که حضرت
امیر المؤمنین ع در جنگ صفین بود معاویه علیه اللعنه لشکر برای حضرت امیر المؤمنین
فرستاد و حضرت علی محمد ابابکر را بجانب سفر فرستاد آنگاه محمد ابابکر با لشکر
مخالفان مجادله کرد آخر الامر معاویه علیه اللعنه ویرا بگرفت و بنزدیک آنحضرت
برد و چون حضرت محمد ابابکر را ببارگاه معاویه ابن ابی سفیان در آوردند
حضرت محمد ابابکر سلام نکرد آنگاه معاویه علیه اللعنه شاد شد و گفت که الحمد
لله که کشنده عثمان بدست من افتاد آنگاه معاویه علیه اللعنه بفرمود تا حضرت

اول طعامی که در دنیا میخورم باید از دست مبارک شما باشد

دیگر روز بعد از آن شیر مادر بخورد

معاویه علیه الهاویه

محمد را در شکم خر نهادند و بسوختند که لعنة الله علی قوم الظالمین اما فرزندان
محمد ابابکر و مالک و علی و سلیمان را در زمان امام حسین در شهر کوفه شهید
کردند اما محمد ابن ابابکر که کهین فرزند محمد ابابکر که کهین فرزند محمد ابو بکر بود
در آن زمان که حضرت محمد حنفیه ابن حضرت امیر المؤمنین ع از مدینه روی
بولایت طالقان نهادند و چون بطالقان رسیدند باز روی بولایت
رستمدار نهادند و چون برود بار در بندک و در پایان رود بار سفلار رسیدند
وطن ساختند و ذریاتش بسیار شد بالقاب ابابکر اما فرزندان روح الله ابن
قاسم ابن ازریکر بن جعفر بن موسی ابن حضرت امام محمد تقی از بغداد روی
بولایت فیروزکوه نهادند بدهی رسید که آنرا کهنک گفتندی در آنجا وطن
ساختند اما در اخبار آورده اند که حضرت کثیر معلم رحمه الله چهارده سال خدمت
حضرت امام حسین ع کرده بود هرگاه که نام حضرت امیر المؤمنین علی را از مداح
شنیدی هر چیز که داشتی فدا کردی از برای نام حضرت تا زمانیکه حضرت
امام حسین ع و فرزندان و برادران و اولاد و اصحاب و یارانرا تماماً شهید
کردند عبید الله زیاد علیه اللعنه در شهر کوفه بود و حکومت میکرد اما کثیر معلم
در شهر کوفه بودند و فرزندان عبید الله زیاد را تعلیم میداد کس نمیدانست
که ویرا مذهب و ملت چیست قضارا روزی سقائی از در مسجد میگذشت
و مشک آبی داشت چون کثیر معلم را چشم بر سقا افتاد گفت یا سقا شربتی
آب ده چون سقا این سخن بشنید یک طاس آب بکثیر معلم داد آنگاه کثیر
آب بنزدیک دهن برد آنگاه تشنگی حضرت امام حسین ع و فرزندان و
برادران بیاد کثیر معلم آمد گریه آغاز کرد و لرزه بر اندام وی افتاد طاس

محمد جعفر ابن

و ذریات او بسیار شدند

عز الدین

از دست وی بغداد و گفت لعنة الله علی قوم الظالمین و قاتل الحسین
اما پسر سنان ابن انس علیه اللعنه که شاگرد کثیر معلم بود گفت یا کثیر قاتل
حسین ع یزید است چرا یزید را لعنت کردی چون کثیر معلم این سخن از آن
حرامزاده بشنید گفت ای پسر مبادا این سخن را بپدرت بگوئی من بعد
تو را ~~...~~ نکنم ناگاه آن حرامزاده از مسجد بیرون رفت
گفت اگر من این سخن با پدرم نگویم رافضی بوده باشم این بگفت و
چوب در دماغ خود کرد و دماغ خود را خون انداخت و نگاه داشت تا جامه
وی بخون غرق شد و بعد از آن روی بخانه نهاد و با پدر خود بگفت که
امروز کثیر معلم را واقفی که با امیر المؤمنین چه گفت آن ملعون گفت نه
آن حرامزاده گفت امروز سقائی در مسجد بگذشت کثیر معلم آب خواست
چون نزدیک دهن خود برد ناگاه تشنگی حضرت امام حسین ع بیاد او آمد
آب نخورد گفت لعنة الله علی قاتل الحسین چون سنان ابن انس علیه اللعنه
این سخن بشنید از فرزند خود به نزدیک عبدالله زیاد علیه اللعنه رفت
و احوال باز گفت آنگاه عبدالله زیاد علیه اللعنه بفرمود تا حضرت کثیر
رحمة الله علیه را بگرفتند و ویرا بزندان بردند و مدتی روزگار در گذشت
که حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق داد که مختار ابن ابو عبیده ثقفی او را
از بند مذلت خلاص کرد و داماد از مخالفان برآوردند کثیر معلم را دو فرزند
بود عبدالله و عنایت الله اما عبدالله را سه فرزند بود جعفر و محمود و حسن
اما عنایت الله را دو فرزند بود یعقوب و حارث اما جعفر ابن عبدالله بن
حضرت کثیر معلم را دو فرزند که عبدالله و عنایت الله نام داشت دردمان

من گفتم چرا حسین لعین را زجر کرده
بدینحال رسانیده

مروان علیه اللعنه در شهر کوفه شهید کردند ~~اما فرزندان عبدالله ابن کثیر~~
~~معلم جعفر و محمود و حسن را در شهر کوفه شهید کردند~~ اما فرزندان جعفر بن
عبدالله کثیر معلم رحمة الله شمس الدین و رکن الدین در زمان عبدالملک
مروان علیه اللعنه از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند و چون بر رود بار
در بندک رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
شیخ اما یعقوب ابن عنایت الله کثیر ابن معلم رحمة الله علیه را دو فرزند بود معین
و مهین اما یعقوب و حارث را در زمان حجاج یوسف علیه اللعنه در شهر
بغداد شهید کردند اما فرزندان یعقوب ابن عنایت الله ابن کثیر معلم
رحمة الله علیه معین و مهین از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند و
چون بتوابع شهر رویان در پایان قلعه صلح کنان رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مونی ذکر عمر معدی کرب
جزایری اما در اخبار آورده اند که عمر معدی کرب علیه الرحمه از صحابه کبار
حضرت امیر المؤمنین بود سی و سه سال در خدمت حضرت بود ~~اما عبدالله~~
اما عمر معدی کرب علیه الرحمه را دو فرزند بود عبدالله و امان الله تا زمان
حضرت امیر المؤمنین علی ع لشکر جمع و روی بولایت نهروان نهادند با
لشکر خوارج علیهم اللعنه بسیار مجادله کرد آخر الامر عبدالله ابن عمر معدی
کرب علیه الرحمه ~~...~~ ابن علقمه علیه اللعنه بکشت و چون حضرت امیر المؤمنین
علی ع این دست بریده بدید شاد شد و عبدالله را در کنار گرفت و سر و روی عبدالله
بوسید و گفت یا ویلک از آن زمان القاب الطایفه و یلک بماند عبدالله
عمر معدی کرب جزایری علیه الرحمه در زمان حضرت امیر المؤمنین علی ع

را دو فرزند بود محمود و مسعود عمرو
معدیکرب سا را
در خاوند

در خاور زمین شهید کردند اما فرزندان عمرو معدی کرب عبد الله
و امان الله را در زمان هشام ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه در شهر
سامره شهید کردند اما فرزندان عبد الله ابن حضرت عمرو معدی کرب
محمود و مسعود در زمان هشام ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه از
بغداد روی بولایت رستمدار نهادند و چون بموضع پوشش رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ملک ذکر انس
ابن مالک اما در اخبار آورده اند که انس ابن مالک علیه الرحمه را
دو فرزند بود قاسم و ابراهیم ابن مالک قاسم و ابراهیم را در زمان
هشام عبد الملک مروان علیه اللعنه در شهر حله شهید کردند اما فرزندان
قاسم ابن حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم
در زمان حضرت محمد حنفیه ابن حضرت امیر المؤمنین ع از مدینه روی بولایت
طالقان نهادند و چون بموضع بالکان رسیدند مدتی بسر بردند اما ابراهیم
و حسام الدین از طالقان روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند و چون بموضع
نایه لار افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب لاری اما
در اخبار آورده اند که حضرت امام زاده اسمعیل ابن حضرت امام علی ابن موسی
الرضا ع در زمان مامون الرشید علیه اللعنه از بغداد روی بولایت دار المرز
نهادند و چون بموضع لار بولایت نایه لار رسیدند ابراهیم ابن محمد ابن
قاسم ابن شمس الدین ابن قاسم ابن انس ابن مالک
که حضرت امیر المؤمنین وی را برادر خوانده بود آنگاه ابراهیم حضرت
امامزاده واجب التعظیم امامزاده اسمعیل ابن فضل ابن حضرت امام موسی

قاسم را سه فرزند بود حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم ... در زمان ... بجوار رحمت حق پیوست ... در بالکان ...

فضل ابن

الرضا

الرضا را بخانه برد و دست و پای مبارک حضرت امامزاده را ببوسید و ابراهیم
ابراهیم دختر خود صالحه را در عقد امام زاده اسمعیل درآورد اما ابراهیم لاری
هفت سال امامزاده اسمعیل را نگاه داشت رشیدیان از حال ایشان آگاه
نشدند و از آن امامزاده چندین ولد بماند و سادات رضوی
در عالم بسیار شد اما در اخبار آورده اند که حضرت شیمشاجلی رحمة الله چهل سال
در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع کرده بود حضرت حسین و حسن ع را بکتف خود
نگاه داشت اما حضرت احمد ابن شیمشاجلی را دو فرزند بود نعمان و خاقان
اما در اخبار آورده اند که حضرت احمد ابن شیمشاجلی با حضرت امام حسین ع بغایت
دوست داشتی و هرگاه آنحضرت میخواست که مؤمنان را خلعت دهد احمد ابن
شیمشاجلی را خواندی و او را احمد خلعت بر کفشدی و القاب آن طایفه را خلعت
بر خواندند اما حضرت نعمان احمد ابن شیمشاجلی را یک فرزند بود نام او محمد
اما محمد ابن نعمان ابن احمد ابن شیمشاجلی را دو فرزند بود ناصر و یاصر اما فرزندان
احمد ابن شیمشاجلی را دو فرزند بود نعمان و خاقان تا زمان عبید الله زیاد
در شهر کوفه شهید کردند اما نعمان ابن احمد ابن شیمشاجلی در شهر
بغداد بجوار رحمت حق درپیوست اما فرزندان محمد ابن نعمان ابن احمد ابن
شیمشاجلی ناصر و یاصر در زمان هشام ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه
از بغداد روی بولایت دار المرز جیلان نهادند و چون بکوه پایه دار المرز
رستمدار جیلان بموضع کلرود افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب خلعت بر اما فرزندان ابراهیم ابن داود ابن محمد ابن
سلیمان ابن فضل ابن خردک آهنگر که ایشان از آل داود پیغمبر ع بودند هرگز

احمد شیمشا

و احمد شیمشا را در زمان عبید الله ... در شهر موصل شهید کردند

تقیه

تقیه نکردند و شیعهٔ پاک مذهب بودند اما در اخبار آورده اند که در زمان
منصور دوانقی علیه اللعنه که حضرت امام جعفر صادق ع شهید کرد و فرزندان
وی ابراهیم و محمد از جیلان بولایت لاریجان نمارستاق افتادند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حداد ذکر مسیب ابن قعقاع خزاعی
اما در اخبار آورده اند که حضرت مسیب ابن قعقاع خزاعی را سه فرزند بود یحیی
و محمد اما یحیی را دو فرزند بود فضل و عبد الله تا در زمان هشام ابن
عبد الملک مروان علیه اللعنه که حضرت مسیب را با دو فرزند که محمد و ابراهیم
نام داشتند ایشانرا بحوالی کربلا در کنار فرات شهید کردند اما فرزندان
محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزاعی اسد و معصوم از بغداد روی بولایت
دار المرز نهادند چون بموضع آرد افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب آرویج اما فرزندان یحیی ابن اسد ابن محمد ابن حضرت مسیب
فضل و عبد الله از دار المرز جیلان بموضع شیردی دو هزار روی بولایت دار المرز
نهادند و چون بموضع لار رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب آرویج ذکر اباصلت رحمة الله در اخبار آورده اند که اباصلت
بیست و چهار سال خدمت حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع کرد تا در زمان
مامون الرشید علیه اللعنه که حضرت امام علی ابن موسی الرضا را زهر داد و
شهید کرد اما اباصلت خدمت امام معصوم در شهر طوس بود اما حضرت
اباصلت را دو فرزند بود خطیب و نجیب و ایشان از خراسان روی بولایت
رستمدار نهادند و چون برود بارنای رسیدند و مدتی روزگار بسر بردند
و بعد از آن نجیب و خطیب از رودنای بشهر رویان رسیدند و مدتی

روزگار بسر بردند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب خواجه
در خلافت عمر ابن خطاب علیه اللعنه والعذاب آورده اند که بعد از ابو بکر
علیه اللعنه آسیائی بنا کرده بود و ابو لؤلؤی انصاری رحمة الله استاد آن
آسیائی بود بنا کرده بود و کار همیکرد و باندک روزگار آسیا تمام شد که یکروز حضرت
امیر المؤمنین علی ع بدر خانه خویش نشسته بود ابو لؤلؤ انصاری را گذر بدر
خانه حضرت افتاد سلام کرد و گفت یا مولا بدان و آگاه باش که من امروز
عمر ابن خطاب را خواهم کشت و چون امیر المؤمنین ع این سخن بشنید گفت
اگر این کار از دست تو برآید من ترا شجاع الدین نام خواهم کرد آنگاه
ابو لؤلؤی انصاری آسیا را تمام کرد عمر ابن خطاب گفت یا ابو لؤلؤ از
من چه میخواهی بخواه ابو لؤلؤ گفت یا خلیفه من از حضرت رسول خدا شنیدم
که هر که سینه عمر ابن خطاب را ببوسد فردای روز قیامت ویرا حساب نخواهد
بود چون عمر ابن خطاب این سخن بشنید شاد شد و جمله غلامان را بهر طرف
روانه کرد و عمر علیه اللعنه در آسیا رفت و جامه از تن پلید خود بیرون کرد
آنگاه ابو لؤلؤ انصاری از پس درآمد و یک کارد بر شکم عمر ابن خطاب زد
و گفت یا علی المنصور و شکم آن حرامزاده را بدرید و جان پلید ویرا بدوزخ
رسانید و در آسیا را محکم کرد و بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی ع آمد و
گفت یا مولا هزار جان من فدای نام تو باد که عمر ابن خطاب را بکشتم و جان
پلید او را بمالکان دوزخ رسانیدم چون حضرت امیر المؤمنین علی ع این سخن
بشنید شاد شد و ویرا شجاع الدین نام کرد و از آن صفه که بار اول نشسته
بود برخواست و بصفه دیگر رفت و شجاع الدین را از ظالمان پنهان کرد

وچون ساعتی از میان در گذشت غلامان عمر ابن خطاب بسوی آسیا
رفتند و درب آسیا را بگشادند دیدند که عمر ابن خطاب را که جان روانش را
بدوزخ کشیده و شکم دریده چون غلامان عمر ابن خطاب را بدانحال بدیدند
برفتند و مردم شهر مدینه را خبر کردند و از کشتن عمر ابن خطاب علیه اللعنه
آشوب در میان مردم افتاد و مردم دانستند که ابو لؤلؤ انصاری عمر
ابن خطاب را بجهنم رسانیده است پس مخالفان بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب آمدند و گفتند یا علیؑ شما در اینجا نشسته
بودید هیچکس را دیده اید که اینجا گذشته باشد آنگاه حضرت امیر المؤمنین
علیؑ گفت بحق آنخدائی که مرا آفرید از برای راستی که درین محل که من آمدم
و بدین صفه نشستم کس را ندیدم و چون مخالفان این سخن بشنیدند باز
گشتند و چون شب در آمد حضرت فرمود تا دلدل مبارک را زین برنهادند
و شجاع الدین را بر پشت دلدل سوار کردند آنگاه حضرت امیر المؤمنین
علیؑ بدست مبارک خود نامه نوشت در پیش رئیس کاشان که چون نامه
من بتو رسد باید که در ساعت دختر خود را بعقد شجاع الدین در آوری
و هفت بوته گل از جهة وی پیوند کنید تا ولایت من به پیند اما در روایت
عبد الله ابن عباس علیه الرحمه در آنوقت آورد که دلدل یک شب شجاع الدین بابا را
بکاشان رسانیده بود و شب پنجشنبه چهارم بیست و چهارم رمضان المبارک بود که ناگاه
آواز سم دلدل بگوش رئیس کاشان رسید از جای برخواست و از خانه
بیرون آمد و دست و پای دلدل را ببوسید و آن نامه که بر گردن دلدل
بسته بود باز کرد و مطالعه نمود و بر سر و روی خود بمالید و گفت صدق یا

حضرت

حضرت آنگاه رئیس کاشان را عبد الملک ابن نوفل گفتندی دست بابا شجاع
الدین را بگرفت و بخانه برد و دختر خود صفیه نام را در عقد بابا شجاع الدین
در آورد و در آنشب چراغ روشن کرد و هفت بوته گل انگور در باغ بنشاند
و چون صبح آمد از زن متولد شد و پسر یکساله بود و باغ انگور آورده بود و آن
پسر را یحیی نام کرده بودند اما در روایت آورده اند که مدت شش ماه در گذشت
خارجیان باطراف و جوانب میکردند و طلب کشندهٔ عمر ابن خطاب
علیه اللعنه را تفحص مینمودند تا بشهر کاشان وطن ساخته است و خوارجیان
شهر بشهر و محله بمحله میگردیدند ناگاه بدر خانه رئیس کاشان رسیدند و ویرا
بگرفتند و زجر بسیار کردند که ابو لؤلؤ انصاری که عمر ابن خطاب را بکشت در پیش
شما آمد او را بما دهید آنگاه جملهٔ مردم شهر کاشان قسم یاد کردند که آنکس که شما
طلب او میکنید درین شهر نیست اما آسیابان دیگر داریم نام وی را بابا شجاع
الدین میگویند و مدت یکسال است که او درین شهر است و زن خواسته است
و پسری دارد یکساله رسیده باغی دارد نو ساخته و انگور دارد و انجیر
چون این سخن بشنیدند همه باز گشتند اما در اخبار آورده اند که یحیی ابن بابا شجاع
الدین را شش فرزند بود عبد الله و عباد الله و سعید و محمود و ابراهیم
تا در زمان عثمان ابن عفان علیه اللعنه و آن ظالمان دیگر باره خبر یافتند
و روی بکاشان نهادند و حضرت بابا شجاع الدین را بدست آوردند باز از
دست خوارجیان خلاص یافت و از شهر بیرون رفت و آن ظالمان از
عقب وی در آمدند اما آنروز حضرت بابا شجاع الدین را بسیار دوانیدند
و بسیار جراحت بتن مبارک وی رسانیدند چون بسنگستانی رسیده بالبد

و در همانشب از زن حامله شد و در نه ماه
و پسر آورد

در عقب وی
رسیده حمله کردند و بابا شجاع الدین
در شهر کاشان

و محمد حنفیه

وگفت یا الهی وسیدی یا حضرت امیرالمؤمنین تو میدانی که این کار برضای تو
کردم و تو مرا از دست این خارجیان نجات ده و چون این مناجات تمام کرد
در ساعت زمین شگافته شد و حضرت بابا شجاع الدین در انجا غایب شد
چون خوارجان آن موضع رسیدند ویرا نیافتند دانستند که شجاع الدین در
آنموضع غایب شد چون خوارجان آن موضع رسیدند ویرا نیافتند دانستند
که شجاع الدین در آنموضع غایب شده آنجارا نشان کردند که چون روز شود
ویرا بیرون آورند و بسوزانند چون روز شد نیافتند اما حضرت شجاع الدین
ابن عبدالله ابن جابر انصاری را شش فرزند بود ابو یحیی و ابراهیم و محمد و یعقوب
و جلال الدین و علاء الدین و محمود اما یحیی را چهار فرزند بود شجاع الدین و کرم الدین
و یوسف و قاسم تا زمان هشام ابن عبدالملک مروان علیه اللعنه که امام محمد
باقر را زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد کردند و فرزندان بابا شجاع
الدین ابن یحیی و محمد و یعقوب و جلال الدین و علاء الدین از کاشان روی بولایت
دماوند نهادند و چون بشهر دماوند رسیدند تفرقه شدند اما محمد و یعقوب از
ملک روی بولایت نمارستاق نهادند و چون به نمارستاق رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما یحیی یکفرزند که
شجاع الدین نام داشت بولایت فیروزکوه افتادند چون در آنموضع رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما رکن الدین بولایت
ارنک رودبار افتاد و وطن ساختند و ذریات بسیار شد بالقاب شجاع اما قاسم
در ولایت رودبار بوار المرزجیلان افتادند و چون در کوه پایه اشکور رسیدند
وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع ذکر حر بن یزید

تمام صحیح اکمال ... بود برا

یحیی ابن شجاع الدین یوسف و کرم الدین ... در فیروزکوه موضع ... افتاد و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع

دیاحی

دو فرزند محمد و ابراهیم
ابراهیم را

ریاحی اما در اخبار آورده اند که علی ابن حر ابن یزید الریاحی را یکفرزند
بود عبدالله و ایشان در شهر حله وطن ساختند اما ابراهیم و محمد را در زمان
عبدالله زبیر علیه اللعنه در شهر بصره شهید کردند اما عبدالله ابن محمد ابن حر ابن
الریاحی را دو فرزند بود حسین و محمود ایشان از ظلم بنی مروان از حله روی
بولایت کردستان نهادند و چون بموضع سعدآباد رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کرد اما عبدالله در شهر حله بجوار رحمت
حق در پیوست اما محمود ابن عبدالله ابن محمد ابن حر ابن یزید الریاحی را یکفرزند
بود حسین اما حسین را دو فرزند بود جعفر و یعقوب تا زمان خلفای بنی عباس
اما حسین ابن محمد ابن یعقوب ابن محمد ابن عبدالله ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی
ابن حر بن یزید الریاحی جعفر و یعقوب از کردستان سعدآباد روی بدار
المرز رستمدار نهادند و چون بنایه رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب کرد اما در اخبار آورده اند که عصار مظفرشاه شمس مغرب را
وزیر بود قضارا یکشب جمال مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دید و
دران خواب مسلمان شد و چون روز شد عصار مظفر از مغرب روی بولایت
مدینه نهاد و چون بشهر مدینه رسید بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علی ع مشغول شد
اما حضرت امیرالمؤمنین علی ع دختر عمار ابن یاسر را آمنه نام بعقد عصار مظفر
درآورد اما عصار مظفر را دو فرزند بود قاسم و اسد اما در روایت صحیح آورده اند
که عصار مظفر همراه حضرت امیرالمؤمنین هفده غزا بمخالفان کرده بود اما
قاسم ابن عصار مظفر را سه فرزند بود حیدر و اسکندر و سهراب اما حیدر را ابن
مظفر را یکفرزند بود نعمت اما نعمت ابن حیدر ابن عصار مظفر دو فرزند بود

یوسف

یوسف و یونس اما در اخبار آورده اند که حضرت عصار مظفر را در جنگ
صفین شهید کردند اما حیدر و اسکندر و سهراب را در شهر حله شهید کردند
اما فرزندان نعمت ابن حیدر ابن قاسم ابن عصار مظفر یوسف و یونس از
مدینه روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کار کرد اما در اخبار آورده اند که در
آنزمان که حضرت محمد مصطفی ص میخواست که از دنیا سفر کند گفت ای یاران
هر که از من دعوی یا حجتی یا آزاری دارد بیاید و امروز از من بخواهد که من تاب
فردای قیامت ندارم ناگاه مردی از میان اصحاب برخواست نام او عکاشه
گفت یا رسول الله بدان و آگاه باش که در جنگ تبوک تازیانه بر من
زدی عوض تازیانه میخواهم چون حضرت رسول این سخن بشنید گفت یا عکاشه
آن تازیانه را در خانه فاطمه سپردم بروید و آن را بیاورید آنگاه حضرت
سلمان برفت در خانه فاطمة الزهرا گفت یا سیدة النساء مرا حضرت رسول فرستاد
از جهة تازیانه که بتو سپرده بده فاطمه گفت یا سلمان
پدرم در بستر است تازیانه چه طلبد سلمان گفت یا فاطمه بدان و آگاه باش
که حضرت امروز قصاص دین میکند تا عکاشه عوض آن سه تازیانه ستاند که
من باو زده ام و دین خود از من بازستاند چون فاطمه این سخن بشنید
بگریه در آمد و گفت پدرم بیمار است کجا طاقت تازیانه دارد آنگاه حضرت
فاطمه زهرا امام حسن و امام حسین علیهم السلام طلب کرد و گفت ای جان فرزندان
همراه سلمان بروید و آن تازیانه که عکاشه میخواهد که عوض باز ستاند شما بجناب
حضرت جد بزرگوار خود درخواست کنید که پدرم رنجور است و تاب تازیانه

حکایت عکاشه

خواست تازیانه بر سر زند بر کتف

ندارد چون حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام این سخن بشنیدند
گریه آغاز کردند و روی بحجرهٔ حضرت رسول نهادند و چون بحجره در آمدند حضرت
پیغمبر را چشم بآن دو گوشوارهٔ عرش افتاده گفت ای جگر گوشگان بچه کار
آمده اید آنگاه حضرت شاهزادگان گفتند یا جد بزرگوار ما شنیدیم که عکاشه
عوض تازیانه از شما میخواهد و شما کجا طاقت تازیانه دارید ما آمدیم تا عوض
تازیانه شما را بما بزنند چون حضرت پیغمبر این سخن از آن دو گوشوارهٔ عرش
بشنید بگریه در آمد و گفت ای نور دیدگان من فردای روز قیامت گناه پدر از
پسر نخواهند گرفت آنگاه سلمان تازیانه را بدست عکاشه داد و حضرت رسول
گفت یا عکاشه عوض تازیانه را بخواه آنگاه عکاشه گفت یا حضرت رسول ص
آنزمان که شما تازیانه بر کتف من زده اید من برهنه بودم و چون حضرت پیغمبر ص
این سخن از عکاشه بشنید کتف مبارک خود را برهنه کرد ناگاه چشم عکاشه بدان
مهر نبوت افتاد تن خود را بدان تن حضرت بمالید آن مهر مبارک را ببوسید
و گفت یا رسول الله شما بزبان مبارک خود فرموده بودید که هر بنده را چشم بر این
مهر نبوت افتد فردای روز قیامت آن بنده مؤمن با هفتاد پشت از اصحاب
او را حق سبحانه و تعالی بیامرزد چون حضرت پیغمبر ص از عکاشه این سخن بشنید
دوات و قلم طلب کرد و بدست مبارک خود نامه نوشت بدین عبارت که
یا عکاشه بدان و آگاه باش که فردای روز قیامت بی تو قدم در بهشت ننهم
اما در اخبار آورده اند که حضرت عکاشه را دو فرزند بود حیدر و اسوار اما حیدر
ابن عکاشه را یک فرزند بود الیاس اما الیاس ابن حیدر ابن عکاشه را یک فرزند
بود حیدر تا در زمان عبدالله زبیر بود و فرزندان عکاشه حیدر را در شهر

خدا تعالی او را بآتش دوزخ نسوزاند و طبقات دوزخ بر او حرام گرداند

سوار را

مدینه

مدینه شهید کردند اما حیدر ابن الیاس ابن عکاشه در زمان عبدالملک مروان
از مدینه روی بولایت دارالمرز نهادند و چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حیدر ذکر نعمان ابن منظر حلبی که یکی
از خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بود مدت چهل سال خدمت کرده بود اما نعمان
ابن منظر حلبی را سه فرزند بود نور و دارو منظر اما دارا ابن نعمان ابن منظر
حلبی را دو فرزند بود حبیب و حُر بود اما حر ابن نعمان ابن منظر را در
جنگ صفین شهید کردند اما فرزندان حبیب ابن نعمان ابن منظر حلبی
در شهر حلب بجوار رحمت حق درپیوست اما ابراهیم ابن حُر ابن
منظر حلبی در زمان امام حسن ع در شهر بصره شهید اما منصور و
در زمان عبدالملک مروان از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند
و چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حیدر ذکر سلمان فارسی رحمة الله در اخبار آورده اند که حضرت سلمان
فارسی را دو فرزند بود طهیر و بشیر ایشان همیشه همراه سراپردهٔ حضرت رسول ص
بودند و فاطمه و امام حسن و امام حسین ع را خدمت کردند و در خدمت امام
زین العابدین ع بودند بشیر را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم ایشان
در خدمت حسین امام زین العابدین بودند اما قاسم ابن بشیر ابن سلمان فارسی
را دو فرزند بود نوذر و منظر و ایشان در خدمت سید میر سعید بودند و
دست خط حضرت محمد مصطفی ص داشتند از خراج و اخراجات علوفه و بیگار
و شیکار و طرح دست انداز از اولاد سلمان فارسی از ظلم بنی مروان از بغداد
روی بولایت جنداب نهادند و چون بجنداب رسیدند وطن ساختند

و ذریات

۳ و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سلمان ذکر باباعمر اما در اخبار آورده اند
که حضرت باباعمر معمر هفت پیغمبر داشت همیشه در خدمت امیر حمزه عرب بود
تا مدت سی سال اطاعت کرد تا زمانی که حضرت محمد مصطفی ص در جنگ احد
سه دندان مبارک ویرا جهودان شکستند انگاه حضرت امیرالمؤمنین ع روی
بقلعه احد نهاد و باباعمر آنروز جلوی آنحضرت گرفته بود اما باباعمر را چهار فرزند
بود ابراهیم و محمد و حسین و منصور اما باباعمر را در جنگ صفین شهید کردند
تا در آنزمانیکه حضرت امام حسین ع را خوارجان در زمین کربلا شهید کردند اما
فرزندان باباعمر ابراهیم و محمد و حسین و منصور از کربلا روی بولایت دارالمرز
نهادند و چون بمازندران رسیدند ابراهیم و محمد در ولایت مازندران در
موضع بلاتجن وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیران
اما حسین و منصور در ولایت دارالمرز رستمدار در موضع درازده افتادند
وطن ساختند اما در موضع درازده رئیسی بود اورا نعمان ابن نوفل کفشدی
و آن ده را از دست او خریدند تا زمانی که عبدالملک مروان علیه اللعنه امام
زین العابدین ع را شهید کرد قاسم ابن عبدالله ابن حضرت امام زین العابدین ع
از مدینه روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند و چون بموضع درازده رسیدند
در خانه حسین امیران و منصور امیران فرود آمدند تا مدت هفت ماه
بماندند و ایشان همشیره در خانه داشتند خانم نام اورا بعقد قاسم در آوردند
و مدتی روزگار در گذشت کیخسرو و شیرابه دو فرزندان امامزادگان قاسم را
شهید کردند اما در اخبار آورده اند که جلال الدین محمد ابن حسن ابن قاسم ابن
زید ابن داود ابن الیاس ابن اهل ابن صالح ابن البقی ابن نوش ابن علاء

الدین

الدین ابن ابراهیم ابن حضرت امام زین العابدین ع چهار فرزند بود
عزیز و اسمعیل و سعد الدین و از ساوج بلاغ روی بولایت دار المرز رستمدار
نهادند و چون بموضع کجه رستاق در زاویه میچر کلار رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب درویش ذکر مختار ابن
ثقفی اما در اخبار آورده اند که حضرت مختار را سه فرزند بود راشد
و علی و حمزه بعد از وفات حضرت امام حسین ع مختار ابن عبد الله ثقفی را چهار
فرزند بود محمود و مختار و اسد و ایشان در شهر کوفه بودند اما مختار بن راشد
ابن عبد الله ثقفی را دو فرزند بود حسین و حمزه اما اسد ابن راشد ابن مختار
ابن عبد الله ثقفی را سه فرزند بود قاسم و ملک و ابراهیم اما محمود ابن
راشد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی را دو فرزند بود عبد الله و سلیمان
اما جعفر بن راشد بن مختار ابن عبد الله ثقفی را سه فرزند بود محمد و فاضل
و افضل و ایشان در شهر کوفه بودند تا زمان حضرت امام علی ابن موسی الرضا
چون مامون الرشید علیه اللعنه ویرا زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان
آل محمد کرد اما جعفر و محمد و مختار و اسد را در شهر بغداد شهید کردند اما فرزندان
مختار ابن راشد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی حسین و حمزه از بغداد روی
بولایت دار المرز رستمدار نهادند و چون رودبار علیای دربندک در موضع
سر اسی کمر افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قلندر
اما فرزندان اسد ابن راشد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی قاسم
و مالک و ابراهیم از بغداد روی بولایت دار المرز مازندران نهادند و
چون میکان افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب

پاشا اما فرزندان محمود ابن مختار ابن عبد الله ثقفی عبد الله و سلیمان
از بغداد روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند و چون بمیان رودبار
افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ابوبکر اما فرزندان
جعفر ابن مختار ابن راشد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی فاضل و افضل از
بغداد روی بولایت دار المرز مازندران نهادند و چون بتوابع رسیدند
که شهر آمل باشد وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زنرکج
ذکر محمد ابن عمار یاسر اما در اخبار آورده اند که حضرت امیر المومنین
در جنگ صفین با معاویه علیه اللعنه حرب میکرد محمد ابن عمار یاسر هلال ابن
علقم علیه اللعنه را بکشت و حضرت امیر المؤمنین علی چون ان دست
برد بدید شاد شد و محمد را در کنار گرفت و سر و روی ویرا بوسه داد و گفت
یا محمد عجب هنری کردی که آن سگ ملعون را بجهنم فرستادی یا محمد انت
ولدمنی اما حضرت امیر المومنین ع محمد ابن عمار یاسر را دو نام خواندی هرگاه
که هنر گفتی از سبب ان بود که هلال ابن علقم علیه اللعنه را کشته بود و
هرگاه که اولاد خواندی از سبب ان بود که حضرت امام مطلق علی ابن ابی
طالب ویرا فرزند خواندی و القاب ایشان و اولاد هنر بماند و محمد را
دو فرزند بود ناصر و یاصر تا زمانی که حضرت امام حسن ع از مدینه روی بولایت
دار المرز مازندران نهادند و چون بموضع اندرحسن رسیدند تا مدت ششماه
در آنجا نشست و در آنموضع قلعه ساخت اما ناصر و یاصر را در قلعه اندرحسن
نگاه داشت و ناصر و یاصر را در قلعه اندرحسن نگاه داشت و ناصر و یاصر در
آنموضع بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اولاد هنر اما در اخبار

یعنی تو فرزند منی

آورده اند که حضرت طرماح طائی رحمه الله چهل سال خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع
کرد تا درانزمانیکه محمد ابابکر عثمان ابن عفان علیه اللعنه را بکشت آن قوم
ضلالت کیش علیهم اللعنه متابعت [struck through] کردند حضرت حق سبحانه وتعالی روی از
ایشان بگردانید تا ایشان تیغ بروی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
و فرزندان وی کشیدند که لعنت خدا و نفرین ملائکه بدان ظالمان باد انگاه
حضرت علی روی بیاران خویش کرد و گفت درمیان شما کسی باشد که پیغام
ما را بمعاویه علیه اللعنه برساند ناگاه مردی درمیان اصحاب برخواست
نام وی طرماح طائی بود بغایت بلند بالا و شجاع و خوش سخن گفت یا مولا
هزار جان من فدای خاک قدم تو باد من بروم و پیغام تو را از جان و دل
بگذارم چون حضرت امیرالمؤمنین علی ع این سخن بشنید شاد شد و بروی
آفرین کرد انگاه طرماح طائی از مدینه روی بولایت دمشق نهاد تا مدت
بیست روز بشهر دمشق رسید ناگاه عمرو ابن عاص علیه اللعنه را که دربدر وازه
افتاد طرماح طائی را بدید گفت یا عرب از کجا [struck through] چه خبر داری از سبب انکه
مرد بلند بالا بود بر شتر سوار شده بود جواب چنین داد که خبران دارم که
ملک الموت شما ام آمدم تا جان شما بستانم انگاه طرماح طائی بر عمرو عاص
گفت که معاویه بی دین کجاست تا من پیغامی از حضرت امیرالمؤمنین ع
دارم باو رسانم انگاه عمرو ابن عاص برفت نزد معاویه و احوال باو بگفت
آنگاه معاویه کس فرستاد و طرماح طائی را بخواند چون طرماح در بارگاه
معاویه درآمد سلام نکرد انگاه معاویه را خشم آمد و گفت یا عرب بی راه
چرا بر من سلام نکردی انگاه طرماح طائی گفت پیراه انکس است که از امام

بحق

بروی حسین شدند و طلب خون عثمان علیه اللعنه میکردند

بحق روی بگردانند و تیغ برروی امام بحق و ولی مطلق کشد و ازان لشکر
پروا و اندیشه نکرد و بلکه ناسزا بر معاویه بگفت و آن ملعون همچون مار سر
کوفته از جای خود بلرزید و بخدمت حضرت مرتضی علی آمد اما طرماح طائی را
دو فرزند بود رضی الدین و عزالدین تا ان زمانیکه حضرت امام حسین ع را یزید
علیه اللعنه درزمین کربلا شهید کرد و [struck through] اما رضی
الدین و عزالدین از کربلا روی بکوهپایه لواسان نهادند و درانجا وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب پیغام حی امادر اخبار آورده اند
که محمد ابن عمار یاسر را چهار فرزند بود ابراهیم و حسن و اسکندر و سهراب
تا وقتی که یزید بن معاویه حضرت امام حسین ع را درزمین کربلا شهید کردند اما
فرزندان محمد ابن عمار یاسر از بغداد روی بولایت ری نهادند اما ابراهیم
و اسکندر بکوهپایه ارنگ رودبار افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب آروج اما حسن و سهراب درکوهپایه لواسان در موضع
حمامه وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب رودباری ذکر
بابا جابر انصاری امادر اخبار آورده اند که بابا سلمان و بابا [struck through] ابوجعفر
و زید و عبدالله از کوفه روی بولایت حویزه نهادند و چون بحوالی حویزه
رسیدند غاری بود ابوجعفر و زید و عبدالله را دران غار شهید کردند اما بابا
سلمان از حویزه روی بولایت شهریار نهاد و چون بولایت شهریار رسید
مزرعه بود که آنرا سرای کفشدی و صاحب مزرعه عبدالوهاب نام داشت
و دوستدار خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بود اما بابا سلمان بدست خود
آن مزرعه را خرید و وقف کرد از برای حضرت امیرالمؤمنین علی ع

و دو دانک دیگر را عبد الوهاب وقف کرد و خود ساخت و آن موضع را
با باسلطان نام نهاد اما در اخبار آورده اند که خوارجان چون اهل بیت رسول را
در کربلا شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین رسید برادر و برادر
زادگان و خواهرزادگان تمام را بکشتند و انگاه حضرت امام حسین ع
میخواست که بحرب رود پرده کیان همه یکبار از خیمه بیرون آمدند و دامن
حضرت امام حسین ع را بگرفتند که یا امام تو میروی و ما را بکه میگذاری انگاه بی بی
شهربانو فریاد برآورد و گفت یا حضرت امام تو میدانی که من در این ولایت
غریبم و ما را غیر از تو یاری و مونسی نیست مصلحت مرا چگونه می بینی انگاه حضرت
امام حسین ع گفت یا شهربانو چون مخالفان مرا شهید کنند تو بر اسب من
سوار شو و پیش برادران خود رو ناگاه حضرت امام حسین ع گفت یا بنی در میان
شما مردی باشد که اهل و عیال ما را در ولایت ری در پیش برادران وی برساند
انگاه زینب آواز داد که برادر عبد الله ابن ابوذر غفاری زنده است و
وی را شهید نکرده اند چون حضرت امام حسین ع این سخن بشنید وی را طلب کرد
و گفت یا عبد الله چون ظالمان مرا شهید کنند اول عیال مرا بولایت ری
در پیش فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار برسان انگاه عبد الله گفت
یا حضرت هزار جان من بفدای نام تو باد کاشکی که مرا پیش از تو شهید
میکردندی اما راوی روایت میکند که چون حضرت امام حسین ع را شمر
ذو الجوشن علیه اللعنه شهید کرد اسب ذو الجناح امام بدر خیمه آمد و شهربانو
و زبیده خاتون اسب امام معصوم را سوار شدند و از کربلا روی بولایت
ری نهادند و عبد الله ابوذر غفاری در خدمت آن دو خاتون بود

بعضی بر آنند که شهربانو را با باقی اهل بیت
اسیر کرده بشام بردند و بقول مصنف
این کتاب بحر الانساب و بقول امام
جعفر صادق ع شهربانو بر اسب سوار شده
چنانکه حضرت امام فرموده بود با
زن قاسم و دختر وی بعور و برادر
نهاده و از مشکل و ظالمان سالم گشت
و بسم کسر اورا اند یا پروردگار
چنانکه کد ساهر و نسب کرد در
اهل بیت حضرت امام حسین در
کربلا کرفتار بودند

چون

چون بشهر ری رسیدند در حوالی شهر غاری بود غایب شد و زبیده خاتون را در شهر ری شهید کردند
و عبد الله ابن ابوذر غفاری را چهار فرزند ابرار و بند ارو امین و محسن ایشان در شهر ری مدتی تعیه
بسر بردند و عبد الله در شهر ری بجوار رحمت پیوست و فرزندان عبد الله ابرار و بندار از
شهر ری رو بولایت لاریجان نهادند چون بلور رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب بندار و بدان سبب بندار میخوانند اما امین و محسن رو بولایت المور نهادند
چون بموضع بیل و اوشت رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب غفاری
و فرزندان شیراد ابن دیلم ابن ابراهیم ابن محمد ابن جعفر از ظلم بنی عباس از اشکور جیلان کلیجان
رو بولایت رستمدار نهادند چون بموضع نمارستاق رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب دیلم و دیلمان همه محب خانه ان حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند که رحمت
خدا بر جمیع شیعیان و دوستان علی مرتضی باد حکایت ارقام ابن قعقاع خزاعی علیه الرحمه
آورده اند که ارقام ابن قعقاع خزاعی در زمان حضرت امیر المومنین ع در جنگ صفین شهید کرده
و حضرت امیر المومنین وی را بدست مبارک دفن کرد و ارقام ابن قعقاع خزاعی را سه فرزند
بود شیرویه و سالار و فیلاگوش در شهر کوفه بودند در زمانیکه حضرت شاه مردان علی ابن ابیطالب
علیه السلام را ابن ملجم ملعون شهید کردند فرزندان ارقم از کوفه رو بولایت دار المرز
نهادند چون بموضع لکسری رسیدند فرود آمدند و مدتی شش ماه در انجا بماندند تا انکه حضرت
امام حسن ع بر سر قلعه ساسان رفتند و صماب زبیر عبد الله علیه اللعنه در آن قلعه بود و انگاه شیرویه
و سالار و فیلاگوش بخدمت حضرت امام حسن رفته بودند چند انکه قلعه ساسان را خراب کردند
و صماب زبیر علیه اللعنه را بجهنم رسانید چون حضرت امام حسن از کشتن ان ملعون فارغ شد
شیرویه را در موضع لیته کوه جا داد و سالار را در ولایت لاریجان بموضع وانه جا داد
و فیلاگوش را در موضع ویلارستان جا داد حکایت مالک ابن عروه علیه الرحمه گویند که

گویند که هانی را دو فرزند بود عبدالله و امان الله چون عبیدالله زیاد علیه اللعنه حضرت مسلم را
با هانی عروه و عبدالله و امان الله را که در چاه دار الاماره بند کردند مدت بیست و پنج سال
در ان چاه بماندند و از برای مصیبت حضرت امام حسین ع همیشه جامه کبود داشتند تا زمانی
که مختار ثقفی علیه الرحمه خروج کرد و دمار از قاتلان حضرت امام حسین بر اورد عبدالله و
امان الله را از چاه براورد اما عبدالله را چهار فرزند بود قاسم و جعفر و محمود و محمد و
امان الله را چهار فرزند بود هادی و هاشم و امان الله فاضل و فاضل عادل و کامل بود و او از خویش
داشت چون مختار ابن ابو عبیده ثقفی بر تخت جلالت نشست امان الله در روز جمعه
بر بالای منبر رفته و خطبه بنام امام زین العابدین علیه السلام میخواندند و بر یزید ابن معاویه
و بر ال زیاد لعنت الله علیهم لعنت میکردند تا وقتی مختار دنیا را وداع کرد دیگر باره قصد
اولاد شمر و شیعیان ال محمد کردند اما عبدالله و امان الله در شهر کوفه بجوار رحمت
حق پیوستند اما فرزندان امان الله ابن هانی ابن عروه هادی و هاشم از کوفه رو بولایت
دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع لاریک افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب خطیب اما فرزندان عبدالله ابن هانی ابن عروه جعفر و محمود را
در شهر رویان شهید کردند و فرزندان محمد ابن عبدالله ابن هانی ابن عروه عبیدالله
و حبیب الله از بعد از رو بولایت رستمدار نهادند و چون بموضع دون رسیدند
وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ع و وهب کلبی علیه الرحمه
در اخبار آورده اند که حضرت امام از مکه رو بولایت کوفه نهاد چون بموضع قادسیه
رسید سه روز انجا بماند و در ان جا پیره زنی بود که مال بسیار داشت و ان پیره زن
هر روز خدمت حضرت امام حسین امده دست و پای حضرت امام را بوسید
او را پسری بود وهب نام هجده روز بود که عروس اورده بود یکروز بمادر خود گفت

حیانٌ

بمادر خود گفت این قوم در مانده چه کسانند و از کجا آمده اند که تو هر روز بزیارت ایشان
میروی چون پیره زن این سخن شنید زار زار بگریست و گفت ایجان مادر اینقوم
ان کسانند که خدا تعالی نور ایشان را چهار هزار سال پیش از ادم بیافرید و اسم مبارک ایشان
بر همه درهای بهشت و عرش نوشته است که محمد رسول الله و علی ولی الله و الفاطمة امة الله
و الحسن و الحسین شباب الله و اگر از جهة خاطر ایشان نبودی خدا تعالی هرگز عالم و
ادم را نیافریدی چون وهب این سخنان از مادر بشنیدی دلش بسوخت واه سرد از
جگر بر کشید و گفت ایمادر اینمرد چه نام دارد گفت امام حسین ع و جدش محمد مصطفی و پدرش
علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام حسن مجتبی و پدرت وهب کلبی همیشه در
خدمت ایشان بود و ایشان پدرت را بغایت دوست میداشتند و هرگاه جبرئیل در
پیش حضرت سید المرسلین امدی بصورت پدرت امدی وهب گفت ایمادر حضرت امام
حسین ع با اهل و عیال کجا میرود گفت ای فرزند بدان که چون معاویه بجهنم رفت و لعنت ابدی او را
فرو گرفت یزید کس فرستاد که امام حسین ع بیا بیعت کن امام حسین علیه السلام جواب فرستاد
که من فرزند رسول خدا و علی مرتضی ام با تو بیعت نکنم اگر وه بدین اعتبار حضرت
رسول را فراموش کرده و قران را منکر گشته از امام حق روی بگردانیدند و تیغ ظلم بر
روی فرزندان محمد مصطفی ص کشیدند لعنت خدا و ائمه هدی بر ان ظالمان بیوفا باد حضرت امام
حسین از خوف خارجیان مکه معظمه را گذاشته بمدینه امدند بعد از ان کوفیان چهار صد نامه
نوشتند و پیش وی فرستادند که ما را امام و پیشوائی نیست شما را بکوفه باید آمدن تا مردم کوفه
بشما بیعت کنند حضرت امام حسین مسلم ابن عقیل را بکوفه فرستاد هجده هزار مرد بمسلم
بیعت کردند اخر الامر بوار دران بر یزید پلید بالحرامزاده نوشتند که مسلم ابن عقیل بکوفه امده و مردم
کوفه با وی بیعت کردند و مسلم را گرامی میدارند ان ملعون پسر زیاد علیه اللعنه را فرستاد بکوفه امده

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را شهید کردند و سرهای مبارک ایشان را نزد یزید فرستادند
و کوفیان روی از امام بگردانیدند و بر عبید الله زیاد بیعت کردند و حضرت امام [illegible]
شهید خواهند کرد حال ایشان و بی‌کس و بی‌مونس و [illegible] گذاشته‌اند لعنت [illegible]
بر ایشان بران ظالمان باد چون [illegible] این سخن بشنید [illegible]
پسر زن گفت ای فرزند [illegible] در آن [illegible] فوت میکرد تو [illegible]
و من ترا نان [illegible] دادم و [illegible] داشتم فرزند [illegible]
فایده خواهی داشت [illegible] به [illegible] نور دیده مصطفی
و میوه دل مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا و برادر امام حسن مجتبی یعنی حسین مظلوم
کربلا [illegible] اگر خواهی [illegible] رضای [illegible] شیر [illegible]
بر تو حلال کنم [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام را [illegible]
در فردای قیامت شفاعت [illegible] و [illegible]
می‌باشم [illegible] چون [illegible] سخن گفت [illegible]
فدای حضرت امام حسین [illegible] را در زمین کربلا شهید کرد [illegible] حضرت امام
علیه السلام را [illegible]
چون [illegible] فرزند [illegible]
و دیگر [illegible] کرد [illegible] در آن زمان حضرت امام [illegible] را خالد بن عبد الملک
مروان علیه اللعنه شهید کرد [illegible] شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
و فرزند [illegible] از [illegible] روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
مدتی روزگار گذرانیدند [illegible] از شهر ری روی بولایت [illegible] نهادند [illegible]
[illegible] رسید وطن ساخت و ذریات [illegible] الله [illegible]

[illegible]

ری روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع [illegible] رسید وطن ساخت و ذریات
او بسیار شد بالقاب [illegible] و [illegible] حبش [illegible] حضرت
سید المرسلین کرده بود [illegible] خدمت [illegible] کرده
حضرت مرتضی علیه السلام کرده [illegible] فرزند [illegible] تا آنکه حضرت
[illegible] امام حسین علیه السلام شهید کردند ایشان [illegible] و [illegible] کردند
و از کربلا روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی روزگار [illegible]
و [illegible] از شهر ری روی بولایت دار المرز نهاد چون بموضع [illegible] رسید
وطن ساخت و ذریات او بسیار [illegible] القاب [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] فرزند [illegible] محمد و یحیی [illegible]
و صادق [illegible] حضرت امام محمد [illegible] را هشام بن عبد الملک مروان [illegible] شهید
کرد قصد شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله کرد و فرزندان ابو مسلم [illegible]
[illegible] برادران [illegible] کردند [illegible] حضرت امام [illegible]
علیه السلام خروج کرد [illegible] فرستادند [illegible]
ظالمان [illegible] چون [illegible] برادران [illegible]
ابن عبد الملک علیه اللعنه [illegible] فرستادند [illegible]
[illegible] محمد صالح و یحیی را شهید کردند قبر [illegible]
[illegible] اسفندیار و [illegible] صادق از [illegible] دار المرز [illegible]
نهادند چون [illegible] رسیدند وطن ساختند و ذریات [illegible] بسیار [illegible]
تمت الکتاب [illegible] بعون الملک الوهاب

۲ ۹ ۴

اهدائی کتابخانه آیت الله شیخ محمد صالح [illegible]
کتابخانه آستان قدس رضوی
[illegible] ۱۳۵۱

روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میباشد که هر ماهی یک روز نحس است هیچ کاری نباید کرد مگر عبادت

محرم	صفر	ربیع اول	ربیع ۲	جمادی ۱	جمادی ۲	رجب
بیست چهارم	۱۰	۶	۲	۲۶	۱۲	۲۳

شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه
۲۶	۲۴	۳	۲۸	۶

از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام منقول است که در هر سالی بیست و چهار روز منحوس میباشد البته در این روزها سفر و شروع در کارها احتراز نماید

محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	ج یک	ج دو
۱۱ ۴	۱ ۲	۴ ۳	۴ ۲	۳ ۲۰	۶ ۸

رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه
۶ ۱۰	۸ ۲۰	۹ ۳	۲۰ ۲	۱ ۱۰	۳ ۵

در اوقات استخاره کردن در ایام هفته است

شنبه از فجر تا طلوع آفتاب و از چاشت تا عصر یکشنبه از صبح تا زوال از عصر تا مغرب دوشنبه از صبح تا طلوع و از چاشت تا مغرب سه شنبه از چاشت تا زوال از عصر تا عشا چهارشنبه از صبح تا زوال از عصر تا عشا پنجشنبه از صبح تا طلوع از چاشت تا عصر جمعه مانند روز پنجشنبه

از فتوح بشر کی قوه ایست که روح را باو تعلق هم
و در بدن متحرک بود در هر روزی از روزهای ماه در عضوی از
اعضا باشد پس باید ملاحظه کند که در آن روز مجروح نگردد
نه بفصد و نه بحجامت کردن و نه بدندان کندن که
روح باو میرود

۱ در کف پا باشد ۲ در کعب باشد

۳ در ساق باشد ۴ در خاسره باشد ۵ در فخذ ایمن باشد ۶ در عضد

۷ در ذنبان باشد ۸ بینی باشد ۹ در بینی باشد ۱۰ پشت باشد

۱۱ دندان باشد ۱۲ خد ایسر باشد ۱۳ حضر باشد ۱۴ ذقن

۱۵ ران باشد ۱۶ ساعد باشد ۱۷ عنق باشد ۱۸ اسعا باشد

۱۹ جنب باشد ۲۰ سره باشد ۲۱ کف پا باشد ۲۲ پا باشد

۲۳ شکم باشد ۲۴ جگر باشد ۲۵ دل باشد ۲۶ پستان

۲۷ سینه باشد ۲۸ سپرز باشد ۲۹ گردن باشد

۳۰ پشت باشد

بحر الأنساب